





س. م. ۳۵۰

۱۰۷

۵۷۱۹



۷

۱۵-۲۰

هو
بیم بنارک و
نعال

جلد

اول نگار خیرات حسنا
از نالایفات جناب جلال المصاب
اعتماد السلطنه محمد حسن خان وزیر
انطباعات دام اقباله العالی
فی سنگوزیل

۳۰۴

هجری

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحيم
 خاتم صنع که اورا و جهان از آمد
 خلد از این بخت حان اراد
 زهی نگارنده قادر بر اراده قاهر که در مشهور اتمات صورت بنات و احوال مبینی زاد
 و در نهاد بسیاری از زیات جمال و دبیعه کامل از معرفت و کمال نهاد از دو جهان رسالت
 بول عذا آورد و در خاندان نظم و عرفان ایجاد و ابداع و خفا کرد آفاقتش پیرو
 نشینان را در فون فضایل و معارف اشباح معارف و شایخ نمود و ابواب حکمت و
 ادب بر روی مخدرات عقابل کشود مستوره عصمت از و طلب کرد معصومه نامه
 کشت و جاریه بر زبانی و در بانی خواست محبوسه کرامت شد سیرت و زراعت مغنیه
 طمعیهای خامد داشت عمل ساخت و بعل عشق غائبه قلبهای جامد و اکرم و نرم نمود
 بکذاخت ملکه را بر تخت ملوک نامدار نشاند و مهران روزگار را محکوم حکم و
 گردانید نابدانند که امران اوست و فرمان فرمان او قدرتش بی پایان است
 و عطیشت نسبت بر زمان و مهران یکان

نکشتم محرم کیمی ازین دگر که جای حرمان نباشد اینجا
 ز رحمت او نصیب دارم چه شیخ کامل چه شوخ حسنا
 و اینجمله از کشتار و سولان امین و خداوندان شریعت و دین که نمابندگان راه یقین اند
 صلوات الله علیه و علی اولیائهم اجمعین استخراج شده و حقیر است که باید غافل
 نبود و غفلت ننمود که در اینجهان زمان بوده اند که در زیر مقنعه کلاه در پهنانوده اند

دیباچه

در فهم حقان و اجتهادی کرده و در حل غوامض تحقیقی بنق اورد
 لشکر شکستند کشور گرفتند صد کار کرده اند صد کار گرفته اند
 و ابواب سیر و مصنفین از احوال که ماضی را با استقبال معنی میکنند و اعمال
 گذشتگان و کلیله نرفی و تکبیل ایندگان فرا میدهند از آنها بدربستی ذکر به
 نکرده اند و خبری نیاورده اند و چنانچه انتقال افتاد که گوی از صاحب حدیث نمود
 و آنچه گفت از تابع برود از انروز مصنف شد که در حالات نامشهوره استقصا کم
 و باستعداد و جمال اهل فن طریقی برای اینست و بزم از حسن اتفاق در بخت و خلال
 اختیار کتاب مشاهیر الثنا از مؤلفات ادب ارباب و با رعایب محمد ذبیح افند
 دام افضاله بدست آمد نادیدم کنم

ولو قبل بکلامه بکنت صابنه بعدی شفت القفر قبل التندم
 و لکن قبل فی فنیج لی البکا بکاه و قلت الفضل للتقدم
 بخت سبقت زنجیر از اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی نصیقات که بظرفان
 درست میامد بران افزودم و بنگارش احوال خبرات حان ایند افزودم چنانچه
 با من بوجهی فراست است و هدیه بی راهه داری نیز بخوی صحایت و اگر نامی از غیر
 مسلمات درین تألیف برده شود بیغیر بویست و ذکر که موجب تحسین است
 و درین نگارش از مرفوعات شاهزاده معظم و ازاده منیر نواب شرف و الاعضا الد
 العلیه العالیه سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلد ایشان فضل شاه فاجار دار افلا
 العالی استفاضه کرده امشان کامل حاصل نمودم و اینرا به پنجم و دم مگر بشمول غوا
 و مکارم و اینست هابون خود علیحضرت بن فوئوک شاهنشاه اجماعه شهر بارگاه آگاه
 خسر و صاحبقران کفام و ثمان ناصر الدین شاه فاجار خلد الله ملکه و بیطا
 و آخر الامر بوق تحقیق بوم و از حضرت باری عزایم در تمام این کتاب توفیق

چشم و گویم
 نومردی و افق راه باش ز حال زمان نیر آگاه باش
 زن از فضل محو عالم بود چه مردی بود کسری که بود
 العبد الابله الباغی محمد حسن بن علی الراغی الشهیر باعقاد الباطنه

دیباجه

و شده باشد که بر زبان این کتاب در نگارش این مشهوره و نزاجم الحوا
نهار حروف فحش است و همه جای این کتاب بدین گونه میگرداند امیر بن وهب
که نظر تراست مادر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

علیه و آله و سلم و در همه زبان مقدم

و صدر کتاب فرار داده و

ادایه نموده

است

حکوف الالف

امیر بن وهب

مادر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دختر وهب بن عبد مناف بن زعفران
کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر میباشد و از اشراف قریش و برادر
قصی بن کلاب است که جد نبی داشتیم بود پس سلسله نسب است چون سبط بن الاوف
بحضرت فخر کائنات نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می پیوندند مادر امیر بن وهب دختر
عبد العزی بن عثمان بن عبد القار بن قصی است و مادر امیر بن حبيب دختر امیر بن عبد
العزی بن قصی و مادر امیر حبيب بن وهب بن عوف بن عبد بن عوف بن عدی بن کعب میباشد
امیر بن حبيب و نسب و ملکه مکرمه و ادب اشراف زنان عرب بود بلکه در عاقلان
بر مقام خدوات عالم مقدم و هر گونه فضل و فضیلتی او را مسلم و کدام شرف از بن فزونی که
صدف کوهر سال و مطلع خورشید جهان فزونی که در دنیا است بالجهال صفت
و کمال معنی امیر سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در ملک از دواج جناح عبدالمطلب
در آورد و این مرتبه را مخصوص و عزیز سائر زنانی او کرد و ولادت عبد الله بن وهب و بیخ
سال قبل از عام الفیل و در سال نوزدهم سلطنت نو شهر و ان عادل بوده چون
عبد الله بن شهاب رسید علاوه بر صباحت و حسن نظر و ملاحت و لطف و خیر و ثنا
عالی و نژاد شعالی نووی در جبین او ظاهر بود و هویدا می نمود که حضرت خاتم پیغمبران از
صلب کرامت و قدم به احسان مکان خواهد نهاد و کون و مکان را زینت خواهد داد و از
بهاری از زنان عرب و توان قریش به مسیری و منزهت و رغب و وصل و موصلت
او را بجان شایق و طالب بودند اما نقد بر الهی این سعادت غیر متناهی را نصیب است بخوبی
و آنچه سعادت را برای او بیاراست و بیارسطورات بعضی از موزخین در شب جمع
روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و امیر بن وهب شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد
و از مواضع نووی که در جبین عبد الله بود پیش از امیر انتقال نمود و شب هفتگان
حسن و جمال عبد الله در ان شب از حرمان خویش محزون بودند و بیخ و روز نمودند بلکه
بخیلی بیتری و بیمار شدند و انواع اسقام گرفتار کردند و کوبند رقیقه بافتند و بخت
نوفل نرساند معروف با قتال از برادر خود رقیقه شنید بود که در این اوان پیمبر از زنان
عرب وجود را بدید و بخیون خود مشرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سابه

خبراتِ حسان

三

بر سر جهان و جهان بان خواهد انداخت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت و درخشند
و لامع و سنای رسالت از غفر غرای و هویدا و ساطع خواهد بود و قوجناب عیسی
باید رفعت که او هر خود در لاجای عرب گردش نمود مشارالیه ان نور داد و ناصیه
عبدالله بدید و مقنون مواصل او گردید و از زرد گرد که حامل ان نور گردد و مظهر
انجمنه ظهور شود بحجاب عبدالله عرض حال نمود و اسند عای وصال ابواب
مواعد کثا و مال کثری و عده داد اما انخواش و ما مول مقرون بقبول بنالحد و
عبدالله از این بیخه من جواب گفت و در عیفا دانست بدین

اما الحرام فالحمام دونه والحل لاجل فاسنبه

نكتب الامر الذي فيه يحل الكرم عرض ودينه

عبداللہ بن قحطانہ میرد حبیب التبر میدید انجو افسد و فاسد خعبت از جناب
عبداللہ نمود و قاطع د خضر مخعبت از بنات کرام جال و چیل داشت و بنی کرم و فدا
خون علوم و از کتب سماویہ تر و معلوم شد بود که خاتم انبیا از صلب شریف عبداللہ بن
عبدالطیب بدینا خواهد آمد خدا روزی سر او را بر عبداللہ گرفت و گفت چه شد
گفت بخدمت و صحبت خود قبول نمائی و صد شتر کوہ پرگز از بنو مالک از عبداللہ در
جوب فرمود بعد از حصول اجازه بدینکار مبراست اما در همان شب منہ را از فیض
انبار گشت و آن نور و احاطہ شامل و فود پرگز که قاطع خعبت عبداللہ و اما لافات
نمود اما من و ضلاد و پیشانی او بنور تقشیش و معلوم کرد کہ انہ از او را گردید و او را
ریت باد و سیدہ معلوم شد و شدت منتظر و معلوم بعد اللہ گفت من آن نور و
عواہان بودم و آن سعادت و طالب بمعلوم حال کران باد پیکری است مرا از انوکسا
عبد ریحی نیز انجکاب و با قاطع شائب و جانی حق بیلی عد و تیر نبش داده اند
حق از نور رحیم نوشتند اند چون خبر مزاجش آمد و عبداللہ منتشر شد و ویست
غریب ماہ و ویست یکین موی از مالک و نور شک در گشتند و راہ اخرت نبشند
ملاحد حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ و آلہ و در عام الفیل و سال چیل و چارم
سلطنت نوش و بر وان از بطران منول شد شب بطر من و اما لاف مبارک خود
حضرت عیسی بن مریم و شد مشکلات کا و عالم را با سانی حل نمودند و از انکار نوشتند

خبرات حان

2

در شب اول نماز است و برای آن نور پاک گشت و روح مقدسی از آن ناحیه مفسد
گذشت تا رنج این فواج بهتر بپایدست میابد و چهره در آئینه مطلوب میخاید
انادقنی در اینجا هست و آن از است که حضرت آمد و در دهم ربيع الاول با هفتم
از علی الاختلاف با رجل حامل نبوت فرزند او را بجهت از ماه ربيع المولد میگوید
و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت بشر ربيع الاول اشکال است
کلام ایشان آنکه انتقال نبوت از صلیب عبدالله و انعقاد نطفه شریف حضرت و سالک
پناه مشهود بلکه مشغول است که در ایام تشریفات او افتاده و از عبارت است از ایام
ثلاثه بعد از روز غر از ذیحجه الحرام و چون طلوع جمال از انساب سپهر رسالت را در
ربیع الاول پس از آنکه از آنکه در زمان حمل پانزده ماه و اندی و پادشاه و چندی بوده
باشد زیرا که اگر شش و ولادت ربيع نخستین از سال لاق بوده پس زمان حمل سه ماه
علی التشریب طول یافته است و اگر ربيع سال بعد از آن بوده پانزده ماه است
یا کمتر است و هیچکس موافق مذکور جعفری نیست و در رفع این اشکال بخوان
گفته اند زیرا که آنها از است که همانا مقصود از ایام تشریق که در این باب اخبار و آثار
نصریح میکند ایام تشریق از موسمی است و ذیحجه وضعی که کامل جا میآید بر سبیل

نبی این مصروف را در شهر عربت میگرداند و اسلام بر ایشان زشت و انفع نموی
 قال الله تعالی ایما الیسی فی ابداءه الذی یصل الذی یفتر وایحیونه واما ویموتونه علی
 لوطی واحد ما حر الله ذریه سوء اعلم و الله لا یهدی القوم الکافرین و بعد از
 آخری اما انقاد نطفه شریفه فالواقع و نفس الامر مثلاً رجبا نفرموده است که قبلاً
 عرب از این حکم نبی در نتیجه الحرام فرار داده بودند و مناسک حج بجای میآوردند و
 تحقیق مسئله و رفع اشکال و معنی نبی و کیفیت آن و موسمی کرده و بدایب داشتند
 و خطبه که حضرت مقدس نبوی در فتح بر ایشان کرده اند در جای خود از یک تقابل
 و اخبار و دفا و تارخ و آثار و شرح است خلاصه وفات امیر و سال ششم ولادت
 با سعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ایام است داد و مرثیه
 او و روحانیان سرورده و از ضحایل حید و جوامع گویا و اینها نموده اند
 نیک الشاه البره الکبیره فاعلم الیام العقه الزینیه

خبر الحسن

زوجت عبد الله والفريته اتمنى الله ذى التكين
 وصاحب المنبر بالمدينه صادرت لدى حفرة هاربه
 صاحب كتاب مواهب لدننه مینوید حضرت امیر در حال انحصار ورجا
 مبارک است دعا علی صلی الله علیه و آله وسلم نظریه خود و این است
 باریک فیک الله من غلام باین الذی من حومه الحمام
 نجایوز الملک المنعم فودی غداة القریه بالتهام
 بمائه من ابل سوام ان صغ ما بصیرت فی المنام
 فانت مبعوث الی الانام نعتی الخ وفی المحرام
 نبی الخقیق والاسلام دیزا بیک البزرا برام
 فانه انما عن الاصلام ان لا نوالها مع الا فوام
 انما شرح فرعه انداختن با بر و سر بها باقر حضرت عبد الله بیکصد شتر این است که
 حضرت عبد المطلب جدا بجد رسول اکرم و قبی چاه و غم و اگر مد و مد و بود
 در خواب دید خواست از این بزم قریه بی انت برخاستند و گفت پروردگار
 اگر ده نفر فرزند من عطا فرمائی که مرا و اینکار خبر میداد و نوانند نمود یکی از آنها را
 دوداه توفیقانی که خداوند باوده پس کرامت فرمود و هنگام ادای نذر و در رسید با
 تبهائی که عربی آنها را انداخ و از لام مینامند فرغ کشیدند و بنام عزیز بن محمد عبد الله
 دوامد بصوابید بد عفا لسان ده نفر شتر که خونهای یکفر بود و عبد الله فرغ زدند
 باز با اسم عبد الله دوامد عمل اده مرشد مکرر نمودند و در هر دفعه ده شتر افزودند
 باردهم فرغ بر شتر از افناد و عبد الله بیکصد شتر از مرگ نجات یافت و از آن روز
 خونهای یکصد شتر گردید و نظر و باقیقت مرود اسنان حضرت استعجل علیه
 السلام است که شخصی بخبر رسول صلی الله علیه و آله این الذی بچین خطاب کرده بنا
 بر عیثه او و بیع الله استعجل بود هاست تراحتی برخلاف معتقد بحجی الدین عربی و جنتا
 که استحقاق الذی بیع الله دانسته اند

امیر بعد از سرود زبانیات مذکوره گفت کل خیمت و کل جدید بال و کل کبریفه
 و انامینه و فخری باقی و قد ترک خبر اولاد طهرا

کیند

خبر الحسن

گویند این آخر کلام است بود و پس از این گفته واه سرای دیگر پیود و از اشعار امیر این
 مسطوریه در ذیل است که در مشبه شوهر بن و گوار خود عبد الله بنظم در گو
 عفا جانی الطاء من ال هاشم و جاو و کذا خاری جانی المنام
 دعنه المنا بدعوه فاجا بها و ما ترک فی الناس مثل ابن هاشم
 عشته و احوا یجلون سریره و ما و ره اصحابه فی التزامم
 فانک عالت المنون و ربها فعدک ان معطاء کثیرا لراحم
 بطای مکعبارتنا زاراضی ما بین که ابوقیس و جبل احمر که در و از خشیا ن گفته اند
 و اشرف قریه در این اراضی سکینه داشنه و معروف بقریش الطاح بوده اند و بعضی از انقبیل
 که در خارج بن جیلین ساکن بوده انهار قریه الظواهر مینامند و شهاب خواجه
 در جلال شان و علو مقام و معرفت والدین حضرت رسول گفته است
 لوالدی طه مقام علی فحینه الخلد و دار الثواب
 ففطره من فضلات له فی الجوف فی من الهم العذاب
 فکبر و احام له قد عدت حامله فی صلی بنا العذاب

انزاد

زوجت شهرین باذان و عمر زاده فیروز دلی است که از نجباء اصحاب بوده در اخر زنا
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسود عتقی باذعای نبوت برخاستن زنی
 منشا اثری کرد بد اسم او در نوار پنج همانند در بعضی کتب بجای ازاد مرزبان نوشته اند
 ولی چون در کامل ابن اثیر ازاد مینگار در در اینجای همان اسم اخبر او شد و در حرف
 مهم در کاسته مرزبان نیز اشارتی بدان خواهیم نمود عاصم در سیره حلبی ازاد و از وجه
 نفس باذان نوشته ولی اینقول خالی از صحت است
 اثنا فیروز دلی و شهرین باذان اصلا از شاهر عجم بودند و قبی که اهل حبشه بر همین
 اسبلا بافتند کسری شهر باذان لکری مامورین نمود که حبشها را طرد نمایند و
 ایند و نفر با سوار عجم داد و آنها در همین همانند و و بینها انهارا ابنا مینامند
 و مقصودشان از اینها فرس متولد شده در آن مملکت بود و در زمان حضرت ختمی
 فیروز و شهرین باذان بشرف اسلام مشرف گردیدند و نبی انقبال انکه باذان پدر

نهر

المنیر بابک
 سلطانه بر این
 جلال الدین بر این
 نور صلی بر این
 صلی الله علیه و آله
 مقابله با اعضا و افرط
 حسن و فکا و فطانت و
 زبانه و لیل الطاهرین
 چنان منون خود بود که
 مقال با بر صحت و
 بیکصد کتب و کتاب
 و اکثر اوقات با و
 ابن بن بر و شتر و
 ابن و شهرین با
 مستند و بی
 مستند و بی
 هجری است داد
 یافت

باذان
 باذان الحارثه
 صلی الله علیه و آله
 چون که باذان
 نوشت از نام
 شهاب خواجه
 ازده خاقان
 منیر
 زبانه خا

مادون است
 بدو نام خود بود
 زبانه خا
 بکال داشت و خا
 نقادی که خا
 طبعی در و
 عبا بکری و
 اصلا مینامند

ان خوي سيم
نور
و نادر
سبوا
لان
و نادر
انور
انور

مهر و محبت داشته و محاورات شاعرانه بهما بین زوج و زوجة واقع شده چنانکه وقتی محلی
از ایالت و خطاب باین دین و اشد نموده است
و انشا اللهی اخلصنی ما وعدنی و انتم منی من کافیک بلوم
و ابروئی الناس ثم ترکنی لیسعنی الی و ان سلیم
فلو کان مول بکلم الحکم قد بدا یجیبی من قول الوشاه کلوم
و بعضی ایات واقعه دیگر ازین زن در کتاب غانی و زین الاکواف نگاشته شده و
اشعار عظامه ذیل از انجمله است

بناهل و صلی جن لاحت عیانی فها لصر من الجبل اذا نابصر
ولی من نوری الجبل الله قد قطعته نصب ولی رای و عقل موقر
و لکنها اذنت بالصرم بینه و لست عاقل الذی یجی افدر
امنہ بنیث الدهموجی المحلی

دختر زلف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الدهموجی المحلی است پدر او از اعیان
علماء و خوافه است و از اشباح علامه سب و طایفه است و علامه مشار الیه از او اخذ حدیث
کرده و محله که مشار الیه ابدان منسوب از بلاد مصر میباشد و از انجمله جلاله بن علی بن مضر بن

امنہ و ملتیه

زنی عاریه و تقریباً در سال دو بیست هجری زنده بوده و او را صاحب مقامات و
کرامات میدانند گاه که بر زاریت بشرین حارث که از معارف اولیا میباشد
میفرستد و در یکی ازین که همدیگرند احدی بنجل و قتی بعداً بد بشرن حارث
رفته و انست در انجا ملاقات کرده است و ثنای دعای خیر از او نموده است و سلمه
که امنه مشار الیه ابدان منسوب یکی از بلاد شام میباشد و علاوه بر این چند
که صفاته امنه بوده اند چند زن محبته نیز بهین اسم نامیده شده از جمله امنه بنیث
الادریه و امنه بنیث الخلفه الاسلامیه و امنه بنیث رقیش و امنه بنیث سعد و امنه بنیث
الافطی و امنه بنیث عفان و امنه بنیث فیسر میباشد و ابو الفرج اصفهانی صاحب
اخلاق و اعیان آنکه حضرت سکنه بنیث الحسین علیه السلام بهر عماده امنه بوده اند

امنہ بنیث علی

نور

تشیخ
و نادر
سبوا
لان
و نادر
انور
انور

از انجا که در دختر علی بن عبد العزیز دشوار است که در عداد ۲۰ این حجر معدود و
مذکور است محمد مشار الیه و محمد بن احمد بن عبد الله بن ابراهیم الثالث
و بعضی دیگر از محدثین حاضر شده و استماع حدیث نموده و خود نیز به تعلیم علم حدیث
پرداخته و در اوایل سال هفتصد و نود و هشت هجری در گذشت است

المنی فاطمه خانم

از نوان دارالتعداد اسلامبول و دارای علوم ادبیه و طبع شعر بوده از انجمله
از نسل خواجه سعد الدین حسن بن صاحب نایح القوافی است امیر اغانام او در سال ۱۰۰۰
مدار و ده و پیری از او بوجود آمده امیر اغانام که دارای مقامات عالیتر گردیده است
بعد از دولت مشغول و بنیدر پیران غالی داشته و بعد از ان نیز مشغول کرده و بفضاوت
بزرگش را مورد و مادرش المنی فاطمه خانم در سال هزار و صد و بیست و دو در انجا
وفات گردیده است و از الیه انزان ترک عثمانی صاحب دیوان مرثیاست و در آنکه ها

تشیخ اعدا و درج و ثبت شده است و بیست و دو است

خیال عارضه که در هر صفت کل نامند و اچالش شهر سبقت نخل از خوانند
اسید و صلتکای فاسر با سبقت کچر خیال نیز غزلها با خاطر نشانند و

ای ملک

دختر از اهلیم بن خلیل بن محمود و شهره شیخ جمال الدین بن الشریح شهور
این زن محدثه و معاصر این حجر عفا لانی بوده و با این حجر ملاقات و محادثه نمود
و در بیج الاخره تصدیق و این زن هجری را محال کرده است

امنہ عقیل

دختر عقیل بن ابطال برادر بزرگ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و در
بیان زنان شیعه هاشمیه فصاحت شهرتی داشته مع ذلك اسم او بدرستی معلوم نیست
و روزی که اهل بیت حضرت سید الشهدا علیه السلام از سفر شام مدینه منوره
معاودت نمودند امنه عقیل با جمعی با استقبال آنها آمده و در وقت ملاقات که بیرون
و نادی پر و خندند با اهل بیت و لکن خیال نکال فصاحت و سنان داشت که در
ماذا تقولون انما قال الثوبل کم ماذا قلتم و انتم اخر الامم

بنیث

انها و ملاطفت کرده و او گفت مرحبا لك يا خال الحال نوچه كبر است اروي در جواب
گفت ای همنهر زاده عالم خوب است اما از اینجا که تو کفر از حق کردی و با این عمر خود
بد رفتاری نموده بخلاف بر خاستی و در صورتی که حق و نبود خود را خلیفه نامیدی
و عصبانیت و اداسی ماکازین خاندانیم پیش از همه که بیانات مبنای اسلام
از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بحال فرمودند ایم و عذری و امتیاز
حق ما را بخشد و ما را از حق و خود محروم ساختند حکم شما را شد و ما در میان
شما شدیم مثل بنی اسرائیل در میان قبطیان و تابعین فرعون و حضرت علی را بیاطال
علیه السلام مانند هروز شد پس از حضرت موسی ع و بر العاص از ماله اروی معتبر
شد گفت ای عیون کونه که عیون تو تمام شده است اروی گفت باین الشایع نویسنده
حق میگوئی و حال آنکه ما در وقت در مکه فاجعه بودیم و در کربلا علی مرغان را
مستحق میساخت و در وقتی که تو مولود شدی بخیر مندی پداری نوشتند چون
از مادریت حقیقت حال را پرسیدند گفت این بخیر مندی باین معارف کرد اندامی
بهر کدام شبیه فرستاد است و از اینجا که تو معاصی پیش از شایع داشتی و با او
نمودند معاویه گفت عفو الله غافلای اروی حاجتی که در داری بگو اروی گفت
دو هزار دینار میخواهم که باین برای نفرای بی الحارث و در دست موارا لای جار به
ابتیاع تمام و دو هزار دینار دیگر برای شایع فرار و جت جوانان فقیر از بی حارث و دو
هزار دینار هم برای وضع بعضی شد و بعضیها معاویه شزار دینار بابت قدم نمود
این است آنچه در تاریخ ابوالفدا نوشته شده اما البیاضندی در کتاب مویوم بجا
مستطعمه این داستان را بشرح زیبان کرده و میگوید که اروی دو مجلس معاویه بود
و یککلام مستطعمه و در وقت تکلم نمود مروان بن حکم نیز در آن مجلس حضور داشت و از مقام
که اروی بصیر و بر العاص خطاب کرد مروان متعجب شد گفت ای پسر زنا کاش و
فقط کلام خود را بمقصود و مقصودی دار که زیاد بخیر کشاید است اروی در جواب
گفته گفت باین از زمانه پیش از عرو العاص بصر میگوئی و گویدی خشم و سرخ
و کویا می خند و اندام نامتناهی بصلاح حارث بن کله مانی و اصلاح شایع و معاویه
حکم که ادعای فرزندی از سبغاتی نداری چه من حکم را پیش باسم او مری و میخالتی

و باین فاست بود و ظاهر او بر نرنگی او دلالت میدهد و باین او را در خود پرس تا نوری
گویند که بدین وقت که است انگاه اروی و معاویه کرده گفت والله نواسباب جزا
این اشخاص شدی که با من مواجهه کنی گویند ای معاویه روزی که عمر خمر شهید شد
هند ساعد و آب است سر تو

حق جزینا که بومر بیدر و الحرب بعد الحرب فانت سر
ماکان عن عیون لی من صیر و لا اچی و عنه و بکر
ثقت نیمی و قصب ندرت و ثقت یحیی و غلبه صبر
فکر و حق علی و هر چه حق من اعطی فی فیه
و عمن اروی در خبر عبد المطلب نیز در جواب ابی ایمن هندیت اثاثه و افراشت
خزینتی بدو و غیر بدو با این و قاع عظیم الکفر
حق که الله قبل الفجر و لها شین الطوال الزمر
جزه لشی و علی صفری و از و شب و بول خدری
فصبا من و اخی الفجری بکل قطاع حام بفری
معاویه که گفت عفو الله غافلای خا ابر حاجتی که داری بخواه اروی این گفت حاجت
ندارم بر خاسته از مجلس رفت معاویه مروان و عروین حاضر گفت اف بر شما باد شما سب
شد بد که مرا بخیر فها و ابی فوم پس از آن فرستاده اروی را مجلس برگردانیدند و
از او درخواست نمود که حاجت زید و اظهار داری و بومی که در وقت مستطور
شد شزار دینار از معاویه بخواست معاویه را بمبلغ و بعد نول داشت و گفت اگر
بسرعت علی علیه السلام بجای من بود این و بعد را بوعطاء عیون و اروی از اسماع
این سخن نشدند که گفت از علی علیه السلام گفتی و مروان ذکر را خفی انگاه
این آیات ابوالاسود الدقلی را که در مشرب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام اثاث
کرده اروی بخواهد

الا یا عین و حکم ساعدینا
نکی اتم کلوم دلبه
الا فیل الخوارج حبت کافوا
الا نکی امیر المؤمنین
بعبه و فدرات البقیة
فلا قرع عوز الشامینا

افى الشعر المحرام فجمعونا بخبر التار طنا اجبتنا
قتلهم خبر من ركب المطايا فذلها ومن ركب التفتنا
ومن لبر النعال ومن حذمنا ومن فر الثاق والمبينا
وكل من ابا خبرات فيه وحب رسول رب العالمينا
لقد علمت فتر حيث كانوا بانك خبرها حبا ودينا
اذا استقبلت وجعل الحبيب رايك البدر وافي القاطرينا
وكان قبل مقتل خبر نرى مولى رسول الله فينا
بقم الحق لا برتاب فيه وبعيد في الصدا والاخرينا
وليس بكانم علما لديه ولم يخلف من الخبرينا
كان الناس اذ فقدوا علينا فقام حاد في بلد سنينا
فلا تفتت معاوية بن حبيب قاز نضبه الخلفاء فينا

مداوشتين ابراهيم معاوية گفت والله على التار طنا بخبر نوسر ودي واولا
باز سب خود افضل است بالجمله اروي انچه خواست معاوية بداد
پوشيده باشد كه اياني كه در قوف برهند بن تا نرسيد داديم پيرى مطويات
كاسا سد الغابه و انموديم اما بعضي از مصنفين از اشعار و از اروي بن عبد المطلب
دانسته اند

اروي بن عبد المطلب

دختر جناب عبد المطلب جد حضرت رسول صلى الله عليه واله ربي باشد مثا والها
عنه حضرت رسالت پناهي و طراي طبع شعر و فصاحت بيان بوده و اشعار و بل و در شعر
بد خود عبد المطلب انشاء كرده

بك عني وحوالي الكاء على سمح بجنبه الحب
على سهل الخلقه ابطي كرم الخيم نبتة الملا
على القناض شبيه ذى المالحا ابو الشعر ليس له كفا
طوال الباع املا ش فطنى اعز كان غرته ضبا
اقبال الكفا وبع ذى فضول له المجد المقدم والشا

امير اول خط
كه خبره الاسلام را
و من مولا الله تعالى
حسن الله الله تعالى
للانسان المودود
و بعد از خبر و در
مثل انچه در كتاب
مبارك عقبات الانوار
اير اروي و انچه در
علي انار طراي نقل نموده
و در مرقه

افى الخيم المجمع خبري فذلها ما لك و ربيع نصر
و فاضلها افا النور الفضا وكان هو الفخر كرم او جوا
اذا ما ابالكما الموت حثه كان فلوب اكثرهم هوا
مضى قد ما بدى راي حبيب عليه خبر نصرة البهيا

در سيرة ابراهيم و ساهرات جي الذي بن سطر و است كمراني من و در قوف
اروي قبل از فوت پدر خود گفته را بنعني كه جناب عبد المطلب در مرض موت خود
اروي و ام حكيم البهيا و اميه و بزه و صفته و عاتكه را كه دختران او بودند در خود
خوانده فرمود مرثيه ها في كه بعد از فوت من خواهيدي گفت قبل از مرگ من بگوئيد و فرمود
اذا نهار اري بد خود مرثيه گفتند و اشعار فرموده و اروي در اوقت نظم كرد و مرثيه
خواهران او بنه و محل خود مدكور خواستند

ابن اشكر گويد چهار نفر بن حبابه نام اروي مشهوره بوده و در قوف از انها اروي بن حث
و اروي بن عبد المطلب ميباشند كه شرح حال انها نكاشه شد و در قوف پير
بكي اروي بن كبر فادر عثمان بن عثمان و وليد بن عفي است و بهمين ملاحظه
عنان و وليد را بن اروي گفت اند و اين اروي دختر ام حكيم البهيا دختر عبد المطلب است
ديكر اروي بن كاسم كه بهمين سبب من زيكه بكي از عشره مبشره است و در قوف
نموده و او ابتدا كور شد و عاقبت بياهي افشاده و در گذشت علاوه بر بن چهار نفر بگفت
و در ديكر مستافه با اروي بود چون معروف نام موي ميباشد در قوف و ميم
او ببايد

اسماء ذات الطاقين

دختر زهرا خليفه ابو بكر و خواهر عاتشه است مادر فاطمه زهرا و دختر عبد القز ابو
اسماء از بزرگواران قوام كه بكي از عشره مبشره است در سالك زود و اوج در او رد و عبد الله
ديكر كه در سن هفتاد و سه سالگي در خانه كعبه اجلاها الله تعالى بظام حجاج مقول
شدان بطر اسماء ذات الطاقين بوجود آمده است و عبد الله بعد از پدر بن معاويه بن مال
در مكره معتقه خلافت كرد و حجاج با مر عبد الملك بن مروان اموي آن بلاد مفلسه را محشر

اسلام افا
دختر
اسمعه و بنه
و بعد از كشته شد
او ببايد
او ببايد
كوف

نموده از بالای کوه ابو قیس بنی هاشم بخدا انداخت و شهر را گرفت و عبد الله بن
شهادت رسید و قبل از شهادت مشاورها با مادر خود استماع نمود که ذکر آن خالی از

فاصل نیست

بعد از آنکه عبد الله بن زبیر یاد داده هزار نفر از هم امان و اهل و کان خود هفتاد
دو مکه معظمه محصور ماندند از طول محاصره و سختی و عدم آذوقه هم امان و حجاب
رسیدند و از خلیج امان خواستند از این بلاد مفسد سر خارج شدند حق و نفر از
فرزندان او که جزو حبيب نام داشتند او را گذاشتند و رفتند و او آنقدر مکرپش زبیر
نام و مادرش اسماء و مددی از اصد فاه و در آنوقت زبیر نزد ذات القفا بن آمد گفت
ای مادر هم امان دست از باری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان در بنی سختی نرسد
مکنند اینک غلبی مانده اند که آنها هم پیش از ما غنیمت و ثبات نخواهند داشت
اگر تسلیم شویم خراج و باوند و هر مطلبی که آنها را تمام رخت خواهند کرد ای مادر این باب
چست است اما گفت ای فرزندی خود تکلف خویش را به من مبدانی اگر در حقیقت خود زبیر
نداری و بر بنی منی که خلفه حق دعوت است مائت من و ثبات قدم باش و بدان که اصحاب
نوبه و جیره و غیره شهادت فایز شده اند خود را معهود و پیمان ساز و مجبور و مطیع آنها شو
اما اگر قصد خود نیاوری و پاست بوده بدین بوده که جوی زبندگان خدا را بهوای نفس
بهلاک داده اگر کوئی من منجم و لایب ضعیفی که برین طاری شده چاره جز نمکین و
تسلیم ندادم که اینکار ازادگان است مگر توانی رفتن خواهی ماند چون عفر برب برید اجل
میرسد بر همان بر که حال امان نام نیک بر آه آخرت و دوی و از دور و زنده گانی دنیا نیست
عبد الله گفت ای مادر و منبر هم شامیان مرا شکوه و عذاب کند و بداند زبندگان لظا
گشت ای فرزندی که سفید گشت شد اگر پوست از او بر کند متاع نمیشود از باری عالی باز
خواهد و در غیر خود را بخواه باش عبد الله سر داد و خود بوسید گفت ای مادر من هم به عفر
هستم و از اول عمر عیادت عاریت و سرای آید ایدار فلان نیست تمام و در اینکار که در از دنیا باشم
داخل شدم مگر برای آنکه کدام حلال خدا را حرام کنند و دست از دوستی خداوند
بدارند و زبیر بد و ثبات برای من نمود من امروز گشته خوارم شد مباد از ملک من
منافست شوی کار خود را بخدا باز گذار پس تو اکنون از کتاب سگری نموده و بر آه و فو

نموده و زبیر و ابراهیم حکام الحی و الحفای حقوق از عدالت دوری نموده و هر وقت که
امان داده با او غدود و مکر نکرده و عوام مسلمانان و ماسدی جو و ظلم و اذیت به همگان
عمال خود رسانداده و چیزی نزد من به نرسد رضای خدا نیست با او آنها آنچه گفتیم برای
زکیه نفس خود نیست محض تلبیس ماد و کفره ام که در اینحال منافست نباشد استما گفت
ای فرزندی امیدوارم که صبر من در حق تو حیل باشد اگر مغلوب گردید پیش از من در گذشت
هلاک تو اسباب اجر من بخواهد بود و اگر غلبه ام می شود و پیش قدم پیش نهام
کار معلوم گردد این زبیر گفت ای مادر و خداوند از برای خبر دهد از عاف و کار من استما
گفت پس صبر در حق بود عای خبر خواهم کرد اگر دیگری بیاطل قتال نموده و حقا جهاد
می نمایند آنگاه استما بدعا برداخت گفت خدا با بیام اهل و صوم نهام عبد الله و باطاعی
من و پدرش کرده و رحمت خود را شامل حال او دارم و او را بوسیدم و هر چه برای
او مقدر کرده بدان را خوشام و در اینحال مرا اجر و صواب صابرین و شاکرین نایاب دار
پس این زبیر دستهای مادر خود را گرفت بوسید مادرش گفت و طاع می که عبد الله گفت
بلی برای و طاع امده ام چه کار است که امر و بدید و زبندگان تمام استما گفت برو و از روی
بصیرت برو اما با نان من و با و طاع که این زبیر گفت و فرزند را در اغوش کشید و دستش را
دست ذات القفا بن زد و می که عبد الله پوشیده بود خود گفت آنها که از وی شهادت
دارند جو شش را بر کار می گذارند این زبیر گفت من این را محض اطاعتان قلب تو پوشیده ام
استما گفت در حق مرا طعن نخواهد ساخت دامن بر گزین عبد الله زره خود را از بدن
نمود و استنها را بالا کرد و طاعها را بر گزید و در معرکه نهاد و در حالی که این خبر را

میخواند

ای اذاعرف بوجی صبر و انما يعرف بوجی صبر

اذ بعضهم يعرف ثم یسکر

استما چون این را شنید گفت ای الله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابو بکر و زبیر
بودند و جد تو صفت استما الحیا بنی رسول شریعت را که خراج نمود پس از مادر به
مغانه برگشتند و در کت نماز در مقام ابراهیم کرده باز مسخره قتال شد و مقبول گردید
و این در روز شنبه بود و از ماه جمادی الاخری از سال هفتاد و بیست و هجرت عبد الله

بخی ابروس و بختیانی داشتی و خلق و پاکیزه بود و محاسن دیگر نیز چنانچه
کریزان میباید باز و هر چه میسر شد که از صفاتی که عروس داشت و بر زبان میآورد
چهره بود گفت

کاز عیون الفنا والسر طبات که غم ایام
البر غیر اعر

ببخشید در از کارهای بد که گشت داشت و خوشبوی بود و از دهش را بچه
کره است تمام نمیشد و شوهر استادت که فقر و آخری که نام بر او است آخر الامر
چون خواستد حرکت کند تا عطران خود را بر نداشت و بجای گذاشت شوهر
گفت چرا عطر خود را بر عیداری استادت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد از عروسی
دیگر نباید عطر استعمال کرد و این گفته در میان عرب مثل شد بعضی بجای مثل فرمود
لا عطر بعد عروس و کنش از از این فقره دانست که شخصی در شب زفاف از روضه
خود را بچه است تمام نمود و از او پرسید از عطر آن چیزی نداری گفت چرا انرا
نخورد و بهمان کرده ام شوهر گفت لا عطر بعد عروس یعنی عطر را پس از عروسی بهمان
کردن معنی نداری که مثل شد و در عروسی گفت میشود که شخص چیزی داشته
باشد و بوی آن صرف و استعمال آن نبود و یا از آن بکار نبرد و فخر نماید

اسماء بنت محمد

زنی محاببه و دختر عیسی بن مسعود و زوجه جناب جعفر طیار بوده و عیسی بن خود از
صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از این زن و زنی زن دیگر مدح
فرموده و انها را اخوات مؤمنات خوانده و این تصدیق حضرت باهمان انها و الحقیقه است
عده برای انها ثابت می نماید و این ده زن نیز خواهر بنیاد یک مادر و مادر آنها هستند
عوف است که در میان است و شرح حال آن در عرف میاید و بعضی گفته اند اخوات
مؤمنات نیز فرمودند هشت خواهر و یک مادر که همان عوف باشد باطل است اما ثابت
عیسی در ایستاد اسلام باشد و خود جناب جعفر طیار بیست و هفت و در آنجا عبد الله و
عون پس از جعفر از طیار او وجود آمدند پس از آن بعد بیست و هفت و هشتاد و یک سال از آن
جعفر طیار طیار دیگر شود و محمد بن ابوبکر را مادر شد و پس از ابوبکر و رحله نکاح علی

علیه الصلوات و السلام داخل شد و عیسی بن علی بوجود آمد اما ثابت عیسی را شرف دیگر نیز
حاصل آمد و آن این بود که خواهرهای و همسر و ثبوت الحارث داخل در و حجاب حضرت
رسول اگر کرد و بدو خواهر دیگر او ام الفضل ایامه زوجه جناب عیسی بن عبد المطلب
بود و خواهر صبا و علی و ابی سلمه بنت عیسی بن عمر و حمزه سید الشهدا و شرفیبت
و علاطه بنت عیسی بن عمر و صفیه بنت عیسی بن عمر و ام کلثوم بنت ابی طالب
یعنی اسماء از حقیقت دامادهائی که به سر ساند اشرف ناس است (عیسی بن عمر و عیسی بن و
بروین و سیر است)

اسماء بنت محمد

محدثه است جلیل القدر و پدرش محمد بن صخری از اعیان ده شوم باشد و محمد اسماء که
از عمار بناسان بن و بوجود آمد محدث نیز بود و چند کتاب حدیث و کتب جلال
محدث قرائت کرده و بعد از آن انها را امرات ندین نموده است و درین خود معتقد بود
قبوض و مضایل و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیر داده و از این بابت ثمره
خدا شرف باشد و لا بد از او و از سال ششصد و سی و هشت هجری و وفات او در
فمجهله ششصد و سی و سه و در زمان زنده اش هر روایت حدیثی از او و غیر
نموده و برادرش فاضل القضاة محمد بن شافعی ده سال قبل از او یعنی در ربيع الاول
سال هفتصد و بیست و سه در گذشت و این روایتی دو نفره الحضر در مدح اسماء
بنت محمد گویند

كذلك قلنا لعل ابن صخری تفرق علی الشافعی و شیبنا

طراز القوم انهم مثل من ا و ما التائب لاسم الشمر عیسی

و مفسود از ابن صخری عجم الذین را و اما میباشند

اسماء بنت یزید الانصاری

دختر یزید بن الکمال الانصاری است پدرش از صحابه و خود نیز صحابه بوده و مضاحت بهمان روش
و معروفست و در ذی طریف سایر زنان صحابه را مور و بنحس و حضرت رسالت پیاده
مشرق شد عرض کرد

بانی انت وانی با رسول الله ا و ا ف ان الشا الهک ان الله عز وجل بعثک لی الرجال و الشاکاة

و بعضی
ایکلام را در
خلف و پشت
موت و فتنه اند

خاتون باوینگی جامع فاطمه است که پیش در اسکنان تبریزی جامع سلاطین و در اتحاد
مقبور مخصوص خود مدفون است و شرح حال نوربانو خاتون در محل خود بیاید و امیر الله
بنیابی بکره الثقیفه و امیر الله بنی و بنی از صحابا است بوده اند و امیر در عمره بجهت
جاوید است و امیر الله در زمان غزوات امیر الله است حدیث

امیر الجلیل

از صلی فی زمان عرب و فارسی مقام ولایت بوده و در طبقات شعری ذکر او شده است گویند
ادب سلوک و صلاح معاصر او و فنی در معنی و تفریق ولایت اختلاف کرده هر یک
چیزی که متذکران ذکر رفع خلاف را دارند که از امیر الجلیل یعنی راستی است که در طبقات
در جواب اینها گفته اند و آنست که در زمان بنی مشغول باشد و از باد خلق مصر و موطا
تعلق بدینا و نظایر آن نداشته باشد و آنست که از حدیثی که از امیر الجلیل پس از بنی
و تفریق حال علی و معنی ولایت یکی از آنها ذکر کرده گفت هر یک یکی از آنها کوید شخصی
از او بیاید و است که فنی از او چیزی دیگر شغال داشته اند و فنی باشد و بداند که در
گفته است

امیر الخائف

منیر عبد اللطیف بن صدیق بن عوض الشاذلی العقیلی است که از محدثان معروف و شایع
سایه و کد است و در هشتصد و پنجاه هجری و در مجلس درس جمال التجلی بدو الف بنی
الحال که پیش ذکر او شده حاضر میشد و قدری از مسند احمدی و معجم صغیر طبرانی را را
عزیز کرده نیز از سایر کتب خوانده و عوده اکثر محدثین با و اجازه داده اند الف بنی
از مالک و منهاج العابدین را از بر داشته و پیشتر است عری طولا که کرده و از استیلا
بعد بنی بعد از آنها نقل ولایت میکرد در سال نهصد و بیست هجری در سیم ماه ذی
القعده در گذشتند است از بر ربه های امیر الخائف که از اشباح سوطی است و در
در کتاب معجم ذکر کرده اند و عوده و ابیات ذیل را از او ثبت کرده است

مما لیس فی مدعی او فندر از کثرت اخطات و اخطا المندر
اذا اراد الله امره بامر و کان داعی و سمع و بصیر
است از بنی و اعما قلبه و سلمه من غفله سل الشعر

حق اذ انقذ من حکم
امیر العزیز شریف

ذی بوده است اندلی که در شعر و ادبیات مهارت داشته است و بیست و هشت
ذکر که از ابیات را ثبت میباشد و تخمین خمن و طبعی است و فنی الطیب بان و فنی
داده شده

لما ظم یخرج فی الخفا و لحظنا یجرح حکم و المصدود
جرح یجرح فاجعلوا ذی اذی و جرح الصدود

اناد و سار کث ادب حق در کتاب شرح العون فی شرح رساله ابن زید و بنی
سطور و ابیات و کلامه در شعر الشیخ مشهور ابن زید و بنی نکاشته اند و یکی از ابیات این دو
شعر را در جواب بنی بنی بنی گفته اند

اوجه منی با سید جرح یجرح لبر فی الجود
وانت فیما لیس مدع فاین ما فلت و ابر الشود

امیر العزیز الخداداد

اصلا بغدادی و از شاه قریب سراسر است که در شام بوده اند ابن زید معروف
به بیت الف بنی و در وعظ و فقا است صاحب ربه و مقامی بوده است و از انجا که
اسم او خد بجا است در عرف خاندان را بیاید

امیر العزیز

حدیث ثابت مشهور و معروف سنده الشام و او را باب الف بنی از ملقب داشته اند
که در تربیت اسناد حدیث و معرفت رواه ان بر کاتب معاصر بن خود مفاتیح
مستقر بوده پدرش نیز محدث و ملقب بنی الذی است

امیر العزیز

در کتاب معجم ذکر او شده که از اشباح سوطی است و در
در کتاب معجم ذکر او شده که از اشباح سوطی است و در
کرده ام

امیر العزیز

دختر حافظ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذمبی است که در دنیا ابن حجر ذکر او
شد است تار البهاجیل در حدیث عبی الطعم محدث مشهور حاضر
میشد و از اساتید دیگر نیز استفاده کرده و خود نیز در این علم پرداخته است
و فائز او در مقصد و هشاد و بیست و نه بوده

امیر العزیز

پدرش حافظ علی الذی الصلوات و خود محدث است معروف که از شایر علماء
حدیث استفاده نموده و نیز تعلیم این علم اشهار یافته و او را امیر الزجیم نیز
میکشند و امیر الزجیم در نامش مثل عبد الزجیم است در رجال مشاهیر اهل اهد و شوق
مقصود و بود چهار در گذشت

ام ابان

از است ختیب باقی برش از جرح و شاعری بوده است فاد و ابان
نیز طبع شریف و صاحبان دوا و محافل و افرا و اشعار معروفه و ابیات است که
بعد از قتل یس خود گفته پس آنکه وقتی این دین را از جرح و شاعری و از دوزخ
خود بدست میگیری و زده او را بکش نام ابان چون گاه شد گفت

بایلو مالی بل جمل شیرتے قبل بی نیم فی سیر سلا ح
فلا قتلک بالتلاح ابن اخک فقطر فی الشهود جراح
فلا تطعوا فی الصلح ما دمت حنة و ما دام حیا مصعب وجنا ح
المسلمون ان الذوات ربنا ندور و ان الظالمین شجا ح

و بیت اول اشاره نموده است باینکه این دین فانی است و اولاد عالمین بپیم الله
این بیشتر بوده و در شعر ثانی اظهار کرده است که فانی با مقبول نیست و فرات داشت
پیشینه نباشد که فانی را ابیات مسطور در غزل و ابیات
مناسبت درستی نیست و این غزل را علی ای علم فانی گفته اند که بعضی از اشعار
که میرین و فی باب غایب نگذاشته و عین کارند اما صاحب که نظیر این غزلی دیده شود
شاعر بیوقوف شمره میشود که بدد عین شاعر است صاحب طبع و بی علم داشته و فانی
اشعار و غایب معلوم بوده و در بیت مسطور و قبل و نظم کرده بد عین غرض داشت

این صاحب شد بدایر بحیث الغرار و بخاطر کان لا یمنون من فیل الخازنه
دعبل گفت برادر این شعر فانی ندانم و در هر اگر در مصرع اول روی و ابیات و در
راه مشاعر گفت روی مصرع ثانی را فانی نگذاشت و در دست میشود و دعبل گفت پس
خوبی ما بمللا و فانی مصرع اول را فرغ و ثانی بحیرت است و این نیز عیب نخواهد بود
مشاعر گفت و بحیرت را فانی چه لازم است اعراب کنی فارغ و جران معلوم شود
و این لطیفه در او فانی و سطور است

ام انوک

مفتری در خط مصری بود که نام او انوک از ذوات ملات ناصر محمد بن فلاح سلطان مصر
بوده و امیر انوک از ملات ناصر از بطن او وجود دارد خاتمه ام انوک را در مصره این زن سنا
کرده و بی بدیع بحال و دوا و اناخیر نیز بوده و در حرف طاد در کلمه طغای ذکر او بیاید

ام امین

ما و اسامه بن زید و ابی حضرت انتقام کرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اسامه
از صحابه و مادرش ام امین از صحابیات ثمار بیاید و جلالت قدر او معلوم است و محتاج بدین
نیت است ام امین بر کرد و دختر علی و در اصل از جواری حبش بن حبیب الله پدر فخر
گوهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زوجه عید حبشی بوده چون اول بیری که از
طین او وجود آمد موسوم با نام ام امین گفته اند یعقوب مراد و ام القیاس نیز خوانده اند
حضرت در سال پنجمی مملوکی داشتند موسوم بر زید بن حارثه که او را بعد بحیرت پیوست
بعد از عید حبشی ام امین را بر زید بن حارثه دادند و اسامه بن زید از وجود یافت بر رخ
گویند ام امین را جناب عبد الله ازاد کرده و عیال بر این بند که ازاد کرده حضرت در سو
و قیامت بنیت و هب بعزم ملاقات ابن خال خود عتبت مدینه شوقه نمود و در عاوت
در محل موسوم به اروا بدار بقا از محال فرمود و از آنجا که کرم نام که مکرم و عاوتش ام امین
بودند بنابر این از زید کواری میفرستادند از ام امین که بعد از او و شارا اهل اکام الا حرم و عاوت
میفرموده اند و مخصوصا بدین او شریف میسرده اند

ام امین یک گام رحلت سپیدانیتا در پیش حیات بود و زاید الوصف در نام نگذاشته و زید
میفرمود از جناب فزیری او پرسیدند گفت من از او حال حضرت پیغمبر میفرمودم و میدانم که

ان بزرگوار بدو بها عازم است که بزرگترین برانقطاع و حیال است که همیشه بخانه ما نازل
میشد

ام ابی انصاری

زوج ابی انصاری است که از مشاهیر صحابه میباشد و مخفی نیست بن عمرو بن
القرطبی از وی زعم است که ایشان را مؤمنین اصل مدینه گفته اند ابی انصاری
در زمان معاویه با سلامبول بن عمرو رفت و در آنجا برضای مال در گذشت و بیعت
ابو انصاری در اسلامبول از بیعت مشهوره و زبانه گاه است در صحیفه الاخبار موطوع
که از بزرگانی است و بنابر آنکه از بیعت استقامت یافته و بیعت معاویه نمود
در جلالت شان ابو انصاری همین پس که چون حضرت بنو قیصر بنی عدی بنی مویز
فرمودند در خانه ابو انصاری منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانه حضرت بنی انصاری
گفته است خانه مادر و طبع بود محتانی و وفای چون حضرت رسول بان خانه شرف
ورود عتاب فرمودند در طبعه محتانی منزل نمودند شب که شد ملقب شد مکر
حضرت رسالت محطوح الحاسن بنابر این از ادب و ورست که حضرت در طبعه محتانی
باشند و مادر و وفای و بعد از آنکه از ابی انصاری گفتند و او بعد از آن که در و نا
صبح ازین اندیشه خواب رفتیم و بسیار خوش و پریشان خاطر بودیم صبح بخود پر تو
حسرت پیغمبر شرف جسته شرح خیال و بیخوابی شب را عرض داشتیم و حضرت را
سؤگند دادم تا نقل مکان فرموده از طبعه زبیر بنی لائش رفت و مرا کردید

ام البنین بنت عبد العزیز

دختر عبد العزیز اموی و زوجه ولید بن عبد الملك بوده و بصلاح و سداد معروف
و بوصف دکار و شاد موصوف شها قاتم و روزها صائم در بدیل خیرات و بیست میسر
جامد و راعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هفت مرتبه و برده آقا
میکرد و هر روز خاطر نرسد شاد میبود علاوه بر آن داشت و علاقت با
مشهور است و روزی غزه مشغول اکثر شاعر معروف عرب نزد او آمده بودند و از او پرسید
از این بزرگتر چه میگوید

فصل کل ذی دین موفی غریبه و غره مطول معنی غریبه

معلوم میشود و بنویسند و او عده کرده و در اوقات آن ملاحظه و مسامحه نموده که آن مطالع
میکند گفت بلی بویست و با و عده کرده ام و از وفای این وعده با دارم ام البنین گفت و داد از
انظار برون نگاهان بگردن من پس از آن ام البنین از بزرگترین پشیمانی شد و بختارده ایخرف
چهل غلام از او کرد و بارها میگفت کاش من زبان ندا شتم و اینکلمه را بر زبان نمیآوردم
و عجب این است که با این روع و عفت در کتاب اخلاقی و فوائد الوفاات در ترجمه حال عبد الله
بن انصاری شاعر مشهور و بیوضاح الهن چندی با ام البنین بیعت داده اند و آن این است که در کتاب
شوالیه از یار بیت الله الحارثی و ولید بن عبد الملك بن عمری عصر اعلام و غرض بنو
که در این غرض از ام البنین و کتبی که با او میماند مدعی نگویند و در شاعران با او میماند
و در این باب ناگفته اند و چون ام البنین هم که مکرر و سپید بنیایش اندام خود پرداخت
و بزرگوار و طبع نظر هلال است تا با او شعر و صفا و پر داند و غصاید و قطعات و غزل
او سازند و محض و صواب و وضاح الهن مضمون کرد و با و و کثرت بیغام داد کرد و غزلات خود را
فکری غایب و بیانی را بپشت گزیند و بیاید و از ام البنین چندی نگفت بلکه شری چند
بنام فاضله جاریه ام البنین نظم کرد و اما وضاح الهن هم در بزرگوار نهاده صراحت گفت

صدع الهن و الفرق علیی و تولت ام البنین علی

ولید ابی بنی شند و بقتل وضاح الهن فرمان داد بعضی گفته اند بعد از وی هم ام البنین
وضاح الهن را در عیث کرد و او در صندوف رفت و صندوف را برای ولید بردند و پس از
چندی از غلبه اشکار شد وضاح الهن بقول کرد و اما و جری که عبد الرحمن بن انصاری را
وضاح الهن گفت انداز است که سپیدی و بیخوده و جالی بکمال داشت که بپند و موقع
الکندی از فخر طبر و بی همتی از اصابت بن اندیشه می نمودند و هر وقت قصد جلی و جلی
میکردند غایب می شدند

تا داد گفته ابو الفرج و این خلکان شایعه نیست اما گفته را بپنداریم که فصل الفامه و کبر نظر
بوده و اگر گفته را شوالیه ما جمع است و ام البنین بیکتر و وضاح الهن و غنی نموده و بیجا
داده باید بگویم از خواهران کمال شده و این غرض من جال و الله اعلم علی کمال

ام البنین

ام البنین بنت قرام الکلابی و زوجه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بود و با حضرت بنی

خبر ائمه حسان

۳۹

صدیقه طاهره سلام الله علیها اول زین الدین را که بنوا جنت و مصری را بنوا فرمودند و بود و
چهار پسر از ائمه بنو عباس و جعفر بن محمد بن عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار
دو کربلا و دو کربلا مستطاب حضرت ابوبکر علیه الاف التحیه بدرجه و غیره شهادت
فائز گردیدند

ام البنین

کنیه ام ولد حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السلام بوده ام البنین از وی با
همان نام داشته و حضرت علی بن موسی الرضا از وی بوجود آمده و حضرت موسی الکاظم
او را ابوالفضل خود حیدر بنحسین بودند و فخر حیدر و عرف حایب است

ام البنین در وقت عرب کاتبه است از زمین که از خاندان کل اسمان سرشته شده و پیوسته
که دستجات عساکر دارند و عبدالرزاق طائیفی در کتاب کویله خود که موسوم به ابدالاف
میباشد ایندومین را ذکر کرده که گویند شعی که در قبل نکاشته میشود و ام البنین در
بقی دارد از مصنف مشارالیه است

نام بنین مرجمه الیه و ما ولد من خلعت جنینا

ام جعفر

انفاز انصاف و از قبله بنو خطمه بوده و بعثت و صلاح و دایب و عمل است و داشت و
بن محمد الانصاری بن شری اسلام بن خلق و حق او گفته

لقد عشت من فناء ام جعفر وانی لم مصر و فناء الفقیه

گویند و فقیه ام جعفر بن فاضل است که گفت فقیه که سفندان مرید و احقر گفت من از یوسف
نکرانم و از انبیا نام مشارالیه اصرا و لوص انکار کرده مشهور که برخی بحال بودند و
ام جعفر گفت ای دشمن خدا اگر مرا بنیابی پس چرا او را شهادت خود مرا نام میبری و یکوفی من
نام جعفر را بطور که نام جعفر بن ابیخرو جواب داد اینک من همان ام جعفر را بجهل ام جعفر و
حضرت عامر اوص را شهادت خود را بر می انتم کرد

ام جعفر

کنیه و بنیه و زوجه غوث الزهد است و از آنجا که نام بیشتر شهوات است شرح حال او در
ذات میاید

خبر ائمه حسان

۴۰

ام جلیل

بنابر قول ابوالفضل میدانی از اقوام ابی هریره و یوفاد و عرب شهوات و مثل است که
او فی من ام جلیل سبب شهرت و اینکه شخصی موسوم بنضار بن الخطاب عشا و الیه
علیه السلام جلیل او را از شتر شمان حفظ کرد و گمان میبرد که او برادر و خلیفه یافا
چهار با و افند در همان زمان بود و قتی در مدینه بنو نوره نزد عمر آمد و خلیفه از و افند
خبر داشت که گفت همینست که ما را برادر دینی و از غارتنا است از حیات و در میان که ما و
کرده منور با شوم و از آنجا که ام جلیل از ابی سبیل بود خلیفه از بیت المال چیزی با و
عطا نموده او را معاودت داد

بنابر سطور است بن ابی ام جلیل که در وقت نفرین صحابه است که یکی از آنها فاطمه بنت
الخطاب خواهر عیسی باشد و در حدیثی است که در حق او از الخطاب گفته شده بنظر بن
کنیه و او را بوده و ام جلیل از شهادت مشهوره بصراست که در خلاف خلیفه یافا مغیره بن
شعبه و ابی بصیر و عیال الطائف با او شهادت شد و از مصیبت خود معذرت کرد و بدین ربه
مواالتی با و بیکر الله تعالی و برادر طای او زیاد بن اسیم و نافع بن کله و شبل بن معبد
شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مغیره بن ابی اسیم مغیره بن ابی اسیم معاف
گردید و شرح ابی اسیم در فوارج مذکور است

ام جندب

کنیه سمرقانه از بنای صحابه است که یکی از آنها رمله بنت الوضیع مادر ابی ذر غفاری
و علی بن ابی طالب و ام ابی ذر جندب بوده و از سلفه و ام جندب گفت اند و ام
جندب و جعفر امر الفقیه شاعر معروف است و قصه آنکه او در میان امر الفقیه علقه
الفعل و طلاق دادن امر الفقیه او را مشهور و از ما مخفی خارج میاید

ام حبیب بنت ابی سفیان

از زوجات حضرت خاتم النبیه صلی الله علیه و آله و از خبر ابی سفیان اموی مشهور است
ابتدا شخصی موسوم بعبدالله بن جحر او را زنی گرفتند و این زوج و زوجة و او را اسلا
بشرف اسلام مشهور گردیدند و مجتهد که هر یک از او را بنیاسمین بود و با جحر و عودند و
در اینجا حبیب و دختر عبدالله از او بوجود آمد و او را ام حبیبه گفتند و او را ام حبیبه

عبدالله در حبس بود و نصرت او را در میان خود نداشتند و درین وقت که کوفه و مدینه و حبیب
قول نکرد و عبدالله درین جلد بدید و در حبس بود و گذشت و ام حبیب را خطه شایسته
دو روز اسلام بشرف مزاجت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن زمان که بعد از فوت
عبدالله ام حبیب در حبس غریب و تنگ آمد و بنابر حاجت و شایسته که داشت ممکن نبود
کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجرای آگاه بودند در سال هفتم هجرت که
محل طواف سفرا را در آن وقت بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را از حضرت
بلایه نزد حضرت بنی حنیف سلطان حبس فرستادند و وضع اسفارش فرمودند که سلطان
مشاوره با ام حبیب را در حباله کاح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم طلب والد و او در چون
نام حضرت سلطان حبیب بود و در حضور جعفر طیار قول اسلام کرد و از مزین و حج
ام حبیب را انعام داد و بزرگوار کرد و چهار صد درهم از طرف حضرت ام حبیب هر
داو شد و ام حبیب را با اسار و هالو بر اسلام دو و سیف بر سر نشان فرستاد
از خود ام حبیب بنو سلت که گفتند در حبس بود و از جانبی خبر بدادند و روزی
جاری بخانه ام حبیب آمدند و در آنجا ایستادند و از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و حکایت کردند و از آن حضرت سر بلند سازند و بنایستاده و دست بند
نکردند و دستهای را با حلقه های نقره و انگشتان خود بچوگان با و دادند و بایله ام حبیب
دو در صلابی بوده و گویند بخیل از رخ مکمل که گوی که بدو در او سیفان برای بخندید
مسند و در آن شبی که خواستند وضع شد و بایست و حضرت عبدالله مدینه منوره آمد
بود و بنام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که از حضرت خود ام حبیب و ملائمت نماید و
خواستند و حضرت بنی حنیف ام حبیب بودند و هیچ ملاحظه او را منع کرد و گفت تو
مشرفی و مدینه فخر از آنجا می آید که گذشت

ام حبیب و بنت جحش

خواهر زینب بنت جحش و بنتی از ام حبیب است و اینها از حضرت بنت جحش است که کوفه
اطاعت او را بشمار آورده

ام حبیب و زینب

زینب بنت جحش که از اشباح امام سبط بوده و شرح حال او در فرائد خوانند

بنت التوبی که بیاید

ام حسان

در نقاشی آثار ام حسان را دارای مقام و کرامت و شرف از اهل کوفه و مدینه و صلاح
و مقامات عرفان و در بابان اهلان معروف بوده و با سیفان ثوری معاصر و سیفان بزرگوار او
میرنده و زنی با ثبات البیت ام حسان است که در کوفه و مدینه و سیفان با و گشتار
بسیار خود چیزی بنویس از نور عاقب خواهد که دام حسان که سیفان از حضرت مدینه
نزد من کاست من از مالک حقیقی حال بنحو تمام طلب در تمام نام ناچر و سدا و خلوص و صیقل
و بنحو اهل بر من بگردد که بنیاد خدا باشد و بکفر بن حجاب هم مکنی نام حسان بیاید

ام حکیم البیضاء

دختر عبدالمطلب و حضرت رسالت بنام صلی الله علیه و آله و سلم باشد و واسطه نشو
بدن او را بیضاء و قیفاً الذیاج میگفتند و در نظم شعر علی قادری داشت و آیات ذیل را

دوم شریف درش انشا کرده

الا باعن جودی واسمعی	و یکی خالندی و المکرمات
الا باعن و بکن اسعد بنی	بد مع من دموعها طلائع
و یکی خنجر من ركب المطايا	ابا الخیر بنار الفرات
طوبی الیام شبنم ذی العالی	کریم الخنجر محمود الحیات
و صولا للفرار بهر زما	و غیثا فی التین المصلات
و لیساحر بن شجر العوالی	زوفار بعون الشاظرات
عقل فو کثانته و المرتی	اذا ما الذمرا قبل بالملات
و منزهها اذا ما صبح	بداهیه و خصم المصلات
و یکی ما بقیثا لیا کبات	

ام حکیم الخزومیه

زینب حایره و دختر اوست بنام الخزومیه که از زوسای فرزند بوده و جبری که فقط
ام حکیم و در صبح الضحی در نزد کاشام بطرف حجاز واقع است منسوب به شار الهمام
ام حکیم الخزومیه است و در مزاج جلد عوی خود مکرر بنی اهل بود و در یوم فرم کرد

مطهره را اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله التماس
گرفت اما عکرمه را از آنجا که عداوتی سخت با پدر اسلام داشت چون مکرر فرج شد بیست و هفت
گرفت و عکرمه را از عکرمه و رفت در ساحل بن دور و قبی که میخواست بکشتن نشاند
باور سپید و گفت از خاتم ترین ناس و کرم ترین مردم برای تو امان آورده ام و او را مراحت
داد و بحضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم شرف ساخت و سبب قبول
اسلام او گردید و عکرمه و عقیقه بر وی تسلیم نمود و بعد از او ام حکم بخالد بن سعید
که از صحابه بود تا فرمود که پدر و دلان او را وضع اجنادین پیش آمد و خالد بن سعید خود را
همراه بر داشت و زفاف را به عرض داده و رفتی که در مریخ الضفر منزل نمودند خالد بن سعید
علی زفات را با انجام رساند ام حکم گفت خوب است اما اگر یک ساله صفت و صفوت دشمن
این امر را از آن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید گفت بخاطر من چنین وارد میشود که
من در اینک مقول بشوم بنابر نام حکم موافقت رای خالد نمود و در راه اجنادین و نزدیک
جسجیه بر یکدیگر زانف بدل آمد و بدینجهت جسدی که معروف بقطر ام حکم گردید باطله
سیدان زفات ترتیب طعام کرده پس از صرف طعام اشک کاف نمود و شد و شروع بچند کرد
و خالد کشیده شد و در آن وقت ام حکم از قبیله اسب و خیمه هفت نفر از دشمنان را مقبول
ساخت

ام حکم الواصله

بنابر مسطورات صاحب غانی ام حکم الواصله زوجه عبد الله بن زبیر و از شرفای زنان
قریش بوده است چون شرف و کمال و حسن و جمال را با هم وصل کرده معروف بواصله شده
و دختر او زینب الواصله زوجه ابی اوسه که اندک آنکه ذکر آن در محافل و شبها
عقد میزدند ام حکم واصل را عبد الله بن زبیر و حجاب و حضور عبد الملك بن مروان
شعبد شد و در مجلس عقد از شعری مصرع و شعر بروی بنی دناخ بر حسب دعوت
حضور و هم سرانند و شعرها در تهنیت و تبریک باین جهت بنظم آورده شده هزار
درهم صلح کردند

بنابر صاحب غانی که باین حکم الواصله بنی خرمیستاد بوده و قدح کرانهائی داشت که
بان شریعتی اسب و کاس ام حکم را داده اشعور و از هشتاد مثقال طلا ترتیب

بافت و اشعاری دو برابر یک کاس کشیدند که در جلد پانزدهم آغاز مسطور و از انجیل است
ایات ذیل که از ولید بن یزید میباش
علا فیها نقات الکر و و استیافیکاس ام حکم
انها شرب المدام تصرفا فی الماء من الزجاج عظیم

و بیخ نفرتن صحابه دیگر با این نام یاد شده اند
ام الخبث الانباریه

زناست محمد بن زهره نام داشت و در علم حدیث بنحیره و در اخالات او زباده بر این مکتوب
نیت

ام خارجه

دو نفر از صحابه با این اسم معروف بوده اند و نام خارجه زنی بوده است از شام معروف و عز
دو زمان جاهلیت که نکارش حال او از ما مخفی خارج است هفتصد و بیست و پنج سال
کوثر این ام خارجه چون بزودی و اسانی قبول نکاح هر مردی میخوایه نکاح و ضرب ام
شد و در هر امری که زود و اسان صورت پذیر میگردید میگفت اند امی من نکاح ام
خارجه بر شنبه بخاند که ام خارجه جاهلیت موضوع مثل است لایخبرها

ام الخبث

این زن زوجه ابی القحط شاعر مشهور و خلفای اموی است که میگوید (انا ابو القحط و شعری شعری)
چون در حق زوجه خود گفته است

فدا صیبت ام الخبث و بدی علی ذنبا کله الماصع

و این شعر در شاهد القحط بر او شده هفتصد و لازم بود از ام الخبث ذکر شود

ام الخبث البغدادیه

از آن مشهوره و محمد بن زفر بن شمر هجری و معروف بجمال الشا بوده و در بغداد زیاده کانی
میخورد و از معارف علمای زمان خود که فخری کامل داشته اند و با فاضل و مدبر طلبیه
علم را مستفید ساخت ابن البطی و ابو المظفر الکافدی و شجاع الحری و باده و بطور استیسا
اخذ علم حدیث نموده بعد از آنکه از آن برخاست و از آنکه بر محمد بن اسماعیل بن علی
و فاضل بن علی بن اسماعیل و ابن سعید و ابن شحر و فاطمه بنت سلمان و جماعت دیگر از

ام خبث
سوی شمر و القحط
مصر و مدینه و کوفه
شهر خبث و القحط

خبر الحنظل

۴۵

سخن از اشارت الهی اجازه گرفتند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی و کمال
داشت چند دفعه که معطر و فخر و رخ نموده در سال شصت و چهل هجری در گذشت

امام الخیر خدیجه

نیز از شایسته و معروف و ضواء الصباح بوده و خط را خوش بنویسند و انشاء بی ششم
اجازه نامه های خود را خود بخیر می کرده در سال هفتصد و سی هجری داعی حق را

لیسالت جایب گفته است

امام الخیر بنیوسف

دو نفرین عذر از انبیا صلوات الله علیهم و علی آلهم و سلم بوده اند و علامه مشایخ
در کتاب الخیر فی الخیر از آنها ذکر کرده است و ترجمه حال ام الخیر و نسب و در حرف و او ام الخیر
نام و در حرف و او ام الخیر بنیوسف در حرف و او بنیوسف

امام الخیر بنی الحارث

نقش نامه از اهل کوفه معروف و بزرگوار و رضی الله عنه و آله و اولاد و کسوف و حضرت
نور علی الله علیه و آله و سلم بوده و علی با اصحاب معاصر بوده در او ان حرب صفین از
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام طرفدار می کرده در کتب محضرات در
جائی که از علم معاویه سخن می گویند حکایتی از ابن ام الخیر نقل می نمایند و آن اینست که
معاویه مکوفی بوالی کوفه نوشت بانهضون کرام الخیر خیر علی و از من فرستاد از
وضع و فاد و سلو و کوفه و از او سوال که و لکن از تو خبر کوید و او چه و اکثر خبر از شما
چون مکوف معاویه بوالی و سپید نماد ام الخیر رفت و برای او بخواند ام الخیر گفت من از راه
اطاعت معاویه خارج نشدم و نه خلافی نرفتم بهانه بخجیم و دروغ نمی گویم من خود زیاد
بیل داشتم که برای عرض بعضی مطالب معاویه را ملاقات کنم باطله ام الخیر عریض نمود و
والی او را ماست کرده گفت ای ام الخیر معاویه با ظن و کفر و شتر رفتار مرا از تو بخواهد
شد و طوبی که با اظهار کنی از خوب و بد مرا بجز نخواهد داد و تو چه در حق من بخوا
گفت ام الخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی کرد و باره من نموده بد نخواهم کرد -
چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت ام الخیر با سب و ولایت طمس افت نموده ناید
خاندن و سپید و معاویه و او را در رحم ساری خود جای داد و این از چهار روز و در حق که

ندما

خبر الحنظل

۴۶

ندما و اصحاب حاضر بودند نام الخیر را احضار کرد ام الخیر حضور بهم رسانید گفت ان لا
علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته معاویه گفت علیک السلام یا ام الخیر یا ادعی
راه بخوش گذشت و او سوده بودی گفت بل همه جا خوش گذشت و بیست و خوش
با بیست و شصت و سیدم معاویه گفت ای ام الخیر من بواسطه حسن نیت خود بر تو دست
بافت ام حالا با بد حرفهای دیگر در وقت صفین و در قتل غارین با من می گوئی باز کوئی
ام الخیر گفت چون بعد از آن روز از گفته ها و امکر و نکرده ام از خاطر رفت است و از روی
هم بعلت صدمه و حیرت که بدان دوچار بودم آن حرفها را زبان او و دم اکون گفت و انهای ترا
اگر بیل استماع باشد مثلاً لاث شهر من دارم که بیان تمام معاویه و او باهل مجلس کرده گفت
از شما که ام حرفهای از زمان الخیر را بخاطر دارم و دیگر که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من
برخی از انکلمات و بخاطر دارم معاویه گفت بگو تا بشنوم گفت من ام الخیر را دیدم سوار شدم
بود و باز می دیدست داشت و میگفت اینها الناس انقوا ربکم ان زلزله الساعة شتی عظیم
باری تعالی برای شما و اولاد و اشکار نموده و بجز او ستم و جاده سلامت داخل کرده و
ظلمت جهل و اندکاشنه و عقل را بر شما دیده بان کاشنه خدا شما را رحمت کند که با من
با از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام میگزید با از اسلام اعراض می نمائید شکی نیست
خدا تعالی فرموده است و لنبلونکم حتى تعلموا الیما بینکم و الضالین بعد از ان ستر
بلند کرده گفت اللهم قد عیلت الضرب و عفا لیقین و بیدار باری از ان الضالوب فاجمع
الله فیها الکلمه علی التقوی و الضالضالوب علی الهدی بر از انید عالم الخیر بکلمات چند
عاک حضرت امیر المؤمنین بن علی و ابی طالب با تو محضر می کرد معاویه بعد از استماع اینکلمات
گفت یا ام الخیر از این حرف قصدی ندانم شکی نیست که خواسته مرا بکنن و بجای بر اگر من نور ا
بقیل رسانم برین ابراری نیست ام الخیر گفت مرا اند و هو نیست و کی ملخو امد گشت که
بیب شاع و سواد و بیعادی باز کردم معاویه گفت با کثرت الفضول در حق عثمان چه بگو
ام الخیر گفت من در حق عثمان چه گویم مسلمین او را خلیفه کردند پس از ان با و بمیل شد او را
بقیل رسانیدند معاویه گفت ابا و خوه عثمان همنفد و مدح تو کافی خواهد بود ام الخیر
شهد الله که من با تو نفقوا از برای عثمان در نظر داشت چه عثمان سابق الخیر است و در
رو غیر ارفع الذی رجالت معاویه گفت و خوه علی چه می گوئی گفت حضرت رسول او را

بیش

خبر الحسن

ص ۷

بیش از آنکه داده پرسید و حق زبیر هر چه میگوئی گفت در حق خاله زاده حضرت رسول
چنینا میگوئی و او را هم ما حضرت محبت کرده ایم و اندک آنکه ما آنکه حضرت را میخواستیم
منعالت میپسیدیم که از این سؤالها معاف او قریب از علم تو میباشی که بپند معاول
گفت از معاف کردم و پیش قدم بیدار از اینجای و عطا داده مرخص نمود که معاود
غایب

ام الخیر بنت صخر

داد و او یکصد تن از صحابه است اسم او سلمی بوده و عقیقه ای نموده او ابو قحافه و
ابو بکر بزرگ بوده گویند چون ابو بکر مولد شد ام الخیر او را در غوش گرفته بپوشید و
خانه کعبی باشد پرورده که گفت باریت اعوذ من الموت و طول زندگانی ابو بکر را
اندر خواست و گمان از او که کعب بپوشید پرورده که شریف را مضاف از جوی
باسم الوحن بالحنین فزت بحمل الولد الصنف
سرخ فی التوراء بالصدق

اشعری کرد و باطن خود را نشاند این اوجوه را شریف در یکی از جوی که در مکتب بود
او که پیش نوشته اند همین حکایت است

ام الدرداء

زنی بود که است عاقل و متباه به خیره و شوهر او ابو الدرداء از فقهاء اصحاب شمار میاید
ام الدرداء را حدیث کثیر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از شوهر خود شنیده و آن
حدیث را حفظ و روایت نموده از کثرت او را زنی عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابو الدرداء را
بزرگوار و حکیم شمرده اند و نامش عویم میباشید و حضرت رسول فرمود اند عویم چه حکیم است
عویم است چون شام فسخ شد ایند افضا و انجا را با و دادند و بنابر اصح اقوال در سال شصت و دو
هجری بدر گذشت و در باب الصبیحین فون کرد و یک و بعضی گفته اند ابو الدرداء بیست و طبعه
با گذشت و جبری که در اسکا داشت و مرقد ابو الدرداء میگوید منسوب بایو الدرداء است
بالاصغر ابو الدرداء نام نسبت و غیر ازین فرمود و دیگر در اسلام قبول هست که منسوب بصخر
میباشند لکن خبر مرقد ابو ایوب باقی بقیوت نیست و سینه ابو الدرداء و جگر داشت که او نیز
سنگاه نام الدرداء بوده و علی بن ابی طالب از حضرت رسول در حال نکاح در آورده

خبر الحسن

ص ۸

در ک شرف حضور حضرت رسول نموده است
ام الدرداء خبر و نام الدرداء را میگویند و دخترانی حدیث داشتند و نام الدرداء
که بعد ها عاقلان ابو الدرداء را پسند معروف بصخر میباشید و هیچ نام داشتند

ام رعله الفسیری

زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان فصیح و امام مسعودی را از
صحابیات دانسته و گفته اند روزی این زن بحضور حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
و آله وسلم آمد و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله وبرکاته انا
ذوات الحد و روعل از البعل و من زیات الاولاد و مهدات المهاد و لا حظ لنا فی الحبش
فما شئت ان یقرنا الی الله عزوجل ان یعبارنا ام رعله شیب دیدان و عرض است که ای
الانصار ان یحضر حضرت رسول معروض داشته و پیش در شرح حال شما نکات نام و
معنی آن است که ما از آن پرده نشین میباشیم و در هر حکم و فرمان شوهرهای خود
هستیم و یا مو و خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت آنها شوهر و از اجرو ثواب
جهاد بی بهره ایم چینی بما ایام و زید که وسیله تقرب ما بحضرت پرورده که اگر میسر
اینها فرمودند شما زنان از ذکر خدا غافل شوید و چشم خود را از دیدن ناظر میبندید و
طوری حکم نکنید که یکانه صدای شما را بشنود ما جور و مشاب خواهید بود

در کتاب صابیه مطرو است که بعد از آنکه ام رعله الفسیری نبوی ام رعله الفسیری بن حسین
علیهما السلام را در بر گرفته و در کوههای مدینه بگشت و اشک میریخت چون بدید
خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها رسید اسف تمام از بدیدنش انداخت
با دار فاطمه المعصومه را بگفت ای خرافه چیست من دار

ام رومان

زوجه خلیفه اول ابو بکر میباشید و عاقله و از بطر ام رومان بوجود آمده و در
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را برای این زن شرف بزرگی دانسته اند در سال ششم
هجری وفات نموده است

ام سعد

دختر عصام حبشی و از زنها ی اندلس است که دارای علوم ادبیه شد چون اسمش

خبر احسان

۴۹

سعد بوده در حرف سبن زجه حال او بیاید و نام سعد که هفت نفر از خطابتان
که یکی از آنها مادر سعد این معاصی باشد و برای پیروی خود نوح کرده و گفته است
و بل ام سعد سعدا ضرامه وجدا سدر مندا
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند کل ناخبر نکت با لام سعد و ستاره
در تپ بر گوید و من خاص امر المصطفی ان یخص من شاء ما شاء

ام السلطان

مهریزی در خط مصر که گوید سلطان شعیان از سلاطین بزم مصر است و این سلسله از
تروع سلاطین ابوی بوده و از او اسطغرث شجره ثانی و اخر فرزند هفتم در مصر سلطنت
نموده و مادر سلطان شعیان معروف بان سلطان مدوخته در مصر بنا کرده که از این
ام السلطان بگویند و از انبیه عالی مصر محبوب میشود این مدد در مدیون
باب زویل و زویل بعلت جبل و منظرستان مصر باشد و از بیخ سالی از هفتصد
هفتاد و یک هجری است ام السلطان برای خنجرها و شمشیرها مدیون جدا کرده و بیکدیگر
ساخته و سقاخانه و حوضی هم در آن ساخته نموده و از آنجا که ام السلطان بر کرده شرح حال
او در حرف باب بیاید

ام سلمه

از فضیلت مطهر است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر از است از المغیره الخزیمه
میباشد ام سلمه را ابتدا ابو سلمه بن عبد الأسد الخزومی تزویج نموده و فرزند بی
آورده که او را سلمه نام نهاده اند لهذا ام سلمه را بکتب مکافه کرده و از آنجا که دارای عفت
بیان و حصانت عفت بوده بعد از آنکه شرف سناکت سید نام علی الصلوة و السلام
مشرق شد مسجد و هفتاد و هشت حدیث از آن حضرت نقل کرده حفظ و روایت نمود
در فرست خلافت عثمان ام سلمه عبارت منطوره در قبل او را پیدا داده و بجهت کرده
بایستی مالی اری و عینک عنک تا فرین و عز حیاتک تا فرین کانت طریقا کان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بجهت کلام تقدیح نزد کان سلیه السلام آگاهه و نوح جت نوح
صاحبان فانه ما کان الا امریکام بطلان تا حق امونی قضیه البک و ان علیک حق
الطاعة

خبر احسان

۵۰

بهر خلیفه پس از من سبب حبیب که ما پای را از نو مشق و از زوال نوح خلیفه می بینیم
و ای که حضرت رسول می پیوستند و میگویند و ای که من و جنه بودند و در پیش
و حافظ و که باوان نوایو دیگر و هر فرستاد که در فرستاد که چه آنها امر را حکم داشتند و از
راه نکردند و بدینا بیخ مادری من بود که نسبت بنوا که کردم و حق بواب است که اطاعت که
و جایی که عثمان با این کلمات در ضمن مشق معروف هو کانی از بد و صلوات از بد در جمع
الامثال مطو و است چون ام سلمه عزا داده و لید خطابی پس ولید بن مغیره بوده و در من

اولی اشعار از اشعار خود

باعین فابکی للولید بن الولید بن المغیر مدکان غیث الکثیرین و در خرفنا و سیر
ضمیم الدیم و لاجد لیمو لاطالب الولید مثل الولید بن الولید لکلی الولید

ام سلمه خدیجه

دختر پدران از نساء حضرت و از اشعار امام سهیلی بوده است

ام سلیم

خبر سلمان بن خالد و از فضیله بی خرج و مادرش بن مالک است این زن فاضلات خطابتان
ثیما آمده و از ادب و ادب و دانش بوده شوهر اول او مالک بن النضر که پدرش باشد
امام جاهلیت از او مکتوب شده است ام سلمه در آنجا در گذشت و ام سلمه مدتی پیش و هر نسبت
بعد از آنکه کثرت اسلام مشرف شده بود از اهل فیلد و ابطال انصار و اوطح انصار به
او را خواستگار شد و ابو طلحه اگر چه مدتی غنی و معتبر بود اما چون هنوز قول اسلام
نکرده و از مشرکین شمرده میشد این خواست منعت و می نمود بنابر این ام سلمه در حجاب
گفت من مثل تو شخص را نمی توانم رد کنم و از نو بیزی تمام اما مانعی که در پیش است
این است که من مسلم و تو مشرک اما ملتفت نبستی که خدا را را که پرستار می خانی از زمین
میرود و بعد سوخته میشود شرم نمایی که بختن چوبی بختن مبرری این شخص را ابو طلحه
اثر کرد و انصاف داد و مسلمان شد و ام سلمه را تزویج نمود

هنگامی که سیدنا ابی عبد الله متوجه هجرت فرمودند و در منزل ابی اویب جای گرفتند
هر یک از مسلمانان بعد از ورود و استطاعت میدادند تا آنحضرت مقدم کردند و از آنجا
ام سلمه شکست بود و چیزی نداشت که هدیه انتخاب نماید ناچار پس خود را و

خير الشا

51

المفسر

بنام تجلی مشرق و فلبس بن ذبیح است و ذکر او بعد از کلام باید و همچون در اشعار
خود و لای عاجی تر کلام و مالک است نیز نام معرکه در صورتی که از اشعار و از همچون
روایتیم

امموسیٰ

ام موسی که در آیه شریفه قرآن مذکور است ملا در حضرت موسی پیغمبر فی السراپیل
میباشد و چون غالب مصنفین اسم او را یوحنا در ضبط کرده اند در حرف با و ذکر
خواهد شد

امموسى

ام موسیٰ فخرمانه جابران و ملا سید ابی حمزه او امر سلطان و دوق و قوامور زمانه القدر
 بالله عتباری بوده علی و نصب حکام و رد و قبول احکام کتبت او بنموده بلکه چو زینا
 او علی و علی و زید که در وقت اتفاق افتاد او در مشاوره مجبور است عفا کرد
 ام موسیٰ
 دختر منصور خان زید بن منصور و والد محمد مهدی عتباری است که از فو و حاکم
 منصور و این نویسنده و عفا کرد که در فید و زید و حاکم از سیدان طین بن بنو
 امده و اسم او اوری بوده

أم النساء

مخبر عبد المؤمن ناجی قاضی است از قزوین و عرب کلمی بود و چون حاشیه و شاعران و اولاد
نظر او اندا کرده در سائرت صحیح الدیر قضایان و عطا و شکر کنند و بهر
ازان می باشد

جاء السير بعد كان ينظر فاصبح الخوفا في صفوه وكر
من خبره ادغدا بالمسك بامرنا وقرأ امره الشديدا والظن

از این دو بیفت که مطلع و ایندای فصد است جنین و میابد که بعد از بیفتی بالجو و کهنه
شد و فل غالب آنکه بعد از غلبه و بیفتی فصد از نظر کرده چه در مدح ممدوح و اورا
بشاعر و دایری سوده کوید

خبر است حاصل

2

لَبَّادَا قَتَمِ الْاَبْجَا لِحَوْمِهِ هَذَا الْكَاثِبُ لَا يَفِي وَلَا يَذُرْ

أمّ شرون

دو طبقات شعری در آن مجال است چنان مستور است که دارای مقام و لایق و از
خائنین و عایدین بوده و از خودی نه نهائین از فاعل میخورد و نیز و سامان اعلائی
نداشت بیست سال موی سر خود را شانه نکرده با خیال کبوی و از کبوی سایر و
نیکو تر بنظر امام که کند در صراط ایست بر میخورد و میبکشد اگر از کشتن سر
زا و وی است با او بخیر و شیر و دوازده و اینده بطرف دیگر میرفت

امام هاشم

ام هاشم
یکی از نهضای یزید بن معاویه بود چون پسری از یزید به سر ساید و او را خاندان هاشم
ام هاشم و انتم خالدم گفتند بعد از من یزید مروان او و از فی کوفت خلافت و قوام کبر و
بعد از چند روز و قمران پسر او خالدم شام داد و گفت با بنی الرطبه لا است خالدم
ایضا و بعد از اظهار شکایت نمود ام هاشم گفت ای یزید کی میروی بلکه مروان هم
نداند که من از بنی دشتنام اوگاه شده ام و گفته مروان را در دل گرفت و من نیز فرستاد
و حق که مروان خواب بود بلجاری خود بفرستاد و آمد بالقی بر دهن وی نهاده فرستادند
نامش

ام هاشم الانصارية

دختر از اثر بهار انصاری و فی محبت بوده است و در کتب او اختلاف کرده اند بعضی صاحب السالنام قشاق صاحب نموده و در فی الموفیات نام داشته ثبت شده و بهر حال در علوم و ادب و جاعتی از حدیثین از او و این کتب آنها کمتر از او و معتبر و البته اشارت الیه در سال نود و هشت هجری این در بیان حال نموده است

اُمّہا نے

مختار بطالب بعثتكم صلى الله عليه وآله وسلم وخادم حضرت امام الزينبي عليه السلام
 بوده او خطابت ائمه مشهوره و كدو معراج حضرت رسول ذكر شده و او را اختلاف
 كرده بعضى گفته اند بر بنى قاطبه و مرغه فاخره نوشته اند بهر حال وجهه مشهوره بنى قاطبه
 بوده و بنى زهير را آورده كه او امانى تمام نهاده و امانده بنده تمام و امانده بنده

خبرائے مٹا
۶۷

خبر بود مقدّمی و زینب هلاک شد در حیات ابتدای از او فراقی است که در دو
در همین احوال انحضرت نیز میفرمودند بودند چنانکه حافظ ابوالحسن بن الفضل
الهندی گفته است

ثوبى رسول الله عن ثوبى
فما لبثت بموت ووصفها
جوزيت مع رسالة ثم سوده
ثلاث وست ذكر في ههنا

مقصود از هتدای مسلم و در افراز و ملائم جیب است و نتیجه حال هر دو نکاستند
و اما از وجابت مطهرات حضرت خیر البشر و المتهافت المؤمنین نامیدن بنابر رضی و شان
کبر است و چون هر یک سمت مالدی بهموم ناس داشته بعد از حضرت رسول مکاشح
انها ارام آنهاست که حجاب جمال خود باقی بود و از عموم مسلمین و عوی خود را می پوشیدند
و علامه فطالینی در مواهب الدین باین معنی تصریح نموده است

امیر بیت عبد المطلب

مخدوم عبدالطلب بن مہاشم و خدمت حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ و آلہ و خاندان و سے
 و ام حکیم البیاض است که در حال مرد و نکاستند امیہ بنی نون خواہران خود و
 عبدالطلب بدو خوش مزاجی و صورتان از ان قرار است

الأملاك الزراعية الشهيرة في القصد
ومن يالف الضيف الغرب بونه
كبت وليد الخبر ما يكب الله
أبو الحارث الفاضل مكا
فاق لب الدما بشت وموجع
سفاد وول الناس في الغر طرا
فقد كان زينا لشيرة وكلها

و نیز در تشریح صاحب سماء ایامی بود و مانند ازان جمله است و غیره و نیز ایضا که
شرح حال او در حروف و ایام و اوقات و غیره از این که در جمیع حال و اوقات و
کریه بسیار از اینچه در جلد این از هم غایب و در معاهد القصص و تریب الاوقات و غیره

خبرات حسان
۶۸

امجد نام داشت از ادراجدا و باغانی سپا و او امیر مینوبد

امير الغفاريه

صاحب بوده است از قبیل او در عقایدی و فی کبر حضرت رسول صلی الله
عزیزت غرقه خبر فرموده نامیه با بعضی از سوان فی الجود بخود پیروز
عرض کرد انا از میدان تخریج معک فی وجهک هذا فاندو ای الحرجی
ما استطعنا یعنی ما اینجا میسر نمی آید و میسر می آید
نامیه و باندان را استطاعت خود با عانت مسلمین بر دامن بخاکرم صلی
وسل قبول فرموده در خصت دادند اما بعد ما بعد از زمان خیر آمد

(نواب علیہ عالیہ) انیس الدولہ (دامت شوکت)

عقبه معطر ادا الهماز با نون سرای سلطنت و از خدوات عظیم آنکه حرم جلال است
در حرم ساکن و در سلطنت شاهنشاهی خدا را که دولته عظمی و تمام دارد و در حرم

خبرات الحی واداسه ضای خاطر فهدس ظل الحی و الحی فوری میثم وارصل ایست
ازداد الحلاقه طهران و شغل بنفسش حاتم ضعیف و رسالما عقل و کتاب و کرد و پیش
ضریع المثل و از اکثر عملا و کفاده کنی و اعقل منکر اعصابست و مؤید درستی و انصاف
و نواز کنت در حق این سر عظیم العبد و است کبر و رواند

ولو كان الشياكمش لم يندى لفضل الشيا على الرجال

و مدحی نیز آورده اند خصصه خود بنوی و برده عفاش باقاو خیرت سطر و غیره بنیاد
جلال او در امان ک شریف و در وضاعت عرش و در جلال مشهور و معنی است از انوف ک
مغفور و ستر کبری مهد علیا طالب تراه (والله اعلم بالصواب) شاهدت صاحب بفران
ناصر الدین شاه دام ملکه (وخت بهشت برین کشید و در غرابت فردوس جای کرد بد
پذیرا انان حضرت خانواده سلطنت و در دمان سعادت قرآن خلافت در واقع و در
واحد و غیره عهد مد و دینی و ملت شنایی نواب علیه مخمره اجمالها موکد است
و مکام خلافت و محاسن اداش در ادوات تفهیمات و تربیبات مشهور و مغفول و نکات
تعال بهال شهر یاری کاز انبیا از ان بزرگ و دولت اندای علی است و ان شفقت
در ملت خصصه عفاش در دین محترم و بیست و بی و مقام جلاله و شوالیه او ظاهر می آید

فی شرح

eras!

۷۵

اعني جودا يد مع در
على ما جد وجد واري الزاد
على بية الجد ذي المكنى
وذلك الحمد والفضل في النابينا
له فضل مجد على قومه
اشهد اننا اهل شوه

پرتویاں

سیر و سیرہ
ح

V 9

نمی تواند فتح کند و سایرین گویند خواه فوج خراشد و خواهد عید جاوید و فتح دارد
خلاص بعضی می گفتند که برده صاحب کراست بوده و دلیل نصاح کراست که کسب الملك
بر جوان می خورده و فتح آنکه کسب الملك قبل از آنکه بخلاف و حکم کنی و سداظهار و

عبد الملك بن خلف النصاب بر منور نری میشت خواجه و از سیدگان خدام اساطر که ما
بر رویه بنفش و دامظور داشت که عبد الملك و از نور نری منع میبوده

بنیام عالم

زوجه سلطان محمود خان ثانی و مادر سلطان علی محمد خان مرحوم سلطان عثمان و از
خبر آن تا آورده و کارهای خبر نموده و چند مسجد و مسکن ساخته اند
ابن شاه رخ خان است که در محبت یکی با شیخ الاسلام و از شیخ است و همیشه و بیضا
نفر مرضی در آن پیدا میشود و از موافق که برای آن میخانه را داده و او غذا و سایر لوازم
اساتیر برای مرضی ترتیب میدهد و با شیخ مرضی آن سبب لطافت هوای آن است و

خبرک حسنا

در این کتاب ملاحظاتی که از جهت مناسب است و بسیار دارد

بصیر

مغنی مشهوره و از جواری بخیر بنظیر عیسی بوده و مهدی خلیفه او را بنیوی کراف
ابنای عموده در مدینه بنویسند و در نواختن عود خواندن و از کمال یافته
و در وصف او گفته اند

بصیر انت الشمس من دانه فان شئت فقل فانت الهلال
سجالت الله صاهكلا فها مضي كان يكون الجمال
اذا دعيت بالعود فمشهد وعاونت هني بد بها التمال
غنت غناء بسفر القم حذو قاذان الخندق منها الدلال

بغداد خانون

دختر امیر جوان مشهور است که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان پادشاه مغول
منصب امیر الکرامی داشت و چون پانجاه سال استقلال حکمرانی کردند و آنها از فروغ
سلطان چنگیز که در اقصای چین بود بمشورت بغداد خانون نصیحت و ملامت
معروف و در حال انکاح شیخ حسن که از بزرگان آن زمان بشمار میآید بود چون
سلطان ابوسعید ابومیل و عیسی بن سید تلخار شیخ حسن او را طلاق داد و سلطان
ابوسعید فروغ نمود و این سلاطین مغول بودند چنانکه صاحب صحیفه اخبار گوید مآل
چنگیز که حادث داشتند که بزوجه هرگز میل و رغبت نمیدادند و شهر او زن را طلاق
میداد و پادشاهان نیز میگردیدند خلاصه سلطان ابوسعید از فرط میل که بغداد خانون
داشت تمام بهام امور خود را با او تفویض کرده بود بنابر این از زن را خنکارس کشند
بعد از فوت سلطان ابوسعید در ایلیان که بجای او پادشاه شد بغداد خانون را بمشورت معوم
کرد و سلطان ابوسعید هم و بعد و م سالیت

باب

این بوده است شایع صاحب من و فضل از انسان و لغز مآثر ششم هجری و در حرف
من با هم سنا العنا ذکر او بیاید

باب

در

باز در این کتاب
در شاعر و در این
چون از این کتاب
تسلی که بر او است
مقتضی است از این که در این

خبرک حسنا

۷۸

نویسنده و معاصر با جمیل بوده که او هم در همین فرقه ارباب و شاعران داشت بعضی از
حالات طبعی در جلد هفتم اخاقی و در نتیجه حال جمیل و جاهای دیگر نگاشته شد و
او با حسن صوت و دانش علم موسیقی بنوده اند

بنات طارف

بنابر مسطورات مولی بخیر صاحب خلاصه الاثر بنات طارف از طایفه فرخ و دختران
علاء بن طارف بن حاد بن امیه بن عبید شمس بوده اند و علاوه بر شرف و نسب و نسب
در حسن و جمال نیز که نظر و مثال داشته اند و هند و دختر عبید و جگر او بنیان که
دو غزوه احد بود و بخیر بنات طارف غنچه علی القار و میبکنت و شرح حال او بیاید از بنات
طارف محبوب میشود و برخی ضعیفانه بنویسند که در این چنانکه در بخار الصالح میگوید
مقصود از طارف نیز است و این که هند بطور افتخار گفته اند بنات طارف بر
سبیل اشاره است و گاهی از علو شان و مقام

بنات

این ظاهر در کتاب خود گوید بنان و فضل الشاعر هر دو از جواری خلیفه بنو کلاب است
بودند و هر یک کمال داشتند و روزی سوکل بازوی آنها را گرفت از بنات بخواند
شکاسب از خوف مضطرب و عاصم بنو کلاب که بنیوی غضب
پیر از انشا بن شعر بنان و فضل که هر یک بنیوی نظم او و ند که با این شعر مناسب
داشته باشد فضل و جمال از بنات را بدیده گفت
همند واد تو بالوفه جاهدا و بعد عیسی بالوصال و افری
بنان شیری ناممل سرود

و عتکله الصبح علی کل حاله فامسلی بدو لایحه مذهب

و در بوط و مناسب از این کتاب که دیگر ظاهر و در حدیث طبع این وزن را برهانی بالهر است
و نتیجه حال فضل الشاعر بیاید

بنات البغدادیه

مغنی از بنات و دختران ایلر کات بغدادی و فضل و صاحب فضایل و کالات بوده و
عدا و لغز مآثر ششم هجری حیات داشتند کار پای خانون دختر مالک ظاهر بن

نکته

خبرات حسان

۷۱

سلطان مصر خاتما بر اسم ایزد بن باختر و معروف بر باطال بغدادی که در بدایت
بغدادی و زمان و نسب و عظمی که در درخت و ادب بغداد

بنیت الجودی

منخرودی بن عمرو بنی عجم و القبا از است جودی و قبا از جانب فیاض و روم در
دشمن حکومت داشت و منخرودی بن الجودی محسن و جمال مشهور بود و قبا از
بنی عجم که قصد بغداد داشت نام رفت و اهل بغداد بدو و شریف جمال او که در بدو و
عاشقانه بسیار در حق او سرود بعد از مدتی در قبا از بدو خضر و غنیمت عبد از
شد و مدتی در وصال او شمع بود و آخر الامر از قبا از و منخرودی و بنیت الجودی
بنوم و قبل از وفات او مدتی

بنیت الجوری

محدث بوده است مشهور و معروف بن العرب و در حرف و لهجه حال او بیاباد
بنیت الجوری

از مسطور است که خواجه کرمی غریب عالم را نوشته اند چندیست که میگردد که بنیت
خدا و روی در سال شصت و بیست و چهار و اسکندریه ظاهر شد و خلفا
با زوفا نشاند و بیست و نه ای او مثل پستان مرده و پای خود را میگرد و می نوشت
و بنحو از عهد بنی نصر و در آن خود بر می آمد یکی از وزرای مصر او را احضار
کرد و در آن زمان معاینه نمود و وظیفه برای او قرار داد که بنیت مفرقه مشا و اهلها منور
در اسکندریه هستند و موقوفه دارد

بنیت الدوامی

نقی با علم و عمل بوده و نیز مدد و در سر می نموده زبان همواره نصیحت و وعظ می کرده
دو سال پادشاهی حیات داشت چون اسم او جوهره می باشد در حرف چندی که او
بیاید

بنیت الفتم

هزار و سی و نه سال که او شاه شد و از آنجا که اسم او خدیجه است و در حرف خاتریجه
حال او نگاشته نبوده

خبرات حسان

۸۰

بوران

دختر حسن زینب و زینب معروف و زینب ناموز خلفه غیاثی است پدرش بجوانی که
مشهور و خود او زینب عاقل و ادب بوده داستان شریفی است عربی و ویشک که در
اینه و فتح حسن زینب و ناموز داد و بخشها که خلفه نمود و طوکان و مشهور است از جمله
گویند در شب زفاف او شعی فریختند که از چهل من عنبر زینب داده و حصیر به
در جمل که زده که با کلابون بافت و مقام سلطان بجوانی رسید بافت بود چون ناموز آن
حصیر بدی گفت فان الله باناس کما انحصیر واده و گفته است
کاف صغری و کیری من هوانها حسب از علی ارض من الذهب

و در پی صاحب مقامات که در مقامه نیز بنی که بدو بلند و در شاه بوران و فرزنها
اشا و بهان صاحب کرده است گویند در شب زفاف بوران را عادت زنان عاقل و شایسته چون
ناموز قصد صحبت نمود و از گفت ای امر الله فلاتی بجوانه ناموز منانفت شد این شعر
انثاد کرد

فارس مانع من عین طار بالظلم و ام ان بدی فریسته فانت من دم دم
از جمله اشعار طریقی که در بدین سوره و سوره و نظم کرده بودند این بیت محمد بن حاتم باهلی است
که تا نور بر میگوید

بار الله الحسن و لیور ان الحسن بابن هرون قد ظفر و لکنین من

ناموز
چهار بیت
شاید این خط
مدح نموده است

بوران در سال یکصد و بود و در شهر ولد شد و در شهر و بیست و هشتاد و یک و در شهر
عقد من و این ناموز خلفه در و بیست و دو و زفاف در شهر رمضان و بیست و ده
و چون ناموز در و بیست و هجده و زفاف کرد بعد از زفاف زاده از هشت سال یا بوران
هم بستر نموده بود و این که خدا از است معروف و ناموز از البو و انبیک گویند منسوب بود
می باشد و اسم بوران اصل اخذ میجوده است

بهروزه خانم

زوجه شاه اسمعیل از ان یاد است اسلاف صوفیه است که در ابتدای فرجه همی سلطان است
قادر آمد و در جنگ جالدران که شاه اسمعیل سلطان سلیم خان سلطان عثمانی که در شهر
چون در میدان قتال حاضر بود و اسیر شد بعضی بجای بهروزه خانم باجلی خان نوشته اند

شماره پانزدهم
مهرماه سنه ۱۲۸۵
روز پنجشنبه

و صاحب محافت انجمن تاجلی خان را به موجب وصیت نامه بنام خود و در حال
بر عاتق موند دولت بن اسلام بن بنیامین گشت ملال انجمن را نیز و با یاد وی می نمایم

بهجت البکر

دختر خانم حضرت
مکان معنوی حضرت
طاب ثراه بوده و از پیش
در همان خانم حضرت
فادخان حضرت طاب
که در حال ایستادن
شد و در آمدن از
خانم حضرت
بروز و در آن روز
سپید و در آن روز
و بیست نفر از اجداد شهید شدند و این اثر این فقره را نیز می کرده است

بهجت

دختر خانم و مشهور و بهجت بوده و زاده بر این زحال و چیزی بدست نیامد

بیت

مجمع حاجی ملا محمد از غلامان لفظ چنین بر می آید که در پی محمد خان باشد ولی محمد زهی افندی مصنف
مدان که در کتاب شامی الشافعی بر وزن ضری که در آثار شریفه ملک اقامه ضری می باشد
علوم و در
ه ریالین خطی خط کرده در حال مشارالیه و غیره عبدالقادر علی بن محمد المشرقی و معروف
بجهت معروف
مجموعه و خط
است و در آن زمان
مجموعه و خط
و این حدیث کرده اند

بیت

بیار مطورت نجات کانی بیت زنی عارفه و از اهل مرو ساکن خراسان بوده و ضمیر
روشنی داشته است

حرف التاء

تاجلی خان

چنانکه پیش از این اشاره نمودیم بهجت بن اسماعیل معروفی زاده و در حدیث سید الدان در حالی که

فرا بهجت که در مسیح پاشا زاده او را اسیر نموده مشارالیه را گوشواره های قیمتی خود را که مشهور
و معروف است بر او فروخته داده و خلاصش است

مخبر

عزیزه عارفه بوده و است و او را از برای مقام ولایت دانسته اند و در نجات آنکس ذکر کرده است
و بنابر سطور است که کتاب مخبر است با جاویه سازند و نوازند و عود و ساز و کمانه شخصی بوده
عشق حقیقت او را بهجت و بنام او از خوردن و آشامیدن باز می داشت و در شب و روز فیه و
زاری و ناله و بیقراری مشغول می گردید و اهل خانه بسوی او می آمدند و او را به نجات می بایست
سری سبلی او را از نجات می بایست و او را می دید و او را از آمدن می آید
مخبر است با شاعران و بهجت را نیز از نجات می آید و او را از آمدن می آید

مشرقاته را بهجت و لیکن اناس که در و فیه و صا ح

افلاک می دید و لم است ذنباً غیره دی فیه و افتاح

انامه مضمونه بهجت حبيب لسانی عن مایه من برا ح

فصلی الذی زعمت ضاده و فطال الذی زعمت صلاح

ما علی من لیت مولی الموالی و او فضا لثمنه من جنا ح

مخبر

سید مرتضی علی الزاهد و صاحب امر و بهجت را بهجت اسم و در تفرق و محذره است که در یک
دو علم حدیث مقامی معلوم داشته اند و در این حدیث بهجت بوده و بهجت بن ابی اسیر
که است اسم بر این اسم بهجت بهجت بوده و بهجت بن ابی اسیر

نذکار پای خان

نذکار پای خان چنانکه پیش از این اشاره نمودیم در غرض از این بند که در ظاهر و باطن
بند گذاری وانی و باطال بنداد بهجت است که در خطه مری ذکر شد و این باطال و باطال
عظای بوده نذکار پای خان و باطال بنداد بهجت در سال شصت و هشتاد و چهار
باسم بهجت بنداد بهجت را بنام بهجت و بهجت را بنام بهجت و بهجت را بنام بهجت
و از آنجا که خان بهجت و بهجت را بنام بهجت و بهجت را بنام بهجت و بهجت را بنام بهجت
می نمود و توان داشت و بهجت را بنام بهجت و بهجت را بنام بهجت و بهجت را بنام بهجت

ثَبَّتْ بِتَعَارُفِ

فوجہ ابوحنیفہ است و ابوحنیفہ از اکابر قریش و پسر عرب بن و سبطه و برادر هندی است
 است که در جماعت و بیاد ابوحنیفہ بشرف اسلام و ایمان از عرفان و در عدد
 صاحب معدود گردیده با رضایت و مهاجرت کرد و از انجاء مدینه متوجه مدینه گشت نمود
 در تمام غزوات ملازمت خدمت حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و اوست ناد و
 بوم البیاض شہید شد و جنگ بدو که کشته او از عظیم شد و اصحاب بنویسند و
 بیعت بن بیان دعوت میکردند رسول اکرم او را از دفتر میان منع فرمودند و هندی
 خواهر ابوحنیفہ دو اتفه حاضر و با کثرت همراه بود و در کمال خاد خود حاضر و می نمود
 و بیار جنت جاهلیت آید و بیب و در حق او خود را کرده گفت

فاشكرنا يا ربك من جفر خوشبختي يا غفر مجبور
الكل لاسئل الشوم طاره ابو حذيفه شريكنا في الدين
انما ثبت رزقا و بعد من حطبه است مشهور و ما نند شوهر خود را افضل و مبرا
بوده است و ثبت زین الحج و ثبت زین السبط و ثبت زین الضحاک و ثبت زین النعمان
نهمه ازین حطبه بوده اند و ثبت زین خطله الانساب یکی از ان ائمه میباشد

توبہ

جاریه اولوب حضرت رسول بوده و خمره و کلاه سیدانام را با بولبلوده و او را
اولا زاد کرده و اول رفیق کنیشت دایم که آن روز که انبار شد توبه بود بعد حاکم را
بن شرافت نصب شد توبه محض شد انشاء الله تعالی بر داده است ما توبه است که
چون اولوب حضرت رسول ایمان نبیاورده در کنش او را برادرش حضرت عباس
تختاب دیدن او پرسید که در چه حال کنی و در خارج و عذاب الیم بیند و در شب و کلاه
رسول اگر چه میخیزد توبه را بخمره و کلاه حضرت زانو کردیم از عذاب سوده ام خلاصه
و اسلام توبه را خلاصه کرده اند ما حضرت رسول دایم که حضرت رسالت بنیادی در

حرف الجیم
جان فدا دین

الخط

[illegible]

جواب دینت قسامه
ماورن حضرت امام حسن علیه السلام و مادر امام حسین علیه السلام
و جالی بکمال داشتند و زنهای خوش بنیاد از او حاضر می کردند چه با وجود او و باها را
تماش و بهیچان می نمایند باین او را چه راه می گفتند و می پندارند که بنا خوشی
جواب میباید باشد و مردم از چنین شخصی نگارده می بیند آن زن سرخسری ایمن
مانند دینت قسامه را بعضی دوری جستن زنان از او می گویند و می پندارند و اما راه
نظر بگو ای که جواب می گویند ظاهر اعیان بن علی الهی نیز در خمر راه می پندارند
اسم داشتند است

جعد

و نیز حضرت سید که هر روز از انصار و اهل المدينة متوجه بود و جمعه نام داشتند و
جمعه و جمعه حضرت امام حسن علیه السلام که حضرت را باغبانای معاویه بآیند
سهم و ساخت که بوالهنگی از آن بدو و پسرسد و نیز سید از موضوع ما و ما نحن
خارج است

جلالت

مخلص و فاشع و مباحثه از زبان ابران و شمع حالمی از او دست نیت نامعرفی
با حواله حاصل اید می بیند و از صاحب و بلاغت اشارات الهی بعضی نویسندها
نخجید کرده اند

الجميلة السلطنة

و خضراء

[illegible]

و از حق و نیماز حاکم
پیدا نمودیم ز شوق و کربان

جلال خوند
مادر
ایرین خوند
مسلمه نام محمد خوند
شار الالهی سال مشهد
فی جمار السنه عام یک هزار و
بارت در پنج روز خوند
خوند وفات کرد که سنه پنجم
باب اسم زید خوند
است

خبر ات حسن

۹۱

والحمد لله والصلوة والسلام

چون معلوم میشود که ابو نواس از جنس نواز غلط بحسان مایل و مقنون کرده و با عتبات
او بی سکرالی بوده و در حدیثی که در آنجا آمده است که ابو نواس از جنس نواز غلط بحسان مایل و مقنون کرده و با عتبات
او بی سکرالی بوده و در حدیثی که در آنجا آمده است که ابو نواس از جنس نواز غلط بحسان مایل و مقنون کرده و با عتبات

جوهره

دختر هبه الله بن الحسن بن علی بن الحسن بن الذیاری البغدادی است که در ذیل عیون
بن الذیاری ذکر می آید و در کتب معتبره در حدیث معتبره و از خانواده معتبره و دارای
علم و ادب بوده و زنان را و عطا و نصیحت می فرموده و در شیخ ابوالعجب و ابوالوقت تحصیل
و اسامع حدیث کرده عبد الرحیم بن ابوالعجب و ابوالوقت که در کتب معتبره و از جنس نواز غلط بحسان مایل و مقنون کرده و با عتبات
او بی سکرالی بوده و در حدیثی که در آنجا آمده است که ابو نواس از جنس نواز غلط بحسان مایل و مقنون کرده و با عتبات
او بی سکرالی بوده و در حدیثی که در آنجا آمده است که ابو نواس از جنس نواز غلط بحسان مایل و مقنون کرده و با عتبات

جوهره

چنانکه در عنوان اینهاست القومین اشاره نمودیم جوهره نیز از ذوات طاهره است حضرت
غفر کبایات و در خوار است بنی خضراء و بنی عسیره بنو المصطلق و از قبایل خراسانی است
مدغیره بنو المصطلق این زن را سلمه نام داشت که در کتب معتبره و از جنس نواز غلط بحسان مایل و مقنون کرده و با عتبات
او بی سکرالی بوده و در حدیثی که در آنجا آمده است که ابو نواس از جنس نواز غلط بحسان مایل و مقنون کرده و با عتبات
او بی سکرالی بوده و در حدیثی که در آنجا آمده است که ابو نواس از جنس نواز غلط بحسان مایل و مقنون کرده و با عتبات

جوهره

خبر ات حسن

۹۲

جوهره

دو نفر صحابه بنی هاشم نام باب اسم بوده و یکی از آن دو نفر در خیال و جهل و زور و عتاب
بناست که یکی از شیخ مکبر فاسلام مشرف گردید
(نواب سزکری مرحومه مهد علیا ملکه)

جهان خانم

(طیبه الله مضجعه)

مهر بانوی کنیم الاصل معطر و بهین خانم عظیم الشان مخم صدف کوهر
انوشه یاری سپهر و زنده مهر کرامت و کامکاری شرف جهان و فیه زمان
وزیر زنان مادر فرخت سپهر علی حضرت شاهنشاه اجداد و ائمه است و باون ما
ناصر الدین شاه افشار خداداد الله ملکه و سلطان ملکه بود که بمالک را بحسن ندید و به
شار و شهر و معین و ظهیر و صیانت می نمود و باصالت رای و مانت فکر و مانت
عقل هران بر شوکت دولت و قوت سلطنت می افروزد
بنان و کلک کن اندر فلک و نجر بر دیو و نه منشی نه برین چهر سلطان بود
سطور خامه او بر بیاض صفحہ عدل بختار جهان منشو و حکم و فرمان بود
والکشفه صفات خطان مخم معطر طاب ثراه که هر یک محض بذل عطیه و عطا
وظیفه و اعانت مله و فیه و تأمین خائفین و حمایت ضعیفان و عانت و عابان و نکاشنه
شد طعام از است که در اندکان شطری و وسطی از آن و از عقد و مراد و گاهی فرود
و وسیله افتخار و دو مان خود می صادرند و همی کلک و بنان و تفریب و بیان و دایه
و هوش ثابت بود که در اندک خیال شهر بار میبرد و ماجبی محمد شاه غازی انا الله برسانه
نفر و کلک و از میان بزکان و ارکان دولت ایران برداشت و بحکام و کلمات و ابالات
بمالک محروسه و اقامه احکام نکاشت و اعمال و عتال افطار و انداخت نظم و انضام که در
ناموک منصوره علی حضرت شاهنشاه صاحب فران از دار السلطنه نیز زید را نکاشت
طهران شرف و و در ازانی فرمود و تخت کبان را بجلوس مهنت مانوس خزن نمود
و تفصیل این اجمال که بخوبی بر شهبان از اشکال است تاریخی مبسوط میباشد

که

خبر از حیات

۱۰۹

حبراء

لقب است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله باین شهر داده بودند و گاه گاه میفرمودند
کاتبی یا حبراء و حبر مصغر هم از است و حبراء در اینجا معنی بیضا است

حنبفه بنت الفنفی

مختر عبد الرحمن بن احمد بن عمر بن عثمان التنبی و از شاخ امام سبطی و در
مذته بوده است و کمال بن خوی و بعضی علی بن دکر عسار و الیها اجازه داده اند

حولا

اسم دو نفر صحابه است که یک خط فرستاده بودند و دیگری دو عبادت مراعاتی تمام داشته

حیات خاتم

فرستاده امشب منوی بوده و طی موزون داشته و این پادشاه را منو که در کشته
میران خاتم بوده است که او نیز شعر میگوید و دردی جهان خاتم این شعر را پادشاه

عز کرد

نو پادشاهان جهان زمین است که پادشاهان جهان را بکار آید

حیات خاتم حاضر بود و بنید و این بیت را بر سر و ساند

و از جهان بکنان حیات بخورد هر که جهان خوش کن حیات بخورد

بعضی گفته اند جهان را بنمیرد

نو پادشاهانی نور جهان را بد

حیات خواند

اگر حیات باشد جهان چکار آید

جامه دیگر که کماله شعری را بجا است التائب که در التائب که لقب بنو جهان که در
نوع جهان که پادشاهان جلال الدین محمد که پادشاه بوده اند نسبت داده اند و ذکر آنها
در قبل شاه می شود

حیات التائب که

زوج جهان که پادشاهان جلال الدین محمد که پادشاه زن با صاحب و صاحب طبع
موزون و خوش محاوره بوده و حیات که ذکر شد این پادشاه زوج و دیگر داشته و متاه

خبر از حیات

۱۱۰

مهر التائب که لقب بنو جهان مشفق و صفات مذکوره و کماله مطبوعه و در
بعضی پادشاهان و زنت است داده اند و نیز بعضی از نویس گویند جهان که پادشاه می زن
داشت و کماله موزون و با شعر و حیات با آنها داده چون طائی در مختار بنو سیکار

حیات

نیز

ان نیز در خیمه میفروشید و گویند جهان که پادشاه از اول جوانی و در زمان سلطنت پدر خود

سپه نظر بنو جهان بیکرید که در وجهت نشوایند از نشد که روزی شاه را با

در جای با صفا و نفیج بیکرید که شاه از جهان که پادشاه و در و کویر و در دست داد

چون این خبر را بدید دست او را گرفتند و کشتن و نیازی مشغول شدند بعد

شاه از ده کویران و بنو جهان داده خود بیکرید در طخت نقاشی از و کویر

از دست او و هاشد پرواز کرد و رفت شاه از آمد و یکی از کویرها را رفت و در

برسدان کویر چید و بنو جهان رفت پرواز کرد و رفت جهان که گفت که پرواز

کرد و بنو جهان کویر دیگر را هم رفت و گفت بنو پرواز نمود و بیکرید خوش را

در شاه از آمد و از کرده او را موزون و بنو جهان ساخت معذلک بنو جهان را

ناجی شوهر کرده بعد در دخت مزاج جهان که پادشاه و دام است گویند و قبح

نو جهان بیکرید که گفت و در شاه خوش بنو جهان که از و بنو دیگر خود که

مقتله بچوده باقی بود استفسار نمود و در جواب گفت من بوی دهن من دیگر را نشنیده

تا به نام دهن شاه خوش بنو جهان را بنو جهان را بنو جواب جوده باقی زاده منه عمل

کرد

حرف الخاء

خانوت

زهای بزرگ و اکبر خانوت میگویند اما ازال ایوب بعضی از خاندان و سلسله سلطانی
صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر و نیز بن بوده اند که آنها را خانوت می نامند و یکی
مادر سلطان ملک عادل سیف الدین ایوبی که این ایوب و دیگری دختر ملک اشرف
موسی بی ملک عادل سیف الدین ایوبی و هر دو مالک املاک زیاد و مشغول بوده اند و یکی
خانوت بود و در وقت املاک نیز خانوت دختر ملک اشرف می باشد خانوت و از

خرفاء الصوابه

نیز نگاری بوده است در عصر سعادت یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از آن داماد و مجید نبوی بعد از من مشغول بود و خرفاء لقب و بطرف سعادت که بحق و بلاعت معروف بوده در همان روشنی و صدادان پاره پاره کردی بنابر این دو حق حقا بطور ضرب المثل گفتند اعراف من ناکت خرفا و اوجای ناکت بافضهم دیده شده است و هر وقت کاری بدست غافل از آنست که بگویند خرفا و جود صوفای نیشال است که (خرفاء ذات نعت) و (خرفاء عباد) یعنی خود را و عیال است و عیب دیگر آنست که شخصی که مذهبهای غیر مجرب را آورد و حق او بگویند که انفسد المخرقاء علیه یعنی عذر تراشدن کارشکن نیست

خشف الواضحه

مغنی است مشهوره از خواننده های عهد متوکل عباسی و در حضور و انجلیفیه با مغنیه سخاوه و سرب سناطره و در باب حلب بین المهدی نموده

خل

نیز مغنیه بوده است از خوانندگان عهد خلفای بنی عباس و باقره المغنی که بملوک عربین بانه و ازندمای عباسیه بوده است هفتاد و شش و در کلام معروف و صلاحت منظر خل معروف است

خلفه المکیه

مغنی است که در کتاب غانی ذکر می باشد و از بن و دوز مغنیه دیگر که ریجه و عقبه نام داشته اند و ملوک از شهاب بوده بر شهابت معروف میباشد

خسائ

شاعر و ابست نهایت معروف و مشهور که در ک زمان جاهلیت نموده و هم بنیض عصر سعادت و شرف قبول اسلام نایل گردید و آنست که نام خنثا نامش بوده و شعر او متجاهی که در علم نقد شعر کمال دارد و از بنام زنها صاحب طبع مقدم میباشد از بنام که بر معروف باشد برسد و در شعر که است که انا لولاهذا الفاعله یعنی اگر انتخاب نبود من اشعر بودم گویند و خوشتر از بن بر دیگران شعرای مشهور میباشد گفت هیچ زنه

شعر نگار است مگر این که در اشعار او ضعف ظاهر است گفتند با خنثا هم بنظر را گفتند و او چنان صبیح دارد

بعضی در نقد بنویس بر او گرفت و گفت اندک ادم او نیست چنانکه از ادب دور است چه اشارت الهی باشد و بنویسند رسول صلی الله علیه و آله و قول خبر اسلام مشرف شده و در زمان خلافت عمر چنانکه که خواهر شد و در جنگ فاسه اظهار جفا نموده و کسی که در آن این خبر را باشد خلاف ادب نیست با و روا نباشد اما شاک نیست که از عیال و سر و پرورد جری بنصی میزدند نداشت است

بنابر سطور آن این اثر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بنیضند اشعار خنثا استا بودند و او بنیضها را در حضور و ان بزرگوار حاضر شد شعر میخواند و حضرت تحسین بنیض بودند و میگفتند همه با خنثا را که اشعار خنثا در مشرف برادان است

آن اثر که بدین خنثا است مایع غزالی نداشت و ندره شعر میگفت من که برادان او گفته اند از نظر رفت و ناز می کرد و حاصل امدد لغش و ناز گفت و در مشربهای طوکانی برای او اینظم او و پوشیده نباشد که خنثا او براد داشت بنیض او به نام که جوانی بسیار با ماست و براد را مدحی او بود بر او بود که او موسوم به حضرت کارزک بدید بودند بحاجت امری سفر رفت معاویه با ما شام المری نزاع کرده مقول شد و در حوض معانی البحر و جرح کرده بعد از آنکه بر یکتا ناخوش و بگری بود و اصل وصال او بنیضه امده بودند و قاتل خود و حضرت بنیضی گویند

ای نام حضرت که عمل عبادت و ملت سلمی مضیی و مکارف

خلاصه ملایم است و براد را بسیار با تفسیر و غم شد بدین خنثا که بدید کرد و در حوض خنثا بعضی زخمها بدید برسد از بهاجبت خنثا گفت از که بسیار که برادان خود که از این زخمها در صورت من بدیدار گشت است و گفت برادان خود داشتند خنثا گفت بر حزن و اندوه من از زخم حال بجهت اخذ تار آنها میگویم من بعد برای این که در اثن بیباشند که هر یک

از عایش و وایت کرده اند که گفت است خنثا را بدیدم بر اینی که او را از این پوشیده بود و بنیضم بر این را خنثا را می گفتند که خنثا را خنثا صادر بدوشی و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند خنثا گفت عیال منم که نمی شناسد اما خنثا را

که اینجام را اختیار کرده ام علت را پرسیدم گفت مرا پدرم به شیخ حسن بن علی بفرستاد و او
اموال خود را تلف کرده بی دست ماند و حال آنکه گشت از خدمت تو که دروم و طلب کثرت
تا نایب گفت تا بدین برادرم حضور یوم چون نیزه حضرت آمدیم و عرض کردیم اموال خود را
در وقت نمود و گفت هر یک از ایندو وقت را میخواهد برادر بدین برادرم باو گفت
مال خود را با انصاف وقت میکنی بزین که آنها را در قبول یکی از دو وقت بخار و
نختره سفا و صغر گفت

وَاللّٰهُ لَا يَخْشَىٰ اَرْحَامُهُ ۚ وَهُوَ غَنِيٌّ بِمَا يُكْسِبُ ۖ

ولواموت منق خاوها وجعلت من شعرا صدارها

خویشم ظن برادر خود را تصدیق کرده باشم و برای آنکه گفته او راست باشد ناز تمام این
عداوت از بدن خود دور نخواهم کرد

انوار مرآت خستاد مع صفی روم و معاویه و جلد ستم اغانی سطو و استحقاقی الذین در
مسائل امرت گوید و فیه پنج گفتار و محضر ابرای ما و صفی گفت یک نظر السنه الفیه او
فعاد الکتبه الحکره گفت صفات معاویه را بیان نمائدت کار خیر الید بل از نزل و
نیم الضیفه داخل بنز و زیان خدای پر سید منده صفت کدام پادشاه است و برادر و یوشتر
نیز که گفت ما خضر فقام الید و اما معاویه و غیره الیک انکاه انشد و بیت و انشا الله

أذن تحم الخالي بحد غيثان في الزمن الغضوب الأعر

نماز قنای و رفع احد و الحمد و سوره و تخته
در کتاب و سطر و است که عرب و قنای ازادی عوی داشتند که از سوز و عکاظ
بکنند و این باز در موسم مخصوصی از شمع باشد شعرا و شمعان عرب بدان بازار
معرضند مناظر و مشاعر میخوانند و برای نافه و بیانی خیمه مخصوصی قرار داده اند
که کلیه تحول شعر را خارج می کنند و در یکی از موسم شاعر حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و جیحان بن ثابت انصاری داخل خیمه را فرستاد و بدعا عی با حنا مشغول می شد
میباشد خنای شمع را می خورد و اگر در حق خود شک می نمود و میخواندن نمود و مصرع اول

ان قصیدہ اپنا است

فدى بعتك عام بالعين عوار

١٠

چون آیند و شعر بخوانند

وان محض الشاؤم الهداه به كانه علم في واسه فار

وان صخر الموكنا وسيدنا وان صخر الانشولخار

تایفه زیادی از حدیث بن کرد و گفت تا که ابو جعفر ایندا انشاء شد من کرده بود و من او را شعر
ناس بخواند بودم نو ای خفت اشعار من هم بگویم اما حاله ای که من کردات و الله اشعر من کل فائت
تدبیر منی نو از جمیع زنان اشعر خفت آفتش ای والله من کل دی خصی من یعنی با که از جمیع
مرا و حسان بنایب گفت من هم از اشعار اشعر هم از خفت او برایشان صدای خود ایشان
ذبل را بر خواند

لنا الجففات الغريبات بالضحى
واسباقنا بظن من مخرج قدما

منی مائز و نامرسد عصایه و غنای منع حوضان بهتدا

الوجه المعروفان نظوا الحنا وقالنا بالعرفان لانكنا

ولدا بنی العفثا و ابی محرق فاکرم بنا خالا و اکرم بنا عثا

تا به بعضی ضربات دیوار آن خانه که در میان آن فعل شد تا ضربات تا به فقط
 را غرض از ضربه آن خانه تا به فرو بردن آن گشتن به جان و در شش تا به بود چنانکه
 در این دو بیت خود شاعر آورده که

واما الشراب المذموم فله
على المجالز ان يكيا وان حضا

وإذا شعرت أنك فاسد فاسد

و از اشعاری که خنساد مرثیه برادر خود صفر گفته از بیت بدیع است

بذكر في طلوع الشمس وأبكر لكل غروب شمس

و از نتایج افکار خستالیان دبل است که در باب مدیج و بواز حاسه نگاشته شد .

ذل علی معروضه ووجه
بورك هذا ما دام دليل

مُحِبِّ غَضِيانٍ مِنْ عَزَّةٍ ذَلِكَ مِنْ خَلْقِ مَا يَكُونُ

وله مع حرب اذا الف فيها وعليه التلبي

ابو الفضل مهدی گوید مثل معروف مرعی ولا کاتعدن و ایند اخشا نه و منشا افضل
انست کوشا الباقی از سوف حکا طبر میکش و سید علی کردان جی دووهند میت

۴۰

عینه بن ربه را گرفته بودند و او برای آنها شعر میخواند خشت کفشان چه مثل اشعار
میخواند کفشان را که شکان خود را بخواند خشت کفشان را که شکان را خواند چه کافیه
مندی خواند

ای که عود لا یحین کلبهما و ما نهما من کل باغ بریدما
ابو عنبه القباض و یحلی علی و شبیه و الحالی الذمار و لیدما
اولئک اهل العزیز ال غالب و الحمد یوم حین عددیدما

خشت انوار است و مدح گفت مری و لا کالتعدان و غرض او این بود که در میان ال
غالب نظر میزد و درین دربار اشعار نیست و مری غرض از آنکه او سعدان را که میگوید
از برای شعر میخواند بافت نمیشود و تقدیر مثل مذکور است که مدام مری چند
ولکن این فایده مثل التعداد یعنی این چرا که خود است لمانه بخوبی چرا که می
طاری که سعدان را بنابر از خشت همان فایده و بیت ذیل بدو مرثیه برادران خود
نظم آورده و انشاد کرد

ای که با عروبین غزیره فلیل اذا تغلی العون رفودها
و محزون فامثل حضا ایدها بلحظه اذا طال قبا فودها

و مثل دیگر نیز شبیه مری و لا کالتعدان است و از مثنوی که کلامه میباشد و گویند آن
متن بنی بوده و شرح آن در حرف فاف بیاید

انما کنت خفا و جنت فادسین است که شادانها با هم میخوابند و خود دل و وضع
حاضر بود روزی بعضی از آنها بر مثال بایشان خطاب نموده گفت یا بنی انکم اسلمتم
طافین و هاجرتم فحنا وین و الله الذی لا اله الا هو انکم لی نورجل واحد انکم بنوا سراه
واحد ملخت باکم و لا فقت خالکم و لا فقت حسبکم و لا فقت نسبکم و قد تعاون ما
اعد الله السلبین من الثواب یجزل فی حرب الکافین و اعلوا ان الذی الباقیه خیر من الذی
الضائب بقول الله عزوجل یا ایها الذین امنوا صبروا و اصابوا و انتم الله لعلکم
تفلحون فاما بعضی خدا از شما الله السلبین فاعد و اعلی قتال حدی که منصرف
و با او علی اعدائهم منصرفین و افلاذینهم الحرب قد شرب من ساقها و اضطربت لظی علی
سبائهم و جانت با را علی او و انها فیه سیوا و طیبها و احوال دار و یبها خندان

خبرها نظرها بالغنم و الکرامه فی طوار الخلد و المقامه بیخیای پیران من شاعط و علو
رغبه مسلان شدید و با خیار و مهاجرت کردید ضم با خندا که جزا و خدا از نیست شما
فرزند از یک مرد میباشد چنانکه فرزند از یک زن میباشد و بی پدر شما خاسته نکرد
و خال شما او و سوانقودم و عیبی جرب شما او و بنیاد و دم و نسب شما را انشیر ندادم و شما
میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزای برای سلبین و در جنگ با کفار و مهتاف نموده
میدانید که ساری باقی بهمن از دوا فانی است و خدای عزوجل و کلاب که خود مؤمنین را
بصبر ثبات و پرهیزکاری میسر مییابد و دست گاری را بنفیس از صفات و اعمال قرار میدهد
چون فراسات صبح غوغا با نطق و بصیرت جنگ دشمن پیران و داند خدا را بی حسیه
بر خصمان غلبه کند چون ناره قاتل داشت علی پیران خود و بران افش زب و یامه و دار
درا و زید بنیشت و کرامت فایز میشود و در بهشت صاحب مقام و جای خواهد شد
این اثر که پیران خشت انصحت ما در خود و اگر کرده علی الضیاع قدم
در بهشت حریف نهادند و داد و پیری دادند و هر چه را یک نفر شهید شدند چون
خشت انصحت شهادت آنها باشد که گفت الحمد لله الذی شرف قتلهم و ارجون و فی ان یحیی
هم و یقر حجتهم یعنی خدا را که مرسل آنها شرافت روزی فرمود و امیدوارم که در
آخرت مر را انهدا و محل رحمت خود جمع نماید

گویند بعد از گذشتن از خشت انصحت برای او و جرمه انصحت میزد که که نازنه بود از
استمرازی که رفت و از اشعار خشت که ادبایند و سخن کرده اند ابیات ذیل است

نرفخ الذهر فرجا و غمرا و اوجفی الذهر نهش و غمرا
وافنی رجال فباد و لجمعا و اصبح فلی لهم مستغرا
کان لم یکنوا حیثی فلی من الناس اذ ذاک من عزیرا
و کانوا سراه بنی مالک و ذی القبره فجمدا و غمرا
و هم فی الضدیم فحام الادب و الکاتون من الناس حررا
لنتم از ماع و بیض الصفا و فی البیض ضرایا و التمر و غمرا
و خیل نکر دس الذارعبین و تحت الحماجره یجیزن جمرا
جز نانوای فرساینها و کانوا یظنون ان لا یجیزا

ومن ظن بمن يلاقي الحروب بان لا تصاب ضد ظن عجزا
تفوت وعرف حق العرفه وتخذ الحذر او كثر
ولا يلبس الحرب نزع الحديد وفي السلم تلبس خرا وفترا

خوله

مخترعها از حکایات است و بعضی اسم او را بصورت نصفه نوشتند و خوله گفته اند و
قبیل ازین مظهر تشریح حکای و شان نزول این کردید خلاصه اند اسنان این است که
شاد الیه از وجه او سر ز صامت حکای بوده و او سر نوینی بر وی خشم گرفت و صبغه
ظهار بر زبان رانده گفت انت علی کظهر الحی و ابطاع ابن صبغه و در آنوقت سوجیب پیش
مخبر بیت مطلق بگردید چنانکه صبغه طلاف در طایفه آن چون خوله انعام او را بشو
خویش پیشند حضرت رسالت پناهی رفت ماجر معروض داشت و از حکم شرعی و
تکلیف شخصی خود سوال نمود و از آنجا که یکس و فخر و مادی چنانکه در کتب صغیر بود
ناله های کرد و فالتو شد بد داشت چرا که اگر طفل کان لم یسکناش و میرفت ازین پرستش
بهالتو میرسدند و اگر بخوابی نمیرد اگر سبک گفت میشدند حضرت رسول ص
بحسب حکم منور که صبغه ظهار را در آن وارفت و ریود فرمود و بر او سر ز صامت حرا
مطالعاب حفصه علی بران صغیر بفضل و خیر او رده ای هر فرستاد و حکم ظهار بظهور
رسانید فال غنم فائل قد مع الله قول الی محاذک فی وجهها و تشکر الی الله الایم
مراد از الی خوله است و مقصود از وجهها او را از این حکم ظهار از طلاف جدا شد باینکه
نفرین و بیعت و خونی را که طلاف موجب کرد مخیر و مطلق باشد و از ظهار مقید معاق
باین معنی که مظالم چون خواهد و وجه خود را حلال نماید باینکه کفار شرعی بر دارد
بر جرئت من زین بر شوش مادی است که کفار بجای نیامد و ماست بر خلاف حرمت
طلاف که خود و نوع آن حکم حرمت مطلق و غیره باینکه طلاف مطلق میگردد و در ظهار
هیبت که روح یکی از کفارات ثلث مرتبه و ایجابی او و حرمت بر خاسته و غنم برداشته
میشود و کفار ظهار عبارت است از آنکه در زینت و اگر زن اند و روزه در ماه منوال و
اگر زن اند اطعام شصت سبک چنانکه خدا بسمالی در واضه ظهار او را از خوله بفرماید
و ان یظلم من من نالهم ثم یعودون لها و اخره غیر بر و فتنه قبل از این است که از کتب معتق

بر و الله جل جلاله و زخیر من لم یجد فصیام شهر رمضان من قبل از این است که از کتب معتق
فاطعام شهر سبکینا

آورده اند که بعد از نزول این آیه میار که در شان ایشان و سر شصت سبکین و اطعام کرد و حضرت
رسول صلم خوله را بر وجهی عادی دادند و این سئل و باب الظهار در کتب فقهیه
شرح داده شده است گویند عمر و ابام خلافت خود و زنی با چند نفر بر زنی بخورد
مذق متاد ای ایاده بافت و اینها گفت که کرد و همراهم او ایسانده منظر بودند یکی
همراهم زنی گفت بیجه پیر زنی و معطل این معانی عمر گفت ای سبکی این زن یکستان
همان خانو جلیل القدر است که شکایت بدد کار برود و کار برود و جمل و علا این زن
قد سمع الله و ادعوا و نازل فرمود و الله اگر تا شام میبایستاد و بامن نکلم میگردد باینکه
و جز برای من از رض او را قطع نمیکردم و غیره فم برای من از هم که بر فم اگر او را بطلب گفت کو بود
معاودت می نمودم

خوله

خواهر سبک الدوله مدوح منشی و از خاندان آل حمدان و فخر اجالت و شان بوده است
و در سال سصد و پنجاه و دو در شهر میافا فتن کرد و حوالی دبار کرد و اواخر است
وفات نموده و منشی حرافی خوب برای او نظر آورده و از آنجمله مرثیه است که مطلعش این است
بالت خبر اخ باینت خراب کاتبه بجا عزت و رفالتب

و حسن این مطلع را و باب ذوق پوشید و بیت دیگران مرثیه این است

اجل قد و کان شیء مؤبده و من یصنعک فقد سخط العرب

و در بیت شعر که بدیشان و اول از این است که نصیر میام نشود و بیت دیگر این است

کاز صلا تملاذوا اکما دبار و کرم تلح و لم تلب

در بیت شعر بر وزن خوله کاتبه از همین اسم است و ازین نظر باینکه طلب دارد و کوی خوله
در نایب دبار دیگر کرده و مردم احسانها سبک نموده و خانه ها میباید و سبک و خوله در کتب
و حال امثال اینست که هر که موکب با احتیام او نایب دبار دیگر و بر کرده و مردم بدل خلایق
و اموال نموده و ابیات مسطور و در ذیل از همین مرثیه از نخب اشعار است که در مدح زکات

گفته شد

فان نكر خلت لثقل خلقت كمن غير انما الفصل والحب
وان نكر خلت لثقل خلقت كمن غير انما الفصل والحب
فان نكر خلت لثقل خلقت كمن غير انما الفصل والحب
فان نكر خلت لثقل خلقت كمن غير انما الفصل والحب

خوله بنت جعفر الحنفية

ان زوجات حضرت امام المؤمنين علي عليه السلام وما دوا ابو القاسم محمد الا كرم معروف
باب خفته بوده است وشاره نفر از صحابهات نبخوله نام داشته است

خبره

اسم و نعت زن از صحابهات بوده بكنه زوجة ابو القاسم الزهراء بنت جعفر الحنفية
مباشد و پیش از جهار حال او نكاح شده بكنه زوجة بكنه مالك الانصاري بود

خبره تابعه

مادر حضرت عسري و جابر بن خضر نام سلمه بوده گویند در هنگام رضاع حسن معروف
نیم بخندی مشغول بود و حسن مدد میداد و بفراری میبرد حضرت امام سلمه پسران
دو دهان او گذاشته وی را ساک و آرام میکردند و معتقد بن حسن را اعتقاد آنکه علم و
و در حسن از بزرگان شهر و پسران میباشند و خبریست خفاف و خبره بنت عبد الرحمن
دورن محمد بن بوده اند

خبر زن

جاریه مشهوره ستمین خلیفه عباسی مهدی و ماددهادی و همرون الزهید بوده است
و بعضی که او را جاریه همرون نوشته سهو کرده اند در زمان خلافت پسران خود مشاء الیها
حقنداری داشته و چون مدد شعر و ادب او را میخواستی بوفه با خلیفه مهدی میفرستاد است
میفرموده و مطالبات کثیره بقیاس اینها اتفاق افتاده از جمله روزی از حمام بیرون آمده
عرف کرده و ثابت نظر نموده و خساره خود را مانند بر لاله دید که در آن بران باشد و خبر را
برده و او نوشت

انا الفقاحه الحره علیها الطل مرشوش

خلیق ان مصرع را بدو در زبان نوشت

و فرج عجزها شرب علیها المهر و نوش

در صورتی که خبر زن جاریه بوده باشد در این شعر که فضل بن یحیی بن خالد بر یکی راست نموده
اصح الفضل و الخلیفه همرون رضویان خبر القا

و در پیشتر

گویند فضل از افضل جزه خذناك بشدی و الخلیفه واحد

مدافعه میباشد و اشعار میکند که فضل از خبر زن شهر داده است
این اثر و سایر موزون کتب اند چون خبر زن در زمان خلافت هادی و صفی و مهد علیها
دو تمامی مورد و است مدخله و بگویم و مرجع کل شده بود پس هادی از انبوع دلش
شخصا خواست دست مدخله او را بگویند که بگویند میخواست و در اسبوم تمام خبر را
ملفت شد بکنه زن خود که گویا هادی را مقبول ساختند
گویند بشار بن برود و بیت مسطور و در قبل را در میوه مهدی خلیفه و موسی الهادی
و بجهاد و گفته است

خلیفه بنی بختانه بلعب بالذیوف و التویط

ابدا الله به غیره و در موسی فخر الخیر را

خبر زن

بروایت صاحب صحابه الاخبار جاریه است که حضرت امام محمد تقی علیه السلام از بطن او
بوجود آمد و بقول اسم مادر آنحضرت و بختانه بوده است

حرف الدال

دختر

گویند زنی تخلص با بر تخلص بوده و شعر مسطور و در قبل را بختانه و بختانه
مکر و سوا عتق از مردم عالمی دارد که عاشق کش و در سوا کش هم عالمی دارد
در وجود زنی تخلص بدختر فریبت اما بعضی این شعر را بدیگری نسبت داده اند

دختر شهور خان

دختر سلطان عبد الحمید خان اول و زوجة احمد نظیف افندی چاوش باشی و معروف
بختانه آخرت بوده است چون شوا الیها از بطن جاریه بوجود آمد سلطان زادگی او را رسماً
اعلان نکردند

مکانه بام و زمان و زوجة ابو بکر بوده و بعضی اسم او را بنیب نوشته اند و در حرف الف ذکر او گذاشت

دعد

زوجة عمر بن نوبال العکلی بوده و غرض از این مختصر می و از فصاحتی اصحاب و جوانان عرب است و این بیت ازوست

اهم بد مد ما حبیب و از است اوکل بد مد من بهیم بهام بدی

و از این شعر بهر سبیل و بهر غیر بد مد معلوم میشود پوشیده نباشد که دعد و همد به شایسته علم چنانست برای نوان مثل زید و عمرو برای مردان و دعد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال میشود و علت غیر منصرف بودن آن ثابت و علت است و چون ساکن الوسط و خفیف میباشد جایز است که منصرف استعمال شود چنانکه در بیت مذکور است اما شایسته

دفاق

کثیر که معنی بهر صاحب جمال بوده و در ادبیات میادین دانش را بنیاد یا یکی بن و بیج میخوانند شد احمد بن محمد از بطن او بوجود آمد واحد و باضاف اسمش را الهیا این دفاق گفته اند بعد از وفات بچو صیاحت و ملاحت و بدلوله ای او در علم موسیقی چهار زبان و کان و انوار دفاق نمود و او چند شوهر بد فضات اخذ کرد و هرگز زود می در گذشتند و دفاق نوشته است مشهور شد و اشعار قبل و بعد دفاق او گفتند

فلک لنا و ابنت داد دفاق حسن ما فداضرا بالمشاق

حذر و الزابع الشقی دفاقا لا یکر تخمیر فی محاق

الرحمن یضیعها فان دفاقا شوم حر ما فداضرا بالمشاق

لم یضاع بسلامت سلیمان بل جبر نجا و جرحه غیر راب

انرا که مرقدان در سلك ملائکه از حد و نه خضر و نوارش بد منسلك که در بد و حکا و در حکا که بر سباز ترین معروفست چون در دایره ادب خارج میباشد از نگارش آن صرف نظر نمودیم بهر قدر گوئیم در سخر و شوی دفاق بی بدل بوده است

دق

انق

از نشأت تا بیت طیفه ازل و نفع صبر اوی بوده و محمد بن سهر بن از شوال الهیاد و ابنت عدیث نموده این حجر عسقلانی در اوصاف بکرید شافعی که یکی از اصحاب کتب سنی میباشد یک حدیث از دفتر در کتاب خود ثبت و تخریج کرده و آن حدیث را شوال الهیاد از عایشه روایت نموده است بقول بعضی دفتر واد الف زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را کرده و بشرف حضور و مفاوضات نزد کو ارباب گردیده و اسم او را در دفتر بنیاف نوشته است

دک

معروف بنو ابی طالبی زوجة او در یک زب عالم گردید شاه این شهاب شاه بوده و در صباحت منظر و طلاق لسان و سایر اوصاف که در خود نشان است و را بیکای عصر دانسته اند و در کمال شوق را باو داشته و از نظر او پنج دختر بهر سبب از جمله زیبا الشایبکم است که بطبع موزون و مصروف میباشد و بعضی تخلف میفرموده و شرح حال آن در صورت زاه میباشد

دشاد خان

دختر شوق خواجه ابرام چو بان و از ذرات سلطان ابو سعید خان مغول است گویند بنیاد خان و کشته دشاد خان و نیز از ذرات سلطان ابو سعید بود و برادر زاده خود و یک برده سلطان را مسوم ساخت و در احوال دشاد خان و از سلطان ابو سعید خان حامله بود و در حال خواجه سلمان ساوی دشاد خان و نام در کوه است

دشاد خان

دختر شوق ابرام چو بان و از ذرات سلطان ابو سعید خان مغول است گویند بنیاد خان و کشته دشاد خان و نیز از ذرات سلطان ابو سعید بود و برادر زاده خود و یک برده سلطان را مسوم ساخت و در احوال دشاد خان و از سلطان ابو سعید خان حامله بود و در حال خواجه سلمان ساوی دشاد خان و نام در کوه است

خواجه جلوس و نظم نموده که ماده ساز می آن است

میش از سعادت بر این بخت روان هر کسند نداد و مالک دفاق

که کلاه قصید پیچاه و هفت ماهه بافتان خلایق سبزی خلاف

خدا بیکان سلاطین عهد شیخ اربین بنایه پشت ملوک همان علی الاطلاق

نست خضر و قزین با استغفار فراز بخت سلاطین سلاطین

دشاد خان و در سال هفتصد و پنجاه و دو هجری در بغداد در گذشت و بنش او را بنیاف

اشرف حمل نموده در انجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دشاد خان و بان بنایه خود

اشرف بن محمد شریف منون دینار و او را معهود کرد
صالح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت و واقع بدست دلاشاد خان
بود و او غریب را نواز شریف خود و فقرا و یتیم را بشمول احسان و بود

دلاشاد خان

مختار علی جلایروز و جده امیر حسن جلایر بوده و شهر شریفی در بلخ حکومت نموده
طبع موزونی داشتند این دو مطلع از افکار او است

اشکی که بر گوشت خنجر بر روی بر گوی کشیدند و غوغا کردند
حل شد از غم مشکل که در او زدند و غوغا کردند که در آن مشکل بود

دلاشاد خان

مختار علی جلایر و جده امیر حسن جلایر بوده و شهر شریفی در بلخ حکومت نموده

دلاشاد

شاعر بوده است در ایران که از بلخ آمده شده است و بعضی گفته اند یکی از زوجات
خاقان خلداش بهمان فخری شاد طایر نامه بنام این اسم بوده و طبیعی موزون داشته این اثر را
با و نسبت داده اند

طاعات منکر از محبت قبول نیست صد بار اگر بچشمه ز غم وضو کنند

دمینه

مختار خدیجه التالویه است و مادر این الدین شاعر و پیش در محبت عنوان از ابان و است
شرح حال او گذشت اما نام این الدین عبد الله و اسم پدرش عبد الله بوده و باضاف اسم
مادر خود معروف و این الدین گفته شده است

دناپیر

جاریه غنچه بوده است که یکی بر خالدر می آوراند کرده و بصباح نظر و بهار است
موسیقی و آواز خوش و نغامت دلکش معروف و مشهور است بهلا و در نظم و نثر هم پدید می آید
طبع و حسن و سبکی و از بیدل که در حرف تازه حال او نگاشته شد و از اسامی بیدل که
فایده و این جامع و ابراهیم و سخن موصی و سایر مشاهیر موسیقی دانهای آن عصر را شناخته اند که
ابوالفرج در لغای موصی و موصی گفته است پدید آمدن ابراهیم موصی یک گفت روزی

خواستم در غنچه ابرادی بردن و او را در آورم و او را مکر بخواندن آن غنچه و او را غنچه و بدست است
کردم عجبی در آن است که ظاهر تمام بوجوب سطور است و اب سب و در آن است بدست علی
باز او را زد و ناچار شد و هر وقت بخانه می بر می رفت او را احضار و بخواندن و بواحد این
بیکرده و لغای وافر او میداد و عقبل از او گرفته صالح بن موزون و حسن و جمال دناپیر گفت
و موزون است و در باب و در و ماطال او گفته است

باز دناپیر قد شکر عجبی و تحیرت بین و عد و مطل
شعشاعی الیک و الا فانی لیا از کشت نهوین قتل

این ظاهر در کتاب خود از قد رت طبع دناپیر حکایت کرده گوید روزی یکی بر می کشید و
و دناپیر را و بوده چو ضیاء کل و تره گله نان و شاهده نمود از بیت انشاد کرد

الورد احسن نظرا فتمنوا بالخط من
و از دناپیر خواست که این بیت را بر سر دیگر نوام سازد و دناپیر گفت

فانا انقضت ابامه و دناپیر و دناپیر
انشاد این شعر را به محبت یکی دناپیر را که در دناپیر حکایت و در باب است و بهمان
شد که اسباب غیب و شگفتی است مخصوصا از انسان و غای و نسبت بهی غریب بود
مواضع حدیث نکاشته شده است

دناپیر جاریه بن کاسه

مختار کاسه از شعرا و عیالین و از صلحای شعر می باشد و او جاریه شاعر و غنچه شاعر
می باشد دناپیر که در باب فضل و ادب مخصوصا در بابها مفاد و نثر و شعر و نثر و شعر و نثر و شعر
علی بن عثمان الکلابی که از ادای از زمان می باشد گوید روزی بخانه این کاسه رفت و وی قلم
بود و جاریه او دناپیر مشغول گفتگو شد و در انشای صحبت دناپیر گفت با ابوالحسن بن زورا
مخبر و مغموم می بینم گفتیم برادری داشته ام از قریب دو گشته است با کسان از دین و باز می کردم
دناپیر قدری فکر کرده این دو بیت می خواند

بیک علی الخ من فرشت فایکامیک اولک با علی
فانت و ما خبر ناه و لکن طهاره حبه الخیر الجلی

نهر علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کاسه بودم گفت میخواهم ندری از کاد و کاست

131

ایند و بیت و اینظم آورده است

ان لم يك النول فل يك ما
الحمني غير شدة الحرب

دینا

انشاد کرد

فينا

ولمجي اشد من كل حب

وہ

۱۳۲

دولت با نفویکم

دولت خانوں

H. L. Williams

و فرغت اخبار نمود

...

ایندک بوجیه مانوجیه خود را از حق سازد و غیاج ایند و پیت را بنظم آورد.

عزك اذو الحصان بكمل عم النقاد هو طاف بهما

والله لا يخسر الأمر وخيمة الظلم والشتم

ند و شمع استماع نمود و با سماع الیه نواز شد و در بارگاه اعیان ابرار

محتاج که ایندو شعر را شماع نمود با ستمالت و نوازش و مضامیر داخل در احوال مشا و الهما

خبر است حنا
۱۳۳

ابن ویدیت را نقل کرد

ناقصه لا تدرعني بالضم اليك والقبيل بعد التثنية
الأنهر ما زبلي مني برفع غني من كني

حرف الذال

ذات الأذنين

لش عاتبه فخر ظهر بوده کوبه از لقب راضی او حضرت سکنه بن الحسن علیه السلام
بجایزه داده و انتظار که کولان از و بالانگاری بنظر من بعد باید و ذات الأذنین یعنی
صاحب دو گوش و این کتاب از بزرگی گوشت است (دو زن کرد و تحت مزاجت یک مرد باشند
هر یک خفته آن دیگر می باشد)

ذات الحفوف

نقی بوده است و توان زمان حضرت خنثی ثاب علی الله علیه و آله کوبه دانه زن فرزند
آورد و بعد از وضع حمل توفی نفس ندیده است ذات الحفوف گفته اند اما وجه تسمیه
بدین معلوم نیست

ذات الخال

انجوار و هرون الرشید و غنیمت بن ابی شوره که در حسن و جمال بکمال بوده و ابیات
ذیل را هرون در وصف شادالها و دوجان به دیگر می فرستاد

ملك الثلاث الاناث هان في وصال من ظم بكل مكان
مال الظل و غنى البرية كلها واطمهن و هرت في عصابة
ما ذاك الا ان سلطان الهوى و به خلب اعز من سلطان

بغیر این بعضی از ابیات از خلف شاعر است و او از قول هرون بنظرم آورده است و در بعضی
از ذوات الخال خنث بوده چون در لب بالا خال را بر مطبوع داشتیم معروف بذات الخال شد
و دوجان به دیگر که در ابیات فوق آنها اشاره شده یکی هر نام داشت و یکی هرون و دوزخ

ذیل شعر با هم اینست که بزرگ نموده است

ان هرا و ضبا نا و خنث من هرا و ضبا و خنث

خبر است حنا
۱۳۴

اخذت محرولا ذنب لما تلقى طلع و زياما الثالث

و ذات الخال اسم موضوع است در عربستان و عمرو بن سعد بکرم که میگوید هم توانا و ذات
الخال قبا اشاره بان محل است

ذات الخمنا

لقب هندی بن صمصام است و او غنیمت بن شاعر مشهور بوده و خان غنی محرم ذات
الخال یعنی صاحب محرم است و وجه اینکه شادالها یا بن لقب ملقب است این است که در و
هندی بن زید و برادرش و خال خود نشسته و در نگاه محرم از سر برداشت سبب از او
برسد و نکست بخود بالبدن که چنانچه فرموده است شادالها بن محرم است و سبب نام زو آنها
محرم از سر دو و کم و انقباض از اجزای صورت و در او دم بعد نکست بدرم صمصام بن الجهم
و برادر دم غالب بن صمصام و خال افرع بن حابس و شهرم زفرغان بن بدن می باشد اگر در میان
نشان عرب یکی باشد که بوند زو چنانچه فرموده محرم مثل این اشخاص می محرم ظاهر شود من باو
پناه نفرش می بختم از آن و هندی و ذات الخال را گفتند

همه این را محرم بعد از آنکه حکایت شد که در او وضع من و در او است میگوید از نظر این
داستان که اگر بستان نه می باشد حال فاطمه بنت عبد الملك زوجة عمر بن عبد العزيز است
سبزه مرمره داشته و همه آنها خلیفه بوده اند و در زده مرمره نفر و بیاب و مجسم
میوانت ظاهر شود اما آن محرم پدرش عبد الملك بن مروان و جدش مروان بن حکم و پدر
ولید و سلمان و زید و هشام و برادر زاده هاشم و ولید بن زید و زید بن ولید و ابی ابراهیم بن ولید
و خال او معاویه بن زید و ولید و معاویه بن زید بن معاویه و معاویه بن زید بن معاویه بن زید بن معاویه
شهرش عمر بن عبد العزيز بود و لکن فاطمه صحبت هم از این سبزه نفر زاد و نکسته است
(مادر فاطمه خانه دختر زید بن معاویه بود و است)

ذات الطاقین

اسماء دختر ابی بکر است که در حالش و حرف الف نکاشتند اما او می ملت شد و ابی بن
لقب آن است که در شب هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از میانان خود داد و وقت
کرده فحش و اسف از حضرت فرمود و وقت دیگر را بدست ثاب بن زید و ابی قتیق را بدست
مقر و وقت دیگر را بدست که لعل حضرت عمر کاتبان علیه افضل است و ابی قتیق

خبر است حسنا

135

اما بعض از بزرگان نوپرو دد کارها بان عزائم در بهشت دو وظائف بنوعائش خواهد
فرمود از اوقات نامدارات الظاهر گشت و وظائف بروزی کاب و عیال جام است که بان عزیمت
در زیر آتش خود پیوستند که بنده اگر بر آن ایستد که بایست و کتابت و کتابت و کتابت و کتابت
خلافت باشد که بر هر چه رسید و هر که میباید که دفعه عمل را باشد و سبب بود و است و است
پیر خود عبد الله بن زبیر را دروغی که در کتب معظمه از اهل الله تعالی منقض کردید چگونه
در مقابل حجاج معاویه و ثبات بن حنیف خود

ذلفاء

انجاری مشهوره عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف مهابدی کامل داشته
و حال او نیز بکمال بوده و در حق او گفته اند

وامّا الذلّ فبا حوتة فدا خرجت من كبس دشمنان

فغانا در دست منور مولود شد و مردم از شهر که بیخون جمال و کمال او بودند و از اشفاق
و در حق او نظر او در و دافاتی سطور است ایات ذریه پادشاه که بیخون است بیاوی
بن محمد انصاری داده اند و برخی از انجمنی العبادی دانسته

انما الذلفاء متبى فليدعى من ياور

احسن الناس جميعا حين تمشي وسقوف

حبیب اللہ فاء عندہ مطلق منها و حیم

اصل الجبل الشرخه وهي للجبل صروم

جہاں فی القلوب داء مستکن لا یرید

دوستان طرف مشورت است که سعید بن عبد الملك برادر سلیمان بن عبد الملك را بخود
دلفزار اویزد و کفر بنیامان را بدست و بخت بجزایر رومان حاکم باشد از صاحب اول و بنویزد
بعد ها که خلافت سلیمان بن عبد الملك رسید دلفزار بنیامان بدست ملک او درآمد
اما بختی کامل بمالك اولی خود داشت و دستگاه خلافت و بخت از ان اسباب نشانی او
نشد و نقش خود را بمالك مشاء و البه الله را می کرد چنانکه روزی در دعوت خلافت
بروز آمد و اشکبار گشت عباد الله من لم یجد و ما الا بنیامان و عالج ما لا یجی طال الحجاب
و ابطا الحجاب و الغلب طائر و العفل غارب و انفس و الهه و الفوا غنسل و انوم صحنس

خبرات حسان

۱۳۶

بجاءه على قوم عاشوا جلداً وما نواكدوا وكان الضمير جله الى ذلك الغرام سبيل كان امر جله كوييد شوسنان فامعق درحوالى سراى خلاه ابيات قبل واب است
دوسنان خود ميواند

بحجوة سمع صوتي فازعها من آخر الليل لانه النحر

فليس البدن ما يدري مضاجعنا
أوجهها عنده أي أم القصر

اجب الضوئ احراق لا غلق
ومعها الطرق والضوء مفيد

لومكت انت صوي على قدم
نكاد من اينها الشئ نغطر

ذلقاصدای سنان را شنید و برای اجتماع ایامی که مشا را الب میخوانند از فراتر خلفه بیرون

امد و اشعار و مطبوعات و مانند و مناسب حال خود بدین مغایرت بنای کرپین و در

کذاست سلیمان از صدای گریه او بیدار شد و علت گریه او را پرسید و فلان اینست شعرا

بر سبیل از جنال انشا کرد و بطف احتیال و اعتماد بر این اشفی و اشک و زاری از در غیرت کمر چا

الأربع صوت رابع من مشوه ^{بهمزة} فبح الحجا واضع الأب والجذ

بروحك منه صوتي ولعله
الى امن يفر معي الى عبيد

صاحب تزیین الاسواق اینجکاب را بر خلاف صاحب افغانی نسبت بعنوان نام جازیه عبد الله

ماوراءالنهر

ابوالفرج اصفهانی در اخلاقی در ترجمه حال جلیل مغنیه بنیاسنی منویس بعد از سابقین

عبد الملك شخصی ذلنا و ازین کفر و وقعی برا و منقیر شد و بطلاقی ثلاثه او را مطلقه کرد و اما

بعد از یاد از حد پشیمان شد و از آن وقت لفظ تلازمه را منسوب دانستند اگر چیزی را شما می گوید

بگفت و آید شین در ربع و لفظ ثلثه و از زبان غمیاورد و هم او در این باب گفته است

ذو القعدة سنة ١٠٠٠

مَشْهُورَاتِ جَوَارِي شَوَاعِرِ عِصَا سَنَامِ بِشَادِ وَأَبُو نَوَاسِ شَاعِرِ دُرِّ زَبْدِ اَوْرَا

اراده کرده و گفته است

عجا من حقا الذلفاء تنفى فياش الخلفاء

میگوید بختیاست از حماقت و لغا که بهر خطی طبعی خلفا را از وی می نماید در شان افشا د این

شعر چنبر کفنه اند که وقتی یونواس ازجهت جامعه سخن سنجی وشاعری بید بدن دلفنارفت

و اند سال وی مروان بن الحنفی شاعر شهرت که از قضا امان بود بحسب اتفاق ولود
انخانه کرد بدین طرخان از بابت نقی و کاهلی مروان حرمی در حق و ظهور زینب و ابوبکر
بالای دست مروان نشاند و این معنی بر طبع از خصم که از اسد و خواست در ضمن
شعری اشعار کند که تحقیر و توهین آن و تحویل کوهان و اما ملاجالت برایشان
و به نازده نیست

بقول مال و جاه و ملک و در طریق عشق اول منزل است
و هم بخواند که بل خاطر و هوای غلبه زلفا را در حق خود است با تمام باید و ملاحظه
از بهر بر خواند

نخمس من صبر یمن و قل لی ما ذا لقی من الهوی و لقینا
ذلفا از قصد و طاق الضمیر مروان کاه شده از تجالیز انشا نمود که شعر بود در غایت و غلا
سبیل وی و یوم که نو داشت که صحبت از نیک و مسرور و خلیفه عصر و پادشاه و
خواهد بود که لا غیر و نواز و در آن شعر شوق مکنون و عشق و غلبه بر این بیت بحث غلا
انجلی بر این کجی و این بیت است

فدیت بالبت الذی انشده حبیبی باللام و فیما
ابو نواس از کماله که در ضمن اشعار و بد از اشعار شد بدین و زنی ذلفا از نفرس کرده و داشت
که او سر کوی نبهت با زوی ذلفا است که ده گفت
عباس حاکم الذلفاء تنه فیما شل الخاناء

و از معارضات مشار الیها با شعری نصر حکایت است که بلبل قوت بدیده کوفی و قدرت
طبع او می تواند بود و از این ظافری خطاب خود ذکر کرده و گفته است و زنی عباس از اخف
شاعر که از زمانه که با سر خلفا عباس بن علی ذلفا و در عهد و شعر قبل و ابر و انشا کرده بود
که ابابکر من سباین مضمون سباین که

امدی لرا حصایب از جهه فیک و اشق و ز عیاضه ناجر
ذلفا بدیده بنوشتم بل بر فکر و کمال ساس با مضمون شعر از اخف می تواند گفت
خامنه النور فی الوداد لانیها لوان باطنها خلافا لظاهر
عباس از اخف از بدیده و طبع زاده از حد تصب نمود و در ذلفا از وی حقیقت افشرد

و عیاضه که در دوزی در خواست که از یک بیت را با و اکدا کند و زنی احدی از ظهار و نفا که
از انکار و ایکا و دست ذلفا مامور و در حق قبول داشت و بعد از آن از اخف است و بیت را
انشا و می کرد و بخود نیت سپداد

حرف الراء رابعه العدویه

ان الخیر رابعه و خیر اسمعيل العدویه و نفا شهرة مانه اول هجرى و از اهل الجسر و بوده است
در نیک و اینان و حسان و عرفان و گفت و شهود مشار الیها معانی بلند داشت امام ابو القاسم
القمی در رساله که در رابعه را در حد و ساجات خود می گفت الهی حلی که بود و دست
دار طایا و او در آنش می خواند نویی در جواب او هانی نداد و داد و گفت ظن بد می کرد و در کلا
بهم این کار و یک که خلاصه این در صفای ضمیر و کمال نیکوئی را که در رجال نفوذ داشت
از آن و او را نالاج الرجال می گفتند و بد و چه در عهد و قدس و نفوذی شهرت یافت که ضرب
لش کرد بد و هر زنی را که می خواست در مقامات معنوی سباین می گویند رابعه زمان خود
می باشد از شاه عصر رابعه یک حصری بود و بعد از آن که شهر رابعه دو گذشت
حسن طالب شد که او از زنی دیگر و رابعه بعضی مسائل و حقایق و معارف از وی پرسید و بعد
از اخف بار از قبول مطلب حسن امتناع نمود و این ابیات را نظم آورد

راحتی بالاعرفی خلوتی	و جیبی فامشانی حشری
لم اجد لی من هواء عوصا	وهواء فی البرابا محنة
حبما کانت اشد حنه	فهو عذرا و الی فیک
انست و جدا و ما شتم رضا	و اعناقی فی الوردی و اشقوتی
باطیب القلب با کل الخی	جد و وصل منک بشقی محنة
باسروری و حبائی و انما	نشاؤنک و ایتنا نوتی
فدیمجت الخلق جمعا ارنی	منک و صلا فهو اقصی منی

سفیان ثوری زنی را رابعه معاصره و جلالت فدا و امشرف بوده و زنی بارت مشار الیها مشرف
و مشکلائی که در حقایق داشت و نمیرسید و وی حل می نمود و زنی سفیان رابعه گفت

خبرات حسن
۱۳۹

در جبهه ایمان و اعتقاد خود را بحضرت حق جل و علا برای من بسیار بخشاید که گفت من خدا را
نیست و نیست و خوف جهنم منبر پرستم بلکه از کمال عشق با حضرت و برای اوای شراب طبع خود
عبادت می نمایم بعد از آن از من حاجات و انشاء خود

اعلمك حتى يحب المولى
 فما الذي هو حب المولى
 واما الذي انت اهل له
 فلا تعرفه فاولا ذاك

وحب الانك اهل لذالك
 فتعلم ذكرك عن سوالك
 فكذلك المحب حتى اراك
 ولكذلك المحرق فاول ذالك

مختص از باب سلوک را بصیر را داد ای حکمرانان! پندانت و حکایتان از او می پند و فغان او در سال که کند وی و هیچ و بغی و بی در که کند و هشتاد و پنج بجزی و دو حوالی درس شریف اتفاق افتاده و غزالی او در نکاه اهل سلوک و عرفا می باشد

رابعة الشامة

بنابر سطور اول صاحب نجات اینست بنیز در طبق عرفان همما اولیست و مسدود و کرامات
انرا و در حدیث است کلامی در عالم شغوف و خست و وقتی در عالم رجاء سکونت بوده و زیاده
است و بیست و افراتست منقول

حبیب البریعه در حبیب
حبیب غالب عن بیکر و شجعه
و بعضی اوقات بهتین قیل و امضایند
و مالوای قلیه نصیب
ولکن عن فزادی مانع
و بعضی اوقات بهتین قیل و امضایند

فالحکم فی الجاہل موانس
والجہل جمی من الزمان ہے

ابو الفتح مهروردی صاحب کتاب عوارف المعارف دو بیت آخری را بر اربعه عذریه
نسبت داده است در اینجا العلوم و بعضی کتب دیگر نوشته اند که اربعه شایسته مبالغه بوده که
نمونه ای از حدیثی که از اکابر اقصیه رسیده است نقل کرده و او را از این جهت خود اعلام
نموده و در جواب گفت که اشتغال من بمجال امتناع از این بار اهل و عیال است و اربعه از این
داشت که والله من بیش از این نمیتوانم مشغول و مقصودم از این نمونه چیزی نیست بلکه
چون از شهر پیش سال زیادتر رسیده و همچو نمونه از این افعال انصاف که من بواسطه

خبرات حنا
۱۴۰

[illegible]

وابعده جبالاً

از عارفان معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار انا الله برهانه بوده نام اصلش حاجبه نام سلسله خانم است بیست حاج میرزا محمد رشتی از کرامه و زاده کلان زوجیه حاج میرزا محمد رشتی از شاهپریان از سائمان زمانیه که مرشد کامل و سالک واصل حاج محمد جعفر کورد را نشانی بکلان رفته مشغول به عطف و هدایه بود از آن جماعه کلمات عابره و مواعظ شافیه وی ذوقی و دقایقش بعد از اصلاحیه هم رسید که پس وقت شریف و عمر عزیز را هم بصفیه قلب و نهضت اخلاق گذرانده و از بر و کان عصر صحبت عارف و بلایه و حکیمه مدانی حاج مولی رضا الهدایه اعلی الله مقامه دریافت و از آن بزرگوار بصیبه ذکر دوام نایل شد و رباضات شروع و از بیانات صحیح بسیار برد و چون مقام معلوم و در حدیث شاه مرحوم محمد شاه انا الله برهانه بکشف فاضل الهی از بیانات ائمه تائب خواند و برین دوا که مان کرمان نامور فرمود و انحال جمال معرفت از الخط نیز بطی و مکمل بوده و از جمله انا الله یا نبات صالحات و یسینا است در کرمان مشتمل بر گنجید و حسن و حیرات که بر سر مرقعه صحیح از شاخ فحام و اولیا کرام منهم العارضا المکاشفه و الحکم العظیم الحاج مولی رضا المدکور و صاحب مقاسح النبوه و الذوات العظیمه و فرقت از دهر و انومان در مصرف ایسایس بر دایخانه و هنر انومان از انخارج داشت مرحوم طایب نژاد داده اند و آینه همان نمکدان نیز از میرزا حبیبخان شهرت گرفته و از اوقاف و صدقات چار باتر اسان است در کلان نیز تفصیل در ذیل

شدند آنک فرخ خوانان من بولد سوف زانمال رشت مع ما بمان نبالک انفر شتر عا و عرفا
وسرطانک از یکجا نپیش مشهوره با مشهوره شرح حاج مراد شعیل و انفر دو دسته بازار شهرت
مخافه و ابر مع ما بمان هم کل الد کا کبر و الحراج و عجا و اشدند آنک فرخ صفا ن و

شد انك فترت و نرج كل كمر و از فرای بلوك و زلال است مع شعلات هاشم از اخي الزبیدی و
الباب و انشا و الكرم و الاستعداد و غير ذلك و افضله موضع تولد از حد فارق ^{مستحق} رباب ^{مستحق} رباب
حاجی مولی مهدی مدكور و اكاشنه و بعد با اعلم و افضل و اعرف و اذد و كوش و
مع الانقراض با انك نسل طه و ش و مع الانقراض ذكور و انا با اعلم و اعرف و افضله موضع تولد و ش
بالجمله و البها بعد از انجام من از من و از كمران بنام سه بیست سال مجاور بود و در سال هزار
دویست و هشتاد و پنج و كشت و مد و كشت و من از من و از كمران بنام سه بیست سال مجاور بود و در سال هزار
دویست و هشتاد و پنج و كشت و مد و كشت و من از من و از كمران بنام سه بیست سال مجاور بود و در سال هزار

رابعه اصفهانی
از زمانه سلاطین زمانی بوده و طبعی موفون داشته اند و بیست و شش
دعوی از انست بر یوزكارت عاشق كاد بریت سنگین دل ناهیران خویش
نابین در دمشق و طاعنه و غم خویش چون بچاند و پیچید این بدانی ندر من

رباب

دختر از انست بن مدی الكلی و از زوجات حضرت سید الشهدا علیه السلام و انچه و انشا
و دارای فضل و جلال میباشد و حضرت سید الشهدا علیه السلام از عین او بوجود آمده است و
امام حسین کمال محبت را بر رباب داشته و احرام زیاد با او پیوسته و چنانکه در مرقه

لعلنا بقی الاحب دارا
اچهما و ایدل جل جلاله
نستلم و ان غایب است

از حضرت سید الشهدا علیه السلام که حضرت امام حسن اعظمی برادر بزرگوار خود امام حسین در
افراط محبت رباب فرمودند حضرت امام حسین علیه السلام در شعر مطروحه و در انچه بنظم
آورند

ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی که در امام الشهدا علیه السلام و رباب شصت و ششری بود از مدیونان در
زمان خلافت عمر بن خطاب علیه السلام طوعا قبل اسلام و باهمان که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مایل و اصل با او کرده و او را به معنی رباب شده و حضرت سید الشهدا علیه السلام و سلمی و رباب
صحات را بخیر حضرت امیر المؤمنین و سلمی را حضرت امام حسن و رباب را حضرت امام حسین
ترقی نمود و انرا به رباب و رباب بر کرده و همان بود و رباب و رباب و رباب و رباب و رباب و رباب و رباب و رباب
نمود و منزلت شوهر بزرگوار خود و انفسه همیشه بر حسن و قار و اطوار حضرت و ان خود را رباب

و حسنه میباشد پس از انکه حضرت سید الشهدا علیه السلام الضلوة و السلام شهید شدند
بعضی خواستند رباب را از ویج کنند گفت بعد از انکه ایشان میبند و رباب سید المرسلین
گردید مدبر سپردند که بنده دارم و شوهر دیگر اخب را نخواهم کرد و این است تا که منی بطلب
و مشیر حضرت سید الشهدا علیه السلام اندود

ان الذی کان نوابضاً به
سبط النبی جزاك الله حسنا
فذلك اجد الصبا الوذیه
من اللیالی و من اللیالی
والله لا ینعی صهر ابهر که
خو اعقب بین الرمل و الطین

رباب زوجة اقبشر

اقبشر شاعر شهسودی و در باب عم زاده او بود و اقبشر نیز اقبشر و رباب رغبت نمود و كذا
رباب چهار هزار و دهم هزار و خواستند اقبشر را فرای خود حاجت برد و منوئل شد و چنانچه
از انها که از کار او نگذردند اقبشر نزد این زار الغل بحوسی دهقان رفت و طلب خود را
اظهار کرد و مشا رباب تمام چهار هزار و دهم هزار و او مبدول داشت اقبشر اشعار ذیل را بنظم
اورد

كفانی الجوی شهر الزباب
شهدت بانك طيب الماش
وانا باله الجواد الخضمه
وانك سيد اهل المحرم
اذا ما نزلت فتمن ظلم
نجا و فاروز في قعرها
فدى للجوی خال و عمه

این زار الغل از اشعار شبیه گفتی اقبشر را فرمود و فیه بنوعی و اسعانت کردی و چنانچه
بنوعانست فتو من که بکاره مرا حاجت روا نمودم سزای من اینست که اینگونه بنده ادهی
اقبشر گفت حرف بدی نزده ام با رباب و بنیستی که زار با د شاهان برار کرد و بهلولی دست
او چهل نیشام و اقبشر از الکفی بالحکم او چهل نیشام چه کبک او ابو الحکم دیاشد و کبک
ابو جلال که در مرقه

رباب

دختری بوده است چهل و عاقله از بنی ذهل که خدایش بر حاجب النبی با و معنون گردید و او

خبر ات حشا

۱۴۵

شعر است چند بیت ذیل غرض طبع قادر است

این کلمه را بربسته از سنبل آقا
با بانون کرد پنهان در دل شمایه
دل رفت و ز خون دیدم مار را
پیدا است بر رخ ازان علامت
مطبوع از شوق دل در سینه ام گوی که
نبرد لداوی بدل زابو و کافی میرسد
نقص صد نو چون رقص دیدم کف
کوی ندیده شکار مگر کند شکار
اشک دریم هر نو هر روز تا ملک
آه ز دست خوی تو هر شام تا ملک

(سلطان) روضه

دخترش از پدر بطلبش چند سلطان است که در بعضی از بلاد هند و سنان سلطنت داشته و سکه
شماره از آن فروغ غوره و حکمران کابل و غزنی بوده که بعضی از نوایحند را نیز تصرف نموده و
از سال شصت و دویست و هجری تا شصت و نود و هجری داشته اند سلطان روضه چون در باب
و اخلاق روضه داشت در زمان حیات پدر خود بطلبش در امور سلطنت دخالت مینمود و با پدر
با وجود چند نفر فرزند که در این دنیا بودند خود را در داد و بیداد و وقت بی در و در شکر
می و چهار تخت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورت بهر زمانه فداوشد و تاج بر سر گذاشت
و نقاب بر چهره بست بعضی گفت اند بعد از فوت بطلبش حکمرانی پسرش رکن الدین فیروز شاه
رسید اما چون بعضی از اهل بصره را در کار حکومت سپرد بعد از هفت ماه او را عیان کرد
این وضع را در دست نهادند و رکن الدین فیروز شاه را که فرزندش گردید و خواهرش سلطان فرزند
بجای او جلوس دادند و خلاصه در زمان سلطنت روضه بعضی از رجال و ارباب دوله او را غصب
شدند و چند بار به سایر شاهان و اعیان جنگ و گرفت و روضه غالب میشد عاقبت
او را بگریختند و در قلعه حبس کردند و برادرش معز الدین را بخت سلطنت دهلی نشاندند و این
درد و دشمنی بیست و هفتم و هشتاد و بی و پنج بود سلطان روضه در سال
شصت و بی و هفت با سواران قلعه کردان محبوس بود و چون آمده بطرف دهلی فرستادند
و در دهلی و دهلی در جنگ مقتول گردید

روضه

انجاری نازد که عبد الرحمن ثالث از ملوک اندلس و کشایر اهل اندلس و قسطنطنیه و مصر و حلب و شام و دیار
و مدائن و حرم حکمران عبد الرحمن ثالث شریف اندلس را سلطنت نموده و شان و شهرت خود را در

خبر ات حشا

۱۴۶

حاصل نموده است

و روضه خاتون از صاحبهای سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجه بی الدین
قاضی عسکر روم اهل بوده و این محب الدین از علمای انصاریان و ثماز آمده و بمناصب نوبت
روضه خاتون او را عثمانی روضه نامادی میگویند

رقیعه بنت ابی صیفی

دختر ابی صیفی این مائمه زعیب منافست و اهل سمر و او را صاحب الزوایا گویند و علت ازاد کر
خواهیم نمود بعضی شاهان از اصحابیات داشتند اما این اثر از ابو نعیم حکایت کرده که رقیعه
باجانب عبدالمطلب حسن بوده و هر دو در زمان حیات حضرت رسالت عالم دیگر گشتند
و عصر نبوت را در اولاد کرده و یاد کرد رقیعه بمناسبت صاحب الزوایا بودن و سپهرنامه ای
مطلب شدند و با بر لقب آنکه و می در مکه بمطعمه عظمی روی داد و حضرت رسول صلی
علیه و آله در آن وقت شش ماهه سال بود و رقیعه در عالم زیاده شخصی صدای گرفت
نزد یک کدای معشر فرزند ابی صیفی را که بخت او را منظر بود بد رسید و او را نوازش کرد
کرده و مقررات که بهر مقدم او از بلای محظوظانوده شود و بمبادیان شهابی که
حسب و نسب که جسم و سفید اندام باشد با مکران آنوه و چهره طولانی او را در و در بهر دایره
بر او در و از هر طریقی که خواستند و این عبت کند و همگی ابدان خود را باب شمس و نظیر نمائند و معطر
سازند پس از اسلام رکن بر کوه ابو نفیس صعود کرده انحصار در عاقل باران نماید و دیگران امن
گویند تا با ازان رجعت الهی نازل و غائله محطی رفع و زایل گردد و رقیعه خواب خود را بر پیش اظهار
کرده و گفتند عبدالمطلب دارای این شما بل است و بر سر این بر بنیمن و عمو و د و او نوا خود
حضرت رسول و همراه بر داشت بعد از انجام شرائط مذکوره که ابو نفیس رفتند و عبدالمطلب
بیرک و وجود خیر الایمان استقامت نمود و باید عالم خواند اللهم ساد الخلق و کاشف الکرمات و معالج
معلم و مستول غیر یفعل و هذا عبادک و اما اولک بعد از انک حرمک بشک و الی الیک سبیم الی ادهت
الحق و الظلم اللهم مطهر عبادک و اما اولک بعد از انک حرمک بشک و الی الیک سبیم الی ادهت
دعا و نزول بار از کس است میگویند

بشبهه الخداسی الله بلد تناسا
فقد ضلنا الحبا و احلوا الخمر
فما بال محجوف له سبیل
تخاصمت ببر الاقام و الخمر

سأمن الله بالمجون طائفة وخبر رشت بومانه وضر
سأمن الله بالمجون طائفة وضر
سأمن الله بالمجون طائفة وضر
سأمن الله بالمجون طائفة وضر
سأمن الله بالمجون طائفة وضر

رقبة الثقب

بکی از خطایات میباشد و رقبه بنت نوفل و خواجه و فغان بن نوفل است که در صد کتاب در تاریخ
حال انبیه ذکر کرده و گویند که در وفات بن نوفل حبس و کاهن مشرق شهری بوده است

رقبه

رقبه بنت نبوی با رقبه بن زکریا است و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بیجهت زنی
انهاد و التورین گفتند هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مکه معظمه اقامت داشتند
رقبه را به عثمان زنی می نمودند و قحطان با زوجه خود و بعضی از مدین با رقبه رفته و
سیدها از انجمن دست می زدند و آمدند و وفات رقبه در سال دوم هجرت اتفاق افتاده و در روزی که
خبر فتح جنگ بدر رسید و پس از آن حضرت رسول عثمان را از رفتن و خلا
شدن در غر فقه بدو فرمودند و دعوت را باها و عثمان گفتند

عجب بر چنین بری انسان رفته و بهیله عثمان

این اثر گوید و قحطان و رقبه در حبس بودند پس خداوند آنها را عطا فرمود و او را به عبدالله
تأسیدند و از پس پنج شتر سال بهمانند بعد از آن خر و چشم او را در ده صورتن آماس کرد و
در جاده ای که او سال چهارم هجرت از آن زخم و آماس دو گذشت خلاصه عثمان بعد از رقبه
میرا و حاتم کثرت خواهر رقبه را باکره بدو و زوجه ای که کثرت و در حرفت انگشت نشد و در
حزینت که این دو دختر را اینداید و پس از آن که عجب و عجب باشند عقد کردند و فخر کردند
نشد تا اول شد و او را پس از شش سال شد قبل از وفات پسران خود را بجزویر که است
دو نور بودند

سپیده رقبه

دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که از طریقه سیدنا طاهر سلام الله علیه با وجود
است صاحب ساقا که او را گوید سپیده رقبه قبل از بلوغ وفات کرد و او کراماتی که نیست سپیده

شار الیهاده انداز است که هنگام سفر از مدین به کفر از آل بنید طریقه عظمه آمده
خواست او را شهید کند و دستش در هوا و پایش در رکاب مانده و وحش از بدن جدا شد شیخ
حسن المدینی بگوید و در وصف زینب بنت جحش از سینه و فتنه و خواهر او حضرت زینب
کوسه خور زینب خلاصه می شود و در مصر با هم آیند و خواهر علیهما صلوات الله علیهما که بزرگ
میباشد که در بارگاه است

رقبه

دختر محمد بن علی بن وهب الفهری از حدیث های مصر است و مدتی در اینجا قلم علم داشت
کرده این زن خیر و صلاح و تقوی و علم شهوات و وفات او در چهارم و هشتاد و سه سال
مقصود و چهل و یک سال هجری اتفاق افتاده است و رقبه بنت محمد الثعلبی و رقبه بنت
الطائی و رقبه بنت القاری و رقبه بنت محمد شیباشند و در فتنه و فتنه و خطایات هم ستماء باین
اسم بوده یکی رقبه بنت ثابت الانصاری دیگر رقبه بنت کعبه الالسی

و پوشیده نیست که جمع رقبه و فغان میباشد و قبیل الرقیات پدر عبدالله است و
عبدالله از مشاهیر شرایع است و او فغان فغان گفته اند بیجهت است که رقبه را
تعدد و باین اسم داشته اند که چند نفر از جد های او ستماء بر رقبه بوده اند با چند نفر
از معشوقه های او باین نام نامیده شده و از قبیل و جغرافیای است شعرا که بگوید

ادعی باسمائنا فی قاتلها کما اسمائنا اخذت بعض اسمائنا

بر بعضی حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحية والثناء اخیری ستماء بر رقبه داشته اند
و ستماء بر رقبه بر این عقیده است بنامه است

رمله بنت ابی سفیان

مکانه نام حبیب و از زوجهات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و در حرف الف
ذکر او نگاشته شد

رمله بنت زبیر

دختر زبیر است و زبیر از عشق بیشتر میباشد ایندانش را الهی از شخصی موسوم بعثمان بن
عبدالله بن زبیر گرفت و از بعد از عبدالله بن عثمان بوجود آمد و از بعد از عبدالله بن عثمان و رقبه
حضرت سکنه بنت الحسین و از وی که کرده باین نام و رمله بنت الزبیر مادر شوهر حضرت

در خان خود را پیاده و پریشان حال در باب ایات سرود
همانکه کتبالا عباد سرور و نماند المبدی اغاث ماسورا
نویسالتی الاطمار جاتعه بنزلتکاسر ما جملکن نظمها
برون بخولد للسلیم خاشعه امصاره خبرات مکاسرا
بطان فی الطین والاقدام خافیه کانهام نطامسکا و کا غورا
روب مقی

عانا
بیتها
چون الطین کانت
دشت

صاحب محافت الاخبار و جلد پنجمین کتاب در ضمن و فایده که در سال نهصد و شصت
و هشت در هند و سن و طبع شده و او را در ایام پیکوید و روب مقی مغنیه نوشته
یکال حسن و جمال را است و درین و سببی و فایده در بابی شهر عظیم بهر ساند
جلال الذین بخدا کبر شایسته و بایسته و او را اشارت بها با الیه ملک خود را طبع
و علامه داشت و معاشقه و میان بود و در نوشتن و عبرت کینک جلال الذین بخدا کبر
بنشد

ریا

مختر خطی به سلی و مشوقه عیبه الحباب المتمدن الموح الاضاری بود و چون
عاشق و عیبه در گذشت بر روی نشر او افتاده و با سوز و کدانه همه تمام ایات سطوح
در ذیل و اکثر و اکثر که در کتب و جان داده است میگوید
نصرت لا اقصرت و انما اعلل نفعها لک لاحقة
ولو انصف روح لک انما لک اما ملک من دون البریه یسایفه
ما احد یجک و یجک منصف حبل لا نفس نفس موافقه

ریا

خواهر هم پیشه سلامت الفس جاز به مغنیه است که در حسن و هنر و شهو و قابل القیبه
بوده و این قیاس از قیاس الشاعر یا و سلامه را باید و بیت سوده و انها هم در شعرها
نقش نموده

لقد فنت و بار سلامت القتا فلم ترک الفس عیلا و لا نفسا
نمانان اما نهما فی هذه الهلال و اخری منها تشرکها

مغنی

مقصود از عیبه الرحمن بن الی العباد الحقیق است که بکثرت زهد و ورع شهو و بوده و
سلامه الفس مغنیه و اوست و در حال سلامه در حرف سیر یا ابراشاه الله تعالی
و بجان

دختر معون بن زید بن شامه از طایفه بنی فزطر است این اشکر که بدین و بجان از جوار و سعاد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده حضرت بشار الیه تکلیف فرمودند که او را از نو
نمانند و در سبک زوجات مطهرات من ملک باشد و بجان که کیمی انحضرت را بر هر چیز
ترجم داد

و بجان و آله

عارف است نظیر زاجه عدویه که زهد و صلاح شهو است و او را از اولیا شهره اند
نخاک لافس شرح حال او سطوح است
ریطه

بعضی از اولیا سیر گفته اند مهدی عیاسی و بجهت سعاد بر بطور و شکر که بنو ذامی و یا
بوده است برخی از خطایات نیز باین نام بوده اند و در بطوریت عیبه الله بن عیبه الممدان
الحارثی ماد و ابو العباس سقاح اولی خلیفه عیاسی می باشد

تمام شد جلد اول کتاب خبر ات حسن

بعون الملك المشان در یکشنبه

دوازدهم ماه رمضان

المبارک سنة

هزار و سیصد و چهار هجری

۱۳۰۴

خواهد رفت و بوی میباید که با آنجا و آنجا و ده دشمنی قدم است و خلفا را شد بر کوبل
از یونان و نایبانه و بکن و در ریت نمیدادند بلکه در فتح و استیصال آنها میگوشتند و میا
بخار و عا و مناجات شر و عا و از خود دفع کردیم اینهمان با خلفه را داعیه پیدا شد بر نو
ظاهر باشد که این یونان دولت نیست مناسب است که خلفه ام الفضل را یکی از اهل بیت
خود مخصوص کند و نیز میگوید عا بدین اجماع آری خود را اظهار داشتند مأمون در جواب گفت
اگر اینها را از اهل بیت اوطالسب از دشمنی دفع است اگر شما خود بدین اجماع دراز نیستید
که این جانب ایشان را میباید و اما اینکه جماعتی قبل از من در مهاله و استیصال آنها سعی کردند
قطع رحم نمودند بنده میباید از افعال صحیح و نیکایان اعمال شایسته خصوصاً قطع رحم
و قطع اهل بیت و اهل بیت خود که اهل بیت است که من از این عهد ساختن علی بن موسی الرضا
پشیمان بودم بلکه خدا داناست که من بخواسم حضرت سقلا امر خلافت شود و من با او بیعت
کردم و خود قبول نکرد و چه کند پیش از من بهایم باقی آمد و ابی که لاس محمد جواد را بیعت
تر و بیعت در حق ام الفضل کرد و اسب از دست دارم اخبر اگر مامون واسطه است که او را با حسن
سن و دیگالات علی و علی بن اعیان اهل بیت را میباید چون اجماع از مامون را اینها را شنیدند
گفتند این خلفه محمد جواد من و طفل است و او را از علم بدین و شریعت خبر نیست چون خلفه جواد
این داعیه هست بهتر آنکه چندین مهلت دهد تا او کسب مالوم کند مامون گفت ولی بر شما
من باحوال آن کودکی از شما دارم و از اهل بیت که علم ایشان از خود بیگانه است و آنها
در کسب علم از دعا بای نافتن خود مستغنی نیستند و اگر خواهی بد حقیقت و صدق این افعال
بر شما ظاهر کرد و او را اظهار کند که خدا را باینده دارد و این خلفه را لایزال با شما میباید
اکنون ما شخصی را از علم افراسید هم کردیم مجلس بود محمد تقی جواد مسئله پرسید اگر جواب
در دست داد ما را میباید و واجب میشود که باید نورانی از مامون بر من در این احوال علی بن
مامون گفت و از این جهت است و همین بر این اجماع یافتند از مامون بر من پرسید که بر آنکه
از فضل و ساطع آن زمان بود و مامون او را دارای رتبه و مرتبه عظیم میداشت و منصب قاضی
القضا و تمام ممالک مأمون بوی تعلی داشت آمدند و او را بر این داشتند که از محمد تقی جواد
علیه السلام در مجلس مامون را از این چند پرسید و او را علما سازد و خلافت عقیقه مأمون را در
خواب ظاهر میآید و مامون از دعا تا صواب خود را که دروغ را و دادند که در مقابل اینکار

مال بسیار بی دادند و روز دیگر مجلس منعقد گشت و محمد تقی جواد در مجلس حاضر شد و عیان
و هوای آنها را از ایشان منتظر بودند که محمد تقی جواد را آن امام زمان را چنان ملازم سازد که بنیاد حق
گوید مامون یکی را طلب امام محمد تقی جواد علیه السلام فرستاد و از وی اینحضرت در دست
داشت خود جای آماده ساخت و چون حجاب نبوی آن امام محمد جواد علیه و علی ابان الله
دو آنحضرت را دیدند و در آن روز فرمود عباسان با یکدیگر فرمایند و چون فرمایند که گشتند از
جمله حرفها این بود که محمد جواد طفل است و معلوم نیست که از دست این مجلس حرف تواند
زد تا چه رسد بجاوب مسئله محمد تقی جواد را در این مجلس حاضر است ام الفضل بیدار ساختن محمد تقی جواد
دری عیان کردن که گفت این خلفه بیعت است که از این حضرت مسئله پرسید مامون گفت از
خود انتخاب باید از آن خواست محمد تقی جواد را امام محمد تقی جواد که عرض نمود جعلت فدا لادن
بده مسئله از مسائل شرعی از مامون سوال کردند حضرت فرمودند هر چه خواهی پرسید میگویم
فدا بشوم چه میفرمائی در حق محمد تقی جواد که صدی را گشت و مامون محمد تقی علیه السلام فرمود
ای محمد تقی سوال تو بجهل است ام الفضل آن را گوش کرد و مامون در حقش که فرمود بنیاد جواد
از کتب مکتوب و از تفصیل این است

ابا از سید را در حرم گشتن را بپرون حرم و من و محمد تقی قتل عالم بوده با جاهل و عیان آن قتل را از کتب
شده با سهوا و خطا و آن عمر را زنده بوده بابت و مصر بوده با کبر و این قتل را توفیر اول بوده با توفیر
دیگر است که کرده و از صید از جیش طوبی و از غنای و از شکارهای بر زنده بوده با کمال و آن مختصر
بر قتل آن مصر بود با بپیمان و از قتل در شب و افغ شد با در روز و احرار او بمرده بود با حرج
چون حضرت آن شوق بیان فرمود محمد تقی و بهوت گشت و هیچ جواب نداشت گفت
و عا اهل مجلس محمد تقی را ظاهر و هویدا دیدند مامون از روی شاک و خوشحال تمام گفت
الحمد لله علی هات النعمه را میگوید در همین مجلس مامون ام الفضل را بعد مامون علیه السلام
داد و در بعضی از مومنین را عقیقه این است که مامون در حال خیره حضرت علی بن موسی الرضا
علیه السلام را از دست خود و ام الفضل را بعد مامون محمد تقی جواد را و داده بود خلاصه
ذیل مجلس منو بود در فون را از باب سیر چنین مسطور دانسته اند که بعد از بیعت و محمد تقی مامون
از امام محمد تقی علیه السلام احکام مسئله مذکوره در فون را بر سید و خواهرش کرد که حضرت
از ایشان فرمایند و حضرت را شرح و اینها که باید و شاید بفرمودند و در کتب معتبره تفصیل

15v

۱۳ کلشور

اولجای ترکان اغا

حرف بدو و الباء

گودید و در حق او گفتار است

بكاوة الملاية

مکتبہ

15A

انري بنهند للخلافه مالكا هبنا ذال وان اراد بعبد

مشك نفسك في الخلاص
اغزك عمرو الشنا وسعيد

ولما اُتينا

فوق المنابر من امية خطاطيا

فان الله اخبرنا في قطاوات حتى رابت من الزمان عجائبا

فكل يوم للزمان خطيبهم
بين الجمع لآل احمد قائما

باقی ہیں

بنت ابی علی الشیبوی

نوحه ای عید الله الخضر است و در علم فقر و هادق داشته اند لطیف صغری سبکی ذکر
اوشه است

بی دست

فما زينت خداه بر روی است که در حرف باه ذکر نمودیم بنفهم زاده در ندرت کفر خود میباید در
سال یا نصد و هفتاد و شش زنی در مصر پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارف چند
اظهار کرد و موافق خطوط از زمان چند خط را خوش و لطیف نوشت و مردم با او مبالغی نمودند
و مالی وافر تخصیص نمود چنانکه از بعضی در بخوم ظاهر خود بیانه طلب نصیحت کرده است

بی بی

خواهر شیخ عبدالله دیوانه بوده و بی بدلی عزین ذکر می از نووده در هرات اقامت داشته
بافتن طابع موزون کاهی بقی نظم میاورد و این شعر است
دوم سابع و در زیر و درین و نام که ناظره اشخو خضر ام کنم

موت ثقیله التنا

مختر خطب حدیث ابو الفرج غیب علی بن عبد السلام الا و نای است که در حرف تا زجره
حال او نکاشته شد تنه ان زجره را که در مشار الیهام در ملافت حدیث مشهور و حافظ ابوطاهر
التلفی بر سر بر دایو الحاج صاحب کتاب الف بابی شرار الیهام که معروف بابو الحسن علی
بر حدیث است هم در س بوده و در زب ابوطاهر التلیف تحصیل می فرموده و در عیادی اکثر
سال یا نصد و شصت و دو بابو الحاج از غیب اجازه گرفته و بابو الحاج بناسی میگوید ثقیله
بن اذن داده است که مجموعه اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده فراتر و در باب تمام

در مجلس داشتند از یک قصیده طویل که در مدح حافظ التلیف شرح و تفسیر

اعوام اسامند اشرف تا نامها و علاه طاهر التیام خیا امها
والزوضه تنیم بنود افا حنه لنا کی فرجا علی غما مها
والرحیل الغض الذی احدا فر فریونیه و ما نقول خزا مها
والورد یجکی و جینه محمره الخ من فرط الحب الشا مها
وشقائق الغار فی وجناهم خالان مک خالها رفا مها
و بعد از اتمام کمال شیب شروع می در حافظ التلیف کرده گوید

بالصالح لم السعادة قد افیات و تفت بعد الکری توامها
ولیع حواطرنا لعل فکنا لنا خیر للفر بصر حاما مها
مدح الامام علی اة نام خیر فخر الامنة شیبها و هما مها

الحافظ الحیر الذی شهد له ارض العز از فضل و شایها
و اعر صبه را طوی خوب گفته که خضر لطافت و رشافت و ابل از امر او بر سر صا شد
تندو

مختر حسین بر او بر از بجای زکات و نفی بدیع الجمال بوده و با عفت خود با حد بر او بر
عمر آمد مملکت ظاهر بیون از ملوک چرا که مصر او از و بیج کرد و بعد ها طلاق داد عز
او شاوله بر شاهزاده بر او بر او را بر بی که رفت چون بیجا داد باز گشتند عمر او احد
در گذشت و شاوله شوهرش را الیهام بخت با د شاهی شت اما او شوهر خود را نای بود بخو
و خود با طاعت بر با خت بعد از آن محمد شایر فرایوسف با و حمله کرده بکال بنیاد او
در بیند محاصره داشتند و از راه دجله خود را با واسطه رسانید و تتر با شصت و شش
اهالی او را با محمود بن شاوله بر شوهر او حسد حکمرانی می کردند و محمود را نیز
هلاک ساختند در سال هشتصد و نوزده هجری خود مستغلا حکمران شد در مصر
با اعراب حرب کرده و جزیره واسطه بخرت مشار الیهام داد و بنام او خطبه خواندند و که
زند را خرا که در سال هشتصد و بیست و دو در گذشت و در انبیا ابن حجر در گذشت
شد است

شریا

مستوفی عمر بن ابی ریحانه الهروی از منفذ منبر شعری اسام و مختر عبدالله بن الحر بن
امیه الا صغر است و از جمله اشعار زائعه که عمر بن ابی ریحانه در خوا و گفته و در حق بوده
که مهمل ریحانه بن ابی مرزبان مشار الیهام از زنج عوده و از نصیب است طوی که در کتاب

از انبیت

ایها الطاروف الذی قد عانی بعد ما نام سام الزکبان
ذامن نازع بغیر و لیل یخطی الحق استانی
و در بر قصید گوید

ایها المسک الشرا یسهلا عمر الله کبیر بلقیان
میراثیه اذا ما استعلت و سهیل اذا انقل بمان

و لطفا بر اشعار پوشیده است تنه سنگام افرا و زبای و زیج او و سهیل عمر بن ابی ریحانه

خبرات حسان ۱۶۳

اعوان علمیه از من بفرستد تا احساناً بقتل او و زینت بهاست او علماً فلا عرو
الثقوة اللان طعن فلا من و کتب و القاصیب بما آکثرین غطاها السناد
بجلا ببا القانات العابدات الشانحات مالتب بالعتی و لا یکار و الی کتاب الاکرم
اذ یلقون افلا هم ایتهم بکمل مریم فزده و عزه العبد الاثم کاتب الشرایخ الخاصه فی دایم
عما العفونه بحسب الی القاسم و السنة التاسعة و الستین و بعد الثانیة و الاکث من
هجرت علیهم و علی الی القسوة و التالیم

حسرو

ما در ملک اشرف از ملوک از انصهر است زین با عقل و تدبیر صاحب خا و عطا با ای کثر بوده
هنگامی که پسر حکمرانی داشت چون صبر و صفا و الهام و امور محکمت را اداره میکرد
این صبر و ذکر این را در دایره خود در میان و فبات سال هفتصد و هشتاد و چهار هجری
نموده است

حسین

اسم دختر احمد بن داود و القریبی و دختر احمد بن المصدف بن محمد الشبازی و دختر احمد بن
عبدالله المحبونی و دختر قیس الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فضلاء خفیه هستند که
با این اسم دختر شده و همه مکنی با یوسف بوده اند و یوسف معروف با امام اعظم که ابریک
داشت ناز میخواست که دختری مستحق یوسف داشته باشد که از غار کعبه فوق الحوائج می گذشت
اصحاب منافق یوسف خبر از حد ذکر و انا فزندی ندانند و لفظ یوسف چون یوسف اهل
عراق میخیزد و اکت و یوسف خط و وقت و زمان خود را به هر بن اسلوب می نوشت و بر
صط و نوشتن و سر سال که می شنید همیشه بر خود و دوات نگامید داشت و یوسف
گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم منقسم شده این مطلب دادند که خود را بر علی الدین الکافی
مقل کرده و از نوادش میوه است

باب خانزاده الطاه

دختر میرزا کاکا و پسر بی بوده طلعتی بدیع و طبعی موزون داشته است این شعر از دست
شیخ و منزلت با بهمان خواست داشته این خاطر این نا توان خواست داشته

خدیجه یک

خبرات حسان ۱۶۴

یکی از بنات حضرت امام زین العابدین و یکی از دختران حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
خدیجه نام داشته اند

خدیجه خانم

زوج میرزا محمد زین معروف بود که عمر مرحوم رضوان او امگاه شایسته سیدنا فاضل شایسته
طاب ثراه بوده و بعضی از اهل الذریه شایسته دانسته اند در حال این زن را در عالم ناریخ و قیام
و عظم است چه یکی از اسباب عزت سلطنت سلسله جلاله فاجایه منبوان او داد است
نویسند آنکه سالها که بخان منبوان با خوشی سل بود در مقام صفر از صفر و نود و سه هجری
این خبر شدت نمود خدیجه خانم برای شایسته سید که بهر فرامرد و در کار بخان اقامت شد
پنجام فرستاد که ناخوشی و بکل و بطالت شایسته داشت و احوال ملاکت میر و منافقت و بعد
کار باش مرحوم معظم طبیب الله مقصد بزم شکار بهار لواز شهباز بیرون رفت روزی در
صفر که در هر گشت در وازه را بستند و بداد است که در بخان دو گشت است و بعضی گویند
بجمله اهل بدیع خانم او را از احوال آنها و اعلام نمود و شایسته جا بجا از ما بخا و اسیر و بدو نفر
ناظران ناخن و کار سلطنت را برتری کرد و نواز خضبط است با لخت

خدیجه

دختر احمد بن الطاهر بوده و شاد و الب فاضل است و معروف با این صلیب به باشد بیت
ایر الخلیف زین محمد شرماد و زین الدین محمد البالی از اساتید این جماعت و این هجرت را با
خود ذکر نموده و شاد و الب هاد و واجب مقصد و هفتاد و نه هجری در گذشت است

خدیجه بنت محمد بن احمد

فاضله فاضله است از اهل خراسان و پدرش قسیر ابو رجاء الحیرانی قاضی مشهور نباشد و بوده
شاد و الب احوال خوشی و شورش و در عالم تمای داشته و از بدو و بار علی را با
کره وفات او در سال سیصد و هفتاد و دو و اتفاق افتاده علی القاری در کتاب خود که میگوید
با ثمار الجنبه است که بدید خدیجه بنت محمد بن احمد فاضله بوده است و دفعه را بهار و نوز و یک
خود بخاطر خدیجه نموده و رحمة الله علیها

خدیجه بنت الملائک

دختر ملک اشرف شعبان بن حسین از سالکان ترک مصر است شاد و الب هاد و نازم البشکی بود

خبر ات حسن

۱۶۵

و این مجرای را بنام خود ذکر می انداخته و کوبیده اند و نیز زبده فرزند انانک ملک اشرف
وفات کرده و بعل و در باب کتاب کار و اداره امور شهری داشته و در سال شصت و
بست و شش هجری درگذشته است

یکی از اطایف مطو و در او فیاض از آب که در شهاب فوجی ادیب و در پیشگاه ملک
اشرف پدر خود پیرشتار و الهام حاضر بود سعد الذین نام طبیب و داخل شد ملک اشرف
شهاب گفت در حق این سعد چه می گویی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد سعد گفتم
و اگر بر سر سفره نشیند سعد بلیغ و اگر در پنجه او کیو مهمان باشد سعد اختیبه و اگر
علاجه یکی از مسلمانان رود سعد ذابج و لطیف و تکلام بر او باب دینی معلوم است
(بلیغ بضم با و فتح لام معنی بلیغ کننده است)

خرنوبت قحافه

شاعر عربی بوده و این دو شعر از ویست
اعاذت علی ربه افیعی فعدا شرقتی بالعددیعی
فلا یابیک آسوی بعد بشر علی حبه موت ولا صدیقی

خرانه

موفق و اندکی مطو و است که خزانة درخت الدین جعفر بن فطه در فوجات عراق بعد
بنای و قاص بوده و این ابیات را در مرثیه اشطابی که در ازل بخارید و در جبهه شهادت و بنید

سرود

مناجی جودی بالتوبع التوایم فعدا شرقت فیما سبوت الاغایم
و خزانة سعد و عرو و مالک و سعد مبد الجبر مثل الغایم
ممنه غدا الوجوه اعزّه لوت لدی الحب الجائست الحایم

خنداء

پوشیده نباشد که در فخرین با این اسم نامیده شده اند و یک خند است جذام و عیبری
خند است عرو و الشریه و هر دو محابیه بوده اند

خوله بنت الاقری

خامنه و این که از و در فخر محابیه و شاعر بوده است دارای فصاحت و شجاعت و در

خبر ات حسن

۱۶۶

و اندکی آثار او مندرگوست آثار ابهام و فوجات مصر و شام حاضر بوده و کارها کرده و
اسباب قبل از این ابیاح کار او است و در وقتی که بر او ضرر او در جنگ انطاکیه با سر شده
بوده گفته است

الا یخیر بعد الضرا فی یخیرنا من ذالذی یا قوم اشغلکم عنا
فلو کنت ادیری انة اخر القنا لکتنا وقفنا اللواع و و ذکنا
الا یأخر ایما البین هل انت عیبر فیل یقیدوم الغائبین تبیرنا
لعد کاننا الا یام زعمولسیرهم و کما هم زعمو و کما نوا کما کنا
الا قاتل الله النوی ما اسره و افیعه ما ذابرد النوی منا
ذکرنا لالی الجمع کما سوتیه فتر قنارب الزمان و شکتنا
لشنا خفا فالا طابا و فکتنا لکننا فی دار الصد و همنا
ولم انزلنا لو اضرار مقید و ما نحن الا یام الامصاره
ما نحن الا یام الامصاره و ما نحن الا یام الامصاره
ای الفلب الا یخار فی الناس غیرهم ادا ما ذکرهم فاکر فلو المخصه
سلام علی الاحباب فکمل شتا و از اید و احنا وان منعوا منا

نیز این مرثیه را در فخر ابی

ابیداجی بلذا الضمیر عیبر فلو انی کنت بر قنبله
سایکی ما حبت علی شیطی اعز علی من عیبق البین
فلو انی کنت بر قنبله لمان علی اذ غیر المبین
و کت الی السواری طریقا و علو منیر بالحبیل المنین
و انا معشر من مات منا فلبس هویث و موت المسکین
و انی انصال مضو ضرار و کفی الحرب یضم للقبون
و قالوا کم بکا و کذا فک هلا اما انکی وقد قطعوا وینیه

من و عیبت علو و کذا فک ابی فصاحت عرب بود و بر شصایر بر او ضرر او در جنگ
انطاکیه با سر شده چون اشعار او را در و قصه او را در شهادت ابی است و در فخر او

نظم کرده

یا

خبر الشحنة
١٤٧

ابارلدي قد زاد قلى لهبا
 وقد ارسى قار المصير شعله
 واسأل عني اني كسبي يجرؤ
 فلم يك فيم خبر عنك صادقا
 بنا ولدي مذهب لكدر ^{عنه}
 وفكري مشوم وعقلي بوله
 فافزلك حياتي هه حجة

وغيره بنیت غفار و ساد بنیت ذوالح و ابی بنیت سوار و سلیمی بنیت التمان و ام ابی و هند
بنیت عمر و فزینة بنیت اضرار بنیت زکریا صاحب شان و شجاع بنیت دود و دود و غیره ای برمود و
اجناد بن رشاد بن محمود و ابی بنیت و غیره و در این حدیث است که من در دم کرده و سلیمی بنیت
سعد که زاهد فایده و خوش بنید باشد و در شریک از عشره بیشتر میباشد چو اشک
خیل و مرغ و غیره بنید بسیار است بلیغمه از این نصیحت کرد و منی داد

فامية الحجونية

صاحب عقد الفرائض گوید دوا میرفتی بود از یک خانه که بنویس داشت با چو ده سپاه و چون در
کوچه که بنویس که میرفت و با واقع است نه پست او را چون بنویس که بنویس داشت با چو ده سپاه و چون در
جوابش گفت که نه من و زن است او را احضار کرد و در آن وقت ما با یکدیگر با این نام یعنی بنویس
آمدی و درین سؤال کابر بنویس که دوا میرفت بود و از اهل او جواب گفت که با مقصود تو
از این سؤال عیب جوئی و مطالبه باشد بدان که من زنی که نه هم و نه بنی با فرزندان
حام ندارم معاویرت گفت راست میگوید ای پادشاه برای چه احضار کردم دوا میرفت که لا
یعلم الغیب الا الله معاویرت گفت بچه رحمة علی علیه السلام را دوست داری و مرا دشمن با و محبت
بپور زنی و ما من خصوصت دوا میرفت اگر حقیقت و ایبان که مرا دشمن خواهم بود معاویرت گفت
دوا میرفت علی را دوست دارم برای آنکه عادل بود و ما را هم در بطور موااسات معامله
میکرد و ما و تو دشمن بچهره آنست که بچیزی را خواستی و از عاگردی که با افت و استحقاق از او
نداشتی و با شخصی در آن باب جنگ و جدال نمودی که از خواص و ابناء بود و من یکی را دوست
میدارم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را دوست میداشت و او خود دوست داشت

خبرات حضرت
۱۶۸

15A

معا و ساکن بود و صاحبان دین با آن از احترام بنمود و نزدش می آمدند از آنکه خیرات می بخشید
و پیرو هوای نفس خود نمی کرد و پدید و بعدل و انصاف حکم می نمودی بلکه بظلم و اعدای خود شک
شدی معا و پیر گفت خصوصت تو این برای اوست که شک و کینه انهای تو بزرگ و زشتها
تو خیر است و او می گفت درین اوصاف هند ما مد تو ضرر یا مثلش است نه من
معا و پیر گفت دین و پاکیزه و در من ختم و عیب تو نیست چه اگر شک من بزرگ باشد
طفل او نام الحلف و کامل بشود و اگر پنهانهای او بزرگ باشد کودک را که بر می دهد
سیر می کند و اگر او نهان بزرگ و غیر باشد جانی را که می کشد بر می خاند و می کشد او را و اگر
بود معا و پیر باینکلمات حدت و او می را که کرده او را از ام سالف بعد از آن باو گفت ای
نوحی را بدین داری می گفت بل دین ام معا و پیر گفت و او را که بزرگانی داری می گفت و الله
دیدم که این ملک و سلطنت که تو را می نمودن نموده اید او را بخود واجب نداشتن بود و این
جاه و جلال که تو را مشغول و تیربون دارد و مطلقا در او اثری نداشت معا و پیر گفت ای اکابر
علی را استماع نموده داری می گفت بل کلمات آنحضرت شغای قلوب بود و بعد از آن
و چنانکه در عن زینب و آن صاحب زلف را زایل می کند کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام

همزنگ و بصیرتی و از دل ما میزد و دعا و بر طبق معنی این شعر
شهدت بحسن صفاتها حضراتها والفضل واشهدت ببر الأعداء

گفت ای دارم به دست گفت حضرت مرقی و کلام او چنین بود بعد از آنکه به زبان
گفت ای حاجی بن داری دارم به گفت در اینجا که می بینم است که حاجت من نزد تو رفع
میل نماید مع او به گفت ای هر حاجی که داشته باشی از او بپا و دم دارم به گفت بکنند
شمراده میخواهم که چشم آنها بفری مایل باشد و شرف بان آنها هم باشند ان شاء
گفت اگر آنچه خواستی بود هم نزد من عمل خواه شد دارم به گفت سبحان الله که توان عمل

بست نزدیکی معا و برابند و بدست برخوانند

اذالم اعد بالحلم في طلبكم
فمن الذي يصدي بوقل للحلم
خذ بها عنبا واذكري فعلها
جزاك على ريب العداوة بالشلم

بیداران مدارب گفت فم بخدا که اگر علی زند و بجای من بود یک شرم بومید
گفت و الله جل مال مسلمین شرم یک شرم بگویند

فان شئت
انظر ان كنت كرو
هذا الذي يصنع
انما هو كمن خرج لعلوا
مفسدة ان يفتن بكلامها
يخافه ويقال ان انوار
ضاعت عليه في الوقت
العصر حاشك الحق والدار
الذي يروح اثاره في المصطنع
مهرج احسن مذاقه فلان
وان الفلانة بن ابي اله
رجوع

دلاشوب صالحه سلطان

ماد و سلطان سلیمان خان ثانی و از حلال سلطان ابراهیم خان سلطان عثمانی است و در شنبه
مذ فو شد پسر سلطان سلیمان در روز دوشنبه پنجم سال هزار و نود و نه هجری قمری تحت سلطنت
عثمانی جلوس کرد و نارنج جلوس او را چنین نظم کرده اند
بوم ناز محترم انجلاء صبحده بین ابله سلطان سلیمان زما ابتدا جلا
سلطان سلیمان چهل و دو ماه و دوازده روز که سلطنت کرد و چون دو گشت پیاده و یک گشت
از عمر او گذشت بود خط خوش بنوشت استقیم زاده و در اندک کمال خطاطی در ترجمه حال
مختصری از نوشته بعد از آن گوید سکه کش که منقوش نام دار و از نایب تنگی زمان برادر او
که از بیت و مپه سر مشقت عد دیول منقوش قطع و سکه کردند

دنیای

این مجید و تابان خود در بیست و یک سال مقصد و مقاصد و ترقی کرد و در نهایت کمال
الغنیة الذمشیه خوانده بود شایسته که در موسیقی باطنی و درجه مهارت و کمال رسیده و
در نزد ملوک و امرای درجه اعتبار حاصل نموده که تجاوش او مالیات ارباب طرب را بیکاره
نخستینند

رابعه

شاه الهام از رابعه مد و تیر و شایسته و جلیان است که پیش ذکر شد این مجید و کتابت
در ضمن ثقیات سال مقصد و ترقی در کمال توفیق و معلوم میشود و در خود
این مجید عقلانی بوده و در سال مقصد و ترقی در مکه معظمه و مجلس درس حدیث
محدث مشهور و شیخ زین الدین الیالبی حاضر شده و بهایار مجاز محمد بن مصر و شام و الهام
اجازه داده اند شیخ الشیخ محبت الدین بن لاشفر او را برتری گرفته اما قبل از و چند روز
شهاب الدین بن مکنون بوده است

بطور اسطر و اطهار پیدا و کرد و شعر قبل را اکثر رابعه مد و تیر و شایسته داده است
تغییر کلام و است ترجمه حبه هذا المملوک فی الضیق بدیع
لو کان حیات صادقاً فالأمل من ان الحیث ان یحب مطیع
و الغلوای و در تبخ شهاب بطور گفته است اما در بعضی کتب باسم محمد و وزین

نوشته شده

رابعه البرمکیه

انجاری مد و تیر و فضل بن محمد بن خالد البرمکی است و در معامد التخصیص و شرح
حال شاعر صریح الغلوای که مسلم بن ولید ذکر کرده است از و شده است
وامه

وامه بنت الحسین بن محمد است که شاعره بصریه و از شعراء حجازیه میباشد و این
از و است

بالت شعر و بیت اصیحت غصصا هل ابطن قمری لبست بهادود
لقد بدلت من یحید و ساکنه اوضایها الذلیک بزفوف و التانی
و کلمه لب و در و لب اصیحت اسم است و محل اعراب دارد چنانکه در بعضی متون
و غنی بن سوی بن محمد ابی امله عندی یضیق له حد
کلمه عنده بن حال را دارد و بنیول در شعر بر بند است چنانکه عنده بن سقی فاعل کل
انها ابعثه بن

وقیت

مخترع غنیة حمید التلام بن محمد بن مزروع المصری است و در و انشا این مجید ذکر شده
و از جنس و از المصری و از بنی التاس و البیدی و الحمیری و بعضی دیگر از شایع مصر
و شام در علم حدیث اجازه گرفته و در سال مقصد و ترقی در سمرقند و ترقی در سمرقند
سالی دو گشت است و ترجمه حال فاطمه بنت یحیی الغنیف که خواهر شاد الهام است
در حرف فایا بد

روید خاتم

انزه ای عثمانیه با علم و فضل همین زمان است و در مکتب رشدیه راناشیه یوسف پاشا
مکتب معلی داشته و پیش مو فون بوده و اشعار و کلامی که در نارنج جلوس سلطان افراسخان پیغم
گفت بواسطه روز و انجارات منتشر گردیده نیز از نوای که در مکتب رشدیه راناشیه سمت
معلی داشته فاطمه الزهرا خاتم است که در مکتب سلطان احمد بی علم و فطانت و اندیشه
در سال هزار و دویست و هفتاد و هشت و دوازده سال مولد شده

ریا العقیلیه

شاعره بوده است بصره از شعرای عجمیه و ابیات ذیل از ویست
 فلو جد مغلول بیهامونق لبافیه من ضرب النود کول
 فلبیل الواله اسم مجربره لرجد نومات المون عویل
 بقول لرا البوابات معذب غداه غداه غداه غداه غداه
 باکتر منی لوعه نوم بان لے فزاجیب ما الیه سبیل
 عشیه اشقی القصده برده عذ الفصید روعات الهوی قایل
 و بعضی از اشعار و بضایع الحالات زینت داده اند

۲۲۲
۲۲۲

[illegible][illegible]

[illegible]

السلطان فصله خان	ولادت سنه ۳۵۶	جلوس سنه ۳۵۳	مدت سلطنت ثلاثين سال	رحلت سنه ۳۵۹	عمر و حوال و قوت سال	مدفن و در خواجہ ربیع
محمد حسن شاہ	ولادت سنه ۳۶۷	جلوس سنه ۳۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۳۷۴	عمر و حوال بچہ سال	مدفن و در عبدالعظیم
خیر علی شاہ ملک بچہ خان سوز شاہ	ولادت سنه ۳۷۸	جلوس سنه ۳۷۵	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۳۸۵	عمر و حوال هفت سال	مدفن ایسرا آباد
آغا محمد شاہ مرجور	ولادت سنه ۳۸۵	جلوس سنه ۳۸۲	مدت سلطنت بچہ سال	رحلت سنه ۳۹۱	عمر و حوال ثلاثين سال	مدفن و در اشرف
فصل علی شاہ مرور	ولادت سنه ۳۹۵	جلوس سنه ۳۹۲	مدت سلطنت نہ سال و پنج ماہ	رحلت سنه ۴۰۵	عمر و حوال چهار سال و چہ ماہ	مدفن قبر
نائب السلطنہ غیاث علی شاہ مرجور	ولادت سنه ۴۰۳			رحلت سنه ۴۱۱	عمر و حوال بچہ سال و شش ماہ	مدفن و در مشہد قند
محمد شاہ طالب شاہ	ولادت سنه ۴۳۳	جلوس سنه ۴۳۰	مدت سلطنت چہار سال و شش ماہ	رحلت سنه ۴۳۶	عمر و حوال یک سال یا زود ماہ	مدفن در ضلع

[illegible]

وہر جلیلہ احمد

فأجاب خطابه الشريف الأناطلي الحظي أمير كير وديريك وديريك كاضون خضر فون ان قوتخانه
و ديور كخانه و اهراس قاهر و سوله و ياره نظام و نظام نظام
جناب جلالتاب نظام الملك في لشكره و دين خضر لشكره و امير فزان

ارباب قلوب و افکار
ملکوتین و کامیال و غیر
لک و کمال

خدا جلالتنا میز علی الوفا
لشکر نویدینا شو و نایزات
حلیله لشکر جناب حاجی
میز علی بقیم میسر لشکر
جناب میز الفت حق وکیل لشکر
حاجی میز انفع لشکر نوید
میز ابو فضل لشکر نوید

میرزا اسمعیل لشکر نویں
میرزا علی مقین لشکر میرزا
حبیب الله لشکر نویں
میرزا ذبیح الشاہدین مستوفی
میرزا اکبر رحیم حاجی میرزا
فضل الله میرزا حبیب الله خان
بدایا اشرف میرزا علی
الدینیار جلالتاب میرزا ذبیح
میرزا علی ولد رحیم میرزا ذبیح
ذکر لشکر میرزا ذبیح
ناون لشکر میرزا حبیب الله

سرشته دار میرزا هاشم سرشته دار
میرزا علی رضا میرزا علی علوی
میرزا سید تقی میرزا السعید
میرزا آقا سرشته دار
قورخانی
میرزا آقا لشکر فیض میرزا ناصر الله
سرشته دار میرزا اشرف سرشته
دار میرزا ولیقله سرشته دار
میرزا سید حسین سرشته دار
میرزا علی اکبر سرشته دار
فیروز خان
میرزا امادی سرشته دار
مخزن
میرزا سید حسین سرشته دار
مفتیان
میرزا محمد رفیع باقری میرزا
علی رضا مدنی ناشر و دارت جلیله
لشکر میرزا ابوالحسن میرزا علی محمد
میرزا اکبر میرزا امان الله
میرزا عبدالکریم میرزا عبد الحسین
میرزا ابوالقاسم میرزا احمد
میرزا محمود خان
عزبان دفتر لشکر
میرزا مهدی محمد باقی میرزا علی اکبر
میرزا السعید نیک میرزا السعید
کوچک میرزا اجعفر میرزا حسن
میرزا اجعفر ایضا میرزا حسین
میرزا اغا خان
مأمورین و لایات
ادبیه و انجمن
لشکر نویسن

جناب میرزا محمد خان پسر نظام
میرزا اسید مرتضی لشکر فوبس
میرزا علی آشتیانی پسر حاجی
میرزا اکظم میرزا علی اشرف
میرزا احمد میرزا محمد میرزا احمد
آشتیانی حاجی میرزا ابوالحسن
لشکر فوبس
سرشنه خازان
میرزا ابریم میرزا عبداللطیف
میرزا علی میرزا ابن العابدین
میرزا محمد میرزا ابراهیم ولد حاج
میرزا ابوعت میرزا احسین
میرزا افق میرزا اسکندر
منشیان
میرزا محمدخان میرزا اسیدمرتضی
میرزا احمد میرزا اسفند
خزانه داران
میرزا اسیدمرتضی مؤمن لشکر
لشکر فوبس پسر خلیان
سرشنه خازان
میرزا ابوعت میرزا ادبنا
میرزا ایمان میرزا محمدعلیخان
قارص
میرزا فضلخان لشکر فوبس
میرزا مصطفی لشکر فوبس
اصناف و عرشیان و جری
میرزا احمد علی لشکر فوبس
سرشنه دار میرزا محمدعلی
نیز جناب صاحب جوان

سمنان و دامغان

میرزا ظاهر پسر شداد و فرزند
عرف
میرزا اسیدمرتضی پسر شداد و فرزند
خمس
میرزا احسن پسر ادب میرزا احسن
مازندران
میرزا افق خان لشکر فوبس
کیلان
میرزا ابوسفهان لشکر فوبس
استرآباد
میرزا ابریم لشکر فوبس
کمران
میرزا احمد علیخان لشکر فوبس
میرزا عبدالکبیر پسر شداد
کوفتاشان
میرزا اسیدمرتضی لشکر فوبس
کودستان
میرزا علیق کرمانی لشکر فوبس
نهاد و لاری و کرج و قزوین
میرزا احمد لشکر فوبس میرزا انوار
سرشنه دار
اطبا و جراحان نظام
میرزا علی دین پسر حاجی کاشانی
میرزا اسیدمرتضی پسر کاشانی
میرزا رضا خلیجی پسر پاشا
میرزا جرجی آخان حاضر کاب و نالین
ولایات صد و شش نفر

**صاحب منصبان
امر و توپان**

میرزا احمد پسر میرزا احمد پسر میرزا احمد
جناب جلال افشار میرزا کاکا
کل ملکیان و باغیان جناب
جلال افشار پسر میرزا احمد
و وزیر مختار معتمد اسلامبول
نواب جهانگیر میرزا ابهر و نواب
نواب احتشام الدوله نواب
ناصر الدوله و نواب ملک کرمان
نواب و تبا الدوله حکمران مملکت
کیلان نواب غنی الدوله و
ولایات هشتاد و هفت نفر
شاه و دو نظام نواب غنی الدوله
عبدالله میرزا نواب حاجی عبداللّه
نواب حسام السلطنه شاه و دو نظام
نواب غنی الدوله نواب غنی الدوله
سابین
چون رعایت ترتیب جمیع اسامی
صاحب منصبان نظام توپان
اشکال آن میسر و اسباب سخت
و مکتوب میشد و غیر ممکن بود لهذا
چندان رعایت ترتیب نشد
امیرالاسراء نظام مساعد الدوله
امیرالاسراء نظام فوج السلطنه
جناب بعضی الملک جو و زوایان
التوراعی میرزا امیرالاسراء نظام
صاحب الدوله امیرالاسراء نظام
کیف السلطنه امیرالاسراء نظام
الملک امیرالاسراء نظام یار محمدخان
سهم الدوله و امیرالاسراء و کرمان
و مجبور امیرالاسراء نظام پسر علی
حشمت الملک و پسر امیرالاسراء
النظام محمدخان غلام الملک کل
طبرستان امیرالاسراء نظام حاجی محمد
الدوله شاه و زوایان امیرالاسراء
النظام حاجی محمد الملک
سرتپان اول
سواهی تپان اول که جزو قوچانه
و سواره فوج شد
امیرالاسراء نظام حنفیان سرتپان
واجود السیاحه نظام جناب حنا
الملک حکمران ایالت کرمانشاه
نواب شجاع الدوله پسر
نواب سیف الدوله سلطان محمد پسر
وزیرالاجودان حضورها و چون
جنانیکه خان وزیر مختار قزوین
الدوله شاه و زوایان حنفیان
فاجران و نواب جناب عبدالحمید
نورالملک جناب محمدخان و باغیان
از باغیان میرزا علیخان و دود
مکدر نظم فوج الملک سمنان
میرزا و سمنان عبدالحمید خان و باغیان
حاجی حنفیان از زاهد و باغیان

میرزا امیرالاسراء نظام و وزیر مختار
و سینه حاجی عطاء الله خان
حنفیان امیرالاسراء نظام
عبدالحسین میرزا امیرالاسراء نظام
میرزا شاه و زوایان حنفیان
شکایت اسکند خان افغان
حاجی حاجی محمد و سرتپان
پنجاب و سمنان و سرتپان
غلامعلیخان سرتپان
سرتپان دوم
سواهی تپان دوم که جزو قوچان
و سواره فوج شد
غلامشاه میرزا میرزا عبداللّه
مشار افشاره خارجی محمد
میرزا ابودان حاجی و زوایان
حیدر خان و دود سرتپان
و سواره فوج شد
امیرالاسراء نظام حنفیان سرتپان
واجود السیاحه نظام جناب حنا
الملک حکمران ایالت کرمانشاه
نواب شجاع الدوله پسر
نواب سیف الدوله سلطان محمد پسر
وزیرالاجودان حضورها و چون
جنانیکه خان وزیر مختار قزوین
الدوله شاه و زوایان حنفیان
فاجران و نواب جناب عبدالحمید
نورالملک جناب محمدخان و باغیان
از باغیان میرزا علیخان و دود
مکدر نظم فوج الملک سمنان
میرزا و سمنان عبدالحمید خان و باغیان
حاجی حنفیان از زاهد و باغیان
میرزا امیرالاسراء نظام و وزیر مختار
و سینه حاجی عطاء الله خان
حنفیان امیرالاسراء نظام
عبدالحسین میرزا امیرالاسراء نظام
میرزا شاه و زوایان حنفیان
شکایت اسکند خان افغان
حاجی حاجی محمد و سرتپان
پنجاب و سمنان و سرتپان
غلامعلیخان سرتپان
سرتپان دوم
سواهی تپان دوم که جزو قوچان
و سواره فوج شد
غلامشاه میرزا میرزا عبداللّه
مشار افشاره خارجی محمد
میرزا ابودان حاجی و زوایان
حیدر خان و دود سرتپان
و سواره فوج شد
امیرالاسراء نظام حنفیان سرتپان
واجود السیاحه نظام جناب حنا
الملک حکمران ایالت کرمانشاه
نواب شجاع الدوله پسر
نواب سیف الدوله سلطان محمد پسر
وزیرالاجودان حضورها و چون
جنانیکه خان وزیر مختار قزوین
الدوله شاه و زوایان حنفیان
فاجران و نواب جناب عبدالحمید
نورالملک جناب محمدخان و باغیان
از باغیان میرزا علیخان و دود
مکدر نظم فوج الملک سمنان
میرزا و سمنان عبدالحمید خان و باغیان
حاجی حنفیان از زاهد و باغیان

اسمیل خان سرکرده	تفتیج نظام	دربار اول	بهره خندان سرکشی اول
ابوالمصطفی سلیمان سرکشی	بکره کریم خان	ادبایت بیاد نظام	جوفا نیشکر
تفتیج خان دربار	دربار سرکرده	ادبایت بیاد نظام	فوج دوم
تفتیج اکو بیاد نظام	ملک بیاد سرکرده	کعبه اوت از فوج خبران باشد	بهره خندان سرکشی
عراق از بیاد نظام	جوش خندان سرکشی	کعبه از فوج هند باشد	فوج سوم
اداره افواج طرح اطراف	وسوان طرح قرائن	توپخانه افواج	موزیکان
افواج طرح اطراف	ادبایت صاحب نظام	اداره موزیکان	ادبایت نظام و سواره
ادبایت صاحب نظام	مستند	خبره	توپخانه و غیره

اجرای خزان نظام

بناست جناب جلالتاب و غیر نظام	میرزا احمد التاجم ابوجه
میرزا رضا علی البرز مستوفی	میرزا احمد علی حاجی احمد مستوفی

دارالخلافه طهران

نواب مستطاب شرف والا نایب السلطنه امیرکبیر و وزیر جنگ و حکمران دارالخلافه الباقی امور و غیره

اجزاء حکومت جلالتاب

جناب جلالتاب محمدابراهیم خان وزیر نظام و وزیر دارالخلافه الباقی امور	میرزا محمد علی قزوینی
میرزا محمدخان و کتخان و میرزا محمدخان	نایب محمود نایب دارالخلافه
میرزا شعیب سرشنه و میرزا جعفر	سایر نواب و قاضی و غیره

علما و علمای دارالخلافه	جناب میرزا ذوق العابدین امام جمیع
جناب میرزا محمد العلماء میرزا محمد ناصر	جناب حاجی ملا علی جناب ملا میرزا
اشتیان جناب افشین هادی	فیم آبادی جناب ملا علی محمد
کاشانی جناب افشین محمد رضا	پیر محمد افشین صادق جناب
افشین صادق جناب افشین احمد	شیخ الاسلام دارالخلافه جناب
افشین حصر پیر محمد حاجی شیخ محمد	جناب حاجی مستوفی کاشانی جناب
افشین مستوفی پیر محمد حاجی	سید حکیم جناب افعلی اکبر
پیر محمد افعلی التبریز و میرزا	جناب شیخ محمد حسن استر آبادی
جناب افشین مؤمن	جناب افشین مؤمن
اعیان و امراء و خوانین	معارف دارالخلافه از ارباب نظام
و غیرهم سوا آنها که امشان در	دوایر دولتی ذکر شده از ارباب نظام
ماضیه	میرزا محمدخان نظام العلماء امیر
میرزا محمدخان میرزا مالک اعتماد	الدوله و میرزا محمدخان و میرزا محمد
اصفا الدوله عین الملوك معتد	الملک و لجنات با شرف مشیر الدوله
امیرزاده محمد میرزا اجلا السلطنه	ولید جناب اعزاز الدوله عینا
میرزا ولد ایضا فتیخان	سپه سالار ولد ایضا خان بابا خان
سوسفت (نایب کادار)	

کره و کره میرزا شمس قزوینی
مرحوم صاحب دیوان مستوفی
و معاون میرزا حبیب خان قزوینی
مستوفی و میرزا علی نظیر
و امیر و احتساب میرزا
حاجن خان الشیرازی مستوفی
بنایب میرزا شمس مستوفی
معاون و قلم کار خان قزوینی
میرزا الحسن مستوفی قزوینی
مرحوم میرزا موسی و دیگران
میرزا احسان مستوفی و معاون
میرزا رضا خان مستوفی و
خان میرزا حسن الشیرازی
مستوفی و در ریخت دارخانه
مبارک مستوفی خدمت میرزا
سلیمان خان و دیگران خانان
مستوفی خدمت است میرزا علی
و له مرحوم حاج میرزا حسین
کره و راداده که مستوفی خدمت
مستوفی و میرزا کریم
خان میرزا حسن الشیرازی
میرزا علی و له مرحوم میرزا ابوالفتح
مستوفی و الشیرازی میرزا رضا
و له مرحوم میرزا ابن الغالبین
الیزب حاج میرزا استبدین
مستوفی و قزوینی میرزا کاظم خان
لله راداده مرحوم جلال الدوله
میرزا علی و له مرحوم میرزا استبد
کاظم مستوفی و صدق خان
میرزا هدایت و له میرزا اسکندر
افشار و اماد میرزا رضا میرزا السلطنه
میرزا علی و له میرزا کریم
تبریز که مستوفی و راداده خان میرزا ابوالفتح

میرزا ابوبکر و له مرحوم میرزا افصح الله شکر
قزوینی میرزا ابن الغالبین و له
جناب عبدالملک میرزا استبدین
برادر راداده مرحوم معین الملک
مستوفی و امیر و قزوینی
میرزا رضا بنان الملک شامور خدمت
میرزا ازبک مستوفی و له میرزا
مستوفی میرزا استبدین مستوفی
شیرازی میرزا ابوالفتح خان
سرسر و اربابا میرزا اسکندر
سرسر و در مستوفی و راداده
میرزا احمد کرکانه سرش و افروز
مستوفی و الملک میرزا احمد
سرسر و داور جناب حاج میرزا
نصرت الله میرزا الحسین سرش و
نزد جناب میرزا محمود و میرزا
صادق سرش و در کرکانه میرزا
امان الله سرش و در علی نادیه
میرزا الجعفر سرش و در قزوینی
میرزا عبداللہ سرش و در میرزا
محمد و مستوفی میرزا احسان سرش و

میرزا دران

میرزا عبداللہ سرش و در کرکانه

میرزا دران

میرزا علی و له میرزا ابوالفتح
میرزا احمد الله میرزا علی و له
نقی میرزا آقا میرزا افضل الله
میرزا الحسن میرزا غلام الحسین میرزا
محمد میرزا علی محمد میرزا اسکندر
و له میرزا الحسن میرزا احمد میرزا
مطلبی و له میرزا جواد مبارک
میرزا آقا شیری

میرزا احمد رئیس قراش نصر
 طبر
 میرزا اسماعیل رئیس قراش نصر
 قوچان
 میرزا عبدالکریم رئیس قراش نصر
 بجور
 میرزا محمد رئیس قراش نصر
 خطا فزندان
 سارے
 حنفان رئیس قراش نصر غلام
 یار قراش
 میرزا اسماعیل رئیس قراش نصر
 اشرف
 میرزا احمد رئیس قراش نصر غلام
 امیر
 میرزا الہیاد رئیس قراش نصر غلام
 بکند عزیز
 رئیس قراش نصر غلام
 استر آبادی
 میرزا علی رئیس قراش نصر غلام
 خطا فزندان
 قمر
 میرزا محمد حسین رئیس قراش نصر
 محلات
 سید عاشق رئیس قراش نصر
 کاشان
 میرزا فضل الله رئیس میرزا
 قراش نصر غلام بقدر
 اصغریان
 میرزا ابوالاعلیٰ رئیس میرزا
 سید قراش نصر غلام بقدر

میرزا احمد علی رئیس قراش نصر
 شیراز
 میرزا اکبرین رئیس میرزا افشار
 غلام دونفر قراش دونفر
 قاصد اناره ویزد شش نفر
 کازرون
 میرزا احمد علی رئیس قراش نصر
 قاصد نفر
 بوشهر
 میرزا احمد علی رئیس قراش دونفر
 کرجی باد نصر علی کرجی شش نفر
 خاوری و کرمان
 نائین
 میرزا ابوالقاسم رئیس قراش نصر
 غلام نفر
 اردکان
 میرزا استیاد علی رئیس قراش نصر
 غلام نصر
 و سنجان
 میرزا احمد حسین رئیس قراش نصر
 بند
 میرزا احمد علی رئیس میرزا نصر
 قراش دونفر غلام دونفر
 کرمان
 میرزا علی رضا خان رئیس میرزا
 جعفر نام میرزا غلام حسین بیگ
 قراش و غلام چهار نفر
 سیستان
 میرزا عبد الوهاب رئیس قراش نصر
 انار

[illegible]

قمر البیاض
میرزا احمد و بی بی قمر اشرف
غلام نقر کنکاور

ابوالفاسخ انہیں قرآن شریف عظیم
کرمستان
نادی علیخان ہیں میرزا فقیر قرآن شریف

غلام نضر
قولیرکان
میرزا علی اکبر رئیس
فرمانشهر

فمنهم من علموا وتلك الألف تحذف معاذ عنك محرو

[illegible]

معین
 فرنگی
 میوردشان سرش میبستم
 زبان فرانسه میبود و زبان
 دهنش میبودن بروی که خان
 سرش میبازد زبان فرانسه
 میبود و کجای میبایست
 کلوزیک و دکورالو میبود
 طبیبی که میبود فرنگی
 میبود و میبود
 ستم میبود بیاد نظام
 سرش میبود زبان انگلیسی
 معین جزو ریاضی
 سلیمان خان آغا خان
 صدیقان میرزا اسماعیل
 شریکان و غیره
 میرزا احمد سندس سرش میبود
 قویان میرزا علی قریب
 عبد الله میرزا اعجاز
 معین
 سندس نظامی و غیره
 سندس قویان
 طبیبی که میبود
 قشاش خصوصاً

[illegible]

از امر ندکه کلان

میرزا احمد الله خان سهندی

ندکه میرزا امان الله سرشنه

کر شاهان

خارجی محمد صالح خان

کر سندان

میرزا احمد میرزا اعلی خان امین

ندکه کر سندان

کاشان

میرزا افضل افغان

اصفهان

سلطان خان عبداللہ خان ایلخان

وزارت خارجه نایب کاردار

کرمان

ملا کبیر و بدش سید فاضل

زردشتی زرد کرمان

اشکافه اوامیر کاردار

دولت علی اران دروغ الاغیر

ولا یا مت دولت عثمانی

اسلامبول

جناب جلال الدین میرزا الملک میرزا

سپهر کبر میرزا ابوالقاسم سر

اول و مستشار سفارت خارجی

مختار علی خان سرتهی نایب قری

اول محمد اسفندیار نایب اول

میرزا اسد الله خان سر سندان

دقم حاجی امان مترم حاجی

محمدان میو بار و شیشه

مستشار حقوق سفارت

رضا خان سر سندان

مصدر

حاجی محمد خان جنرال قوشون

مختار نایب جنرال قوشون

مختار شاهان ترخان اول خارجی

خان ترخان اول و بر قوشون

وان

میرزا امیر خان اغا و وزیر

جنرال قوشون

آرزو ترخان

میرزا احسان کاردار اول

شام

میرزا اعلی اکبر خان کاردار

طهران

حاجی میرزا صفی خان کاردار

اسکندریه

حاجی میرزا عبد الله خان کاردار

جده

حاجی میرزا علی کاردار

آزمیر

او هان خان کاردار

نابزید

میرزا احمد کاردار

طنطی

سلیم خان کاردار

عراق و غیره

بغداد

میرزا الوار میرزا احمد خان

کاردار اول میرزا اعلی خان

نایب حسن افند

حاجی میرزا ابوالقاسم خان ترخان

تهران

بک کرا

حاجی محمد رضا خان کاردار

کر لای علی

میرزا عبد الوهاب خان نایب

بخارا

میرزا امیر نایب

خاقان

محمد اسماعیل نایب

سلفنامه

میرزا اعلی خان کاردار

سایه خان عثمانی

کر کوک عثمانی کاظمی

مستشار میرزا ابوالطالب دیان

میرزا احقین مکارو میرزا صفی

خان کاردار از مسقط فضا

بیک عثمان علی بیک

مستشار میرزا اعلی خان

عشایه قزل باط و سحران

بشیر خان بیک اقلید و مونی

دولت انکلیس و غیره

سفارت املاک و اوقاف

جناب ابوالقاسم خان کاردار

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

جناب میرزا رضا خان جنرال قوشون

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

مستشار میرزا احمد خان سرتهی

پادشاه سامیخ فر پاراندر دناها کولان کون
در شاه استولش پای تخت بان گل و نه پامور
کریم لوانک دلا اولک

ایالت تونس

دالت سید علیک وزیر اول شیکا العزیز پای تخت
تونس جیت چار کرد

دولت حبشنان

امپراطور کنوس پناشد استرژان پای تخت گدار جیت
دوانده کرد منجه دلی کانول سلان و غیره دارد

دولت زنگبار

سلطانید کنسید پای تخت زنگبار جیت
جزیر زنگبار که در افرا نام جیت اعلک شخصیت
منجه سلان جیت شریک ویت فر که کرش وایع وایع

ینگ دنیای شمالی

وین چور کلو ند پای تخت و استیک منجه علی پونا
و غیر جیت هفتاد و هفت کرد و سید هفتاد و هفت

جمهوری مکیک

رئیس جمهور امش پرفر پونا پای تخت کسکو ملک
کاولیک جیت چار کرد و هفتاد و هفت شهر لر

ینگ دنیای مرکزی

جیت کلف پنا پیم کرد و سید هفتاد و هفت
جمهوری سان سالوادر

جمهوری کولمبیا

رئیس جمهور ژنرال سول پای تخت کولمبیا جیت
بیت پنا لر

جمهوری کواناالا

رئیس جمهور ژنرال ابلاش پای تخت کواناالا

جزیره مازاکاسکار

پادشاه ملکواناوال مازاکاسکار در
ستولش جیت چار کرد پای تخت مازاکاسکار

دولت عراق

سلطان ملک حسن پای تخت طبرستان جیت
دوانده کرد منجه دلی کانول سلان و غیره دارد

ایالت مصر

خدیو توفیق پاشا پای تخت قاهره منجه
اسلام سته جیت تمام مصر قهر پنا
سوی شش کرد

ریکا

جیت شش کرد و سید هفتاد و هفت
جمهوری نیکاراگوا

جمهوری کولمبیا

رئیس جمهور سول پای تخت کولمبیا جیت
جمهوری آرژانتین

جمهوری اروگوئه

رئیس جمهور ژنرال سول پای تخت اروگوئه جیت
جمهوری اوروگوئه

جمهوری اوروگوئه

رئیس جمهور ژنرال سول پای تخت اوروگوئه جیت
جمهوری اوروگوئه

جمهوری اوروگوئه

رئیس جمهور ژنرال سول پای تخت اوروگوئه جیت

امپراطور پیدودیم در سته استولش مازاکاسکار
رئیس جمهور سول پای تخت کولمبیا جیت

جمهوری بولیوی

رئیس جمهور پاجو پای تخت چوکی جیت چار کرد
جمهوری پاراگوائی

جمهوری پاراگوائی

رئیس جمهور ژنرال کابالرو پای تخت استیون جیت
جمهوری پورو

جمهوری پورو

رئیس جمهور ژنرال کاسوس پای تخت لپا جیت
جمهوری شیل

جمهوری شیل

رئیس جمهور ژنرال کاسوس پای تخت لپا جیت
جمهوری شیل

جمهوری شیل

رئیس جمهور ژنرال کاسوس پای تخت لپا جیت
جمهوری شیل

جمهوری شیل

رئیس جمهور ژنرال کاسوس پای تخت لپا جیت
جمهوری شیل

جمهوری شیل

رئیس جمهور ژنرال کاسوس پای تخت لپا جیت
جمهوری شیل

جمهوری شیل

رئیس جمهور ژنرال کاسوس پای تخت لپا جیت
جمهوری شیل



هو
بِسْمِ تَبَارَكَ
وَتَعَالَى

جلد
اول کتاب خبرت خوش
از نالیفات جناب جلال القاب
اعتماد السلطنه محمد حیدر خان وزیر
انطباعات دار اقبالہ العالی
في تنکوڑیہ
قیمت وازدہ ہزار روپہ

سنہ ۱۳۰۱

ہجری



